

گفتگونی تاریخی، که یکبار دیگر
باید آنرا خواند
ن. کیانوری

سخنی با همه
توده ای ها

راه

نوروزتان پیروزباد!

توده

۳۲ صفحه

نوروز دوم شماره ۳۱۵۵ نوروز ۱۳۷۶

۱۲ سال پس از پیش بینی های

حزب توده ایران

صفحات ۱۴ تا ۱۱ را بفرانید

مریم فیروز:

حزب ما

صادق ترین

منتقد ج.ا. بود

(ص ۱۸-۱۵)

«هیات اجرایی»

و نظرات

«تعلیقی ها»

(ص ۳)

انتخابات آزاد

(ص ۲)

خلع سلاح

اتمی اسرائیل

یعنی چه؟

(ص ۲۷)

مسئله ای بنام

«ولایت فقیه»

(ص ۱۰-۸)

مرگ «احمد خمینی»
و

زمزمه هائی، که آشکار می شود!

تهران و بویژه نواحی جنوبی و حاشیه ای آن، در جریان مراسم تشییع جنازه و تدفین «احمد خمینی» شاهد سومین عزاداری خود جوش، سازمان نیافته و عظیم مردم پس از درگذشت آیت الله «طالقانی» و آیت الله «خمینی» در سال های پس از پیروزی انقلاب بود.

سید «احمد خمینی» پس از یک سکنه قلبی ناگهانی، که تمام ارگان های بدن او را فلج کرد، به بیمارستان منتقل شد و پس از ۶ روز، بدون آنکه لحظه ای به هوش آید، اعلام شد، که درگذشته است. در تهران، مراسم تدفین «احمد خمینی»، که در کنار پدرش آیت الله «خمینی» به خاک سپرده شد، همراه بود با دهان به دهان گشتن برخی اخبار مربوط به آخرین ساعات حیات وی. از جمله اینکه وی تا ساعت ۱ بامداد سرگرم گفتگو و مذاکره با جمعی از دیدار کنندگانش، درباره مسائل جاری کشور بوده و مدتی پس از پایان این دیدار، سکنه کرده است.

شایعات دیگر، مربوط به اظهارات همسر وی هنگام ورود به بیمارستان، در کنار «احمد خمینی» بوده است. وی از ابتدای ورود گفته است: «شهید» شد!

از مراسم تدفین «احمد خمینی» خبرگزاری جمهوری اسلامی متن خبری واحدی را در اختیار مطبوعات دولتی گذاشت و مطبوعات نیز ضمن چاپ عکس عزاداران و حضور سران حکومت در این مراسم، هیچ نوع خبر و گزارش ویژه ای منتشر نداشتند و حتی شعارهای مردم را نیز رادبو-تلویزیون پخش نکردند.

پس از مراسم تدفین «احمد خمینی» فرزند ۲۲ ساله او «سید حسن خمینی»، که خود طلبه است و در قم مستقر می باشد، طی سخنان کوتاهی، که خبرگزاری جمهوری اسلامی نکاتی از آنرا مخابره کرده و مطبوعات دولتی عیناً آنرا چاپ کرده اند، به مهمترین نکته مربوط به مرگ ناگهانی «احمد خمینی» اشاره کرد و گفت: «اینگ آن عزیز از دست رفته، با اسراری که در دل خود داشته، در کنار پدرش (آیت الله خمینی) آرمیده است. مهمترین ضایعه ای، که اکنون بر پیکر انقلاب اسلامی ما وارد شده، دفن تمام اسرار ناگفته نظام است» (به نقل از سه روزنامه کیهان، اطلاعات و جمهوری اسلامی، که خود، از خبرگزاری جمهوری اسلامی نقل کرده اند)

«راه توده» در نخستین ساعات پس از مرگ «احمد خمینی» اطلاعیه ای را منتشر ساخته و در ایران آنرا برای کلیه نشریات دولتی، غیردولتی، دفاتر، خبرگزاری های خارجی مقیم تهران، مقامات و ... مخابره کرد، که متن آن در صفحه ۵ و ۶ این شماره «راه توده» چاپ شده است. این اطلاعیه در داخل کشور نیز تکثیر و توزیع شد.

سیر حوادث و رویدادهای داخل کشور، در آینده نزدیک نشان خواهد داد، که با مرگ ناگهانی «احمد خمینی» و حذف او از صحنه سیاسی ایران، کفه ترازوی قدرت بسود کدام خط و گرایش سنگین خواهد شد: «بسود آرمان های انقلاب» یا «علیه آرمان های انقلاب»! آنچه مسلم بنظر می رسد، اینکه ایران در آستانه حوادث بزرگ قرار دارد!

درباره انتخابات آزاد

با نزدیک شدن دور جدید انتخابات قوای اجرایی و قانونگذاری کشور، مسئله برگزاری «انتخابات آزاد» یکبار دیگر در بین سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون و نیروهای مترقی و دمکراتیک داخل و خارج کشور مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است و غالباً بر ضرورت آن تأکید می‌گردد. اما همه کسانی که برگزاری «انتخابات آزاد» را طلب می‌کنند و بر آن تأکید دارند، دیدگاه یکسان و اهداف مشترک ندارند.

بطور کلی می‌توان گفت، طرفداران و مدافعان شعار «انتخابات آزاد» را دو دسته تشکیل می‌دهند. دسته نخست کسانی هستند، که معتقدند، تنها راه چاره اوضاع بحرانی کنونی کشور، برکناری رژیم و برگزاری یک «انتخابات آزاد» است؛ و از آنجا که حکومت کنونی به آن تن در نمی‌دهد و تن در نخواهد داد، لازم است، که از طریق «محافل و مجامع بین‌المللی» به آن فشار آورد و رژیم را وادار کرد، که از حاکمیت صرفنظر کرده و کنار رود، یا آن را بانیروهای اپوزیسیون تقسیم کند.

مدافعان این دیدگاه، تنها قدرت و خواست «رژیم» را در نظر می‌گیرند و برای نیروهای مترقی یا مخالف، صرفاً درحد واسطه مراجعه و التماس در پیشگاه امپریالیسم، یا بقول برخی «مراجع بین‌المللی»، ارزش و اعتبار قائل هستند.

در واقع ضرورت مراجعه و حضور به اصطلاح «مراجع بین‌المللی» در انتخابات مورد نظر آنان، خود به معنای آن است، که نیروهای دمکراتیک کشور، آنچنان از قدرت برخوردار نیستند، که بتوانند «آزادی انتخابات» را تضمین کنند و نیاز به تیم و حضور ناظران خارجی دارند. هنگامی که نیروهای دمکراتیک قدرت آن را نداشته باشند، که حتی بتوانند «آزادی انتخابات» را برقرار کنند، چگونه توان برقراری «انتخابات آزاد» را خواهند داشت؟ به همین دلیل است، که شعار «انتخابات آزاد» این گروه، صرفنظر از نیت مطرح کنندگان آن، در واقع عبارتست از توسل به امپریالیسم به امور داخلی ایران، که بازی‌های آنها و در نهایت کشاندن پای امپریالیسم به امور داخلی ایران، که سهم مهلک و کشنده‌ای برای کشور و استقلال ملی آن است.

دسته دوم، شعار «انتخابات آزاد» را در مفهوم بسیج کردن مردم در حول این خواست درک می‌کنند و حضور ناظران بین‌المللی در انتخابات احتمالی را، یا اصلاً مطرح نمی‌کنند، یا اگر مطرح می‌کنند، آن را در مفهوم مشروعیت بیشتر بخشیدن به جریان «انتخابات» می‌دانند، که پایبندی همگانی به نتایج آن را بیشتر تضمین می‌نماید و هرگز این خواست را به مفهوم به اصطلاح «فشار» امپریالیسم برای برگزاری انتخابات و مشروعیت دادن به مداخله امپریالیسم در امور داخلی ایران، نمی‌پذیرند.

حزب توده ایران ضمن اینکه با اصل اندیشه برگزاری «انتخابات آزاد» (در چارچوب مورد نظر دسته دوم) به هیچوجه مخالف نیست، اما این خواست را، بنابه دلائل مختلف، شعار و هدف مقدم خود قرار نداده است.

ما معتقدیم، که برگزاری «انتخابات آزاد»، قبل از هر چیز، موکول به وجود «آزادی‌ها» در داخل کشور است و تا زمانی که همه نیروهای دمکراتیک و مترقی و مدافع انقلاب و آرمان‌های آن از «آزادی» برخوردار نباشند، امکان برگزاری «انتخابات آزاد»، در مفهوم کامل و گسترده آن، وجود نخواهد داشت.

به همین دلیل، به نظر ما، خواست «انتخابات آزاد» بالطبع نمی‌تواند و نباید در برابر مبارزه برای برقراری، حفظ و گسترش آزادی‌ها قرار گیرد، بلکه برعکس، باید در راستا و در خدمت تأمین آزادی نیروهای مترقی بکار گرفته شود.

نکته دوم آنکه، به گمان ما، در شرایط مشخص کنونی کشور، گسترش آزادی‌ها، تنها راه مقابله با خطر امپریالیسم و نیروهای دست‌راستی و ارجاعی است و در نتیجه، ما خواست «انتخابات آزاد» را بدان مفهوم درک نمی‌کنیم، که هر کس و هر جریانی، که در ج.ا. از حداقل یا سطح معینی از «آزادی» برخوردار است، باید از این «آزادی» به نفع خواست «انتخابات آزاد» صرفنظر کند. برعکس، به نظر ما، هر نوع و هر شکل و هر مقدار از «آزادی» را، که امروز در ج.ا. برای مدافعین انقلاب وجود دارد، باید پاسداری و حفظ و حراست کرد و با هرگونه دستبرد به آنها، بطور جدی مبارزه کرد.

نکته آخر اینکه، در کشوری مانند ایران، برگزاری «انتخابات آزاد» لازم، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، اما این مطلب را همیشه باید در نظر گرفت، که ایران کشوری دارای اقتصاد و نظام اجتماعی در حال گذار و مختلط است، که در آن طبقات و لایه‌های اجتماعی گوناگون، با منافع متفاوت و سبایه روشن‌های بسیار، در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. به نظر ما، تنها وسیع‌ترین

اتلاف اجتماعی، که بتواند منافع همه خلق و طبقات و اقشار ضد امپریالیست را در نظر گیرد و تأمین کند، قادر خواهد بود، کشور را از گرداب بحران سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خارج سازد. بدون تردید «انتخابات آزاد» در این چارچوب، بعنوان شاخص میزان نفوذ و پشتیبانی مردمی و پایگاه اجتماعی و طبقاتی نیروهای سیاسی شرکت‌کننده در این ائتلاف، می‌تواند و باید به کار گرفته شود.

با در نظر گرفتن همه آنچه که گفتیم، ما شعار و خواست «آزادی برای همه مدافعان انقلاب» را طرح کرده‌ایم و معتقدیم، در این چارچوب می‌توان ضمن پشتیبانی از نیروهای ملی، مذهبی و مترقی داخل کشور و خراست از آزادی‌های موجود، برای گسترش آزادی‌ها و در نهایت فراهم آمدن امکان تشکیل حکومت ائتلافی مبارزه و تلاش نمود. ضمن اینکه معتقدیم، که این شعار مرز میان خواست ما و خواست امپریالیسم و خواستاران بازگشت سلطنت در خارج و جریانات دست‌راستی و دستجات شبه فاشیستی مدعی «انقلاب» در داخل را، مشخص و روشن می‌کند. مرزی که وجود آن و درک آن از سوی مردم ایران، برای ما اهمیت جدی دارد.

چنانکه گفتیم، ما هرچند که شعار «انتخابات آزاد» را، به مثابه شعار راهنمای مبارزه خود برگزیده‌ایم، اما هرگز با طرح خواست اصولی و کاملاً منطقی برگزاری «انتخابات آزاد» مخالف نیستیم. مثلاً اکنون که مقدمات دور جدید انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی تدارک دیده می‌شود، بسیاری از شخصیت‌ها و گرایش‌های ملی و مذهبی و مترقی داخل و خارج کشور، خواهان آن هستند، که دخالت‌های غیرقانونی در امر انتخابات پایان گیرد و حقوق سیاسی و اولیه همه ایرانیان رسیت پذیرد و سیاست فوق‌العاده زیان‌بار و خطرناک جلوگیری از حضور شخصیت‌ها و احزاب سازمان‌های مدافع انقلاب و میهن در کارزارهای انتخاباتی متوقف گردد. بدیهی است، که در این شرایط، ما در کنار همه نیروهای مترقی میهن قرار داریم و از حضور بدون تبعیض همه میهن‌دوستان واقعی و برگزاری آزادانه انتخابات و «انتخابات آزاد»، هم چنان که همواره پشتیبانی کرده‌ایم، امروز نیز پشتیبانی و حمایت می‌کنیم.

انتشار روزنامه «ارگان»

مهلت سه ماهه درخواست امتیاز روزنامه «اخبار» سپری شد و وزارت ارشاد اسلامی پاسخی به درخواست‌کننده نداد! این درخواست از سوی مدیر کل حقوقی تشکیلات ریاست جمهوری، بنام «صفائی‌فر»، تسلیم وزارت ارشاد شده بود و در محافل سیاسی و مطبوعاتی ایران صحبت از آن بود، که «هاشمی رفسنجانی» پشت سر این درخواست امتیاز قرار دارد و قرار است روزنامه مربوطه، به بلندگوی نظرات رفسنجانی و طیف طرفداران نقطه نظرات او تبدیل شود. در همین محافل صحبت از آن بود، که «مهاجرانی»، مشاور حقوقی-پارلمانی رفسنجانی و «رجائی خراسانی»، نماینده کنونی مجلس اسلامی، که از جمله طراحان جور لزوم مناسبات علنی با آمریکا و شرکت در روند مذاکرات اسرائیل و کشورهای عربی منطقه خاورمیانه محسوب می‌شوند، با این روزنامه همکاری همه جانبه داشته باشند.

«هاشمی رفسنجانی» در مصاحبه اخیرش با روزنامه «ابرار»، چاپ تهران، گفته بود، که می‌خواهد از کارهای اجرایی کناره‌گیری کند و به‌همین دلیل بسیاری براین عقیده‌اند، که روزنامه «اخبار»، اگر اجازه انتشار یابد، بخشی از فعالیت‌های غیراجرایی رفسنجانی خواهد شد. برخی پا را فراتر گذاشته و این گمان را مطرح می‌کنند، که رفسنجانی در اندیشه تاسیس یک حزب سیاسی است، که نشریه مذکور یا ارگان آن خواهد شد و یا راه آنرا هموار خواهد ساخت.

انتشار دوهفته یکبار «راه توده»

در هفته‌های گذشته، پیشنهادهای گوناگونی پیرامون تدارک انتشار دوهفته یکبار نشریه «راه توده»، برپه امر دشوار توزیع نشریه و تأمین هزینه آن دریافت شده است. کلیه این پیشنهادات در دست بررسی است، تا براساس همه آنها نتیجه نهایی اتخاذ شود. «راه توده» با سپاس فراوان از همه علاقمندان نشریه، که پیشنهادات ارزنده خود را با ما در میان گذاشتند، همچنان در انتظار دریافت پیشنهادات بیشتر است.

نگاهی به اسناد و مدارکی، که برای «راه توده»
پست شده است

«هیات اجرائی» و نامه ۳۶ صفحه ای «تعلیقی ها»

در فاصله انتشار دو شماره ۳۰ و ۳۱ «راه توده»، یک سلسله اسناد، مدارک و اخبار قابل توجهی پیرامون پلنوم چهارم، معلود افرادی، که در آن شرکت داشته اند، مراحل تدارکاتی این اجلاس، برخی تصمیمات متعاقب این پلنوم بمنظور یک نشست وسیع جدید، به آدرس «راه توده» پست شده است. از جمله این اسناد، تحلیلی است شامل ۳۶ صفحه در ۱۶۷ تن پیشنهادی، که مسائل ایران و جهان را شامل می شود، و گویا تعلیق ۵ عضو کمیته مرکزی بدلیل مشارکت در تنظیم و یا تأتید همین تحلیل بوده است.

سند دیگری، با امضای هیات اجرائیه، همراه این طرح تحلیلی به آدرس «راه توده» پست شده است، که ظاهراً پاسخی است به این طرح تحلیلی. در سند هیات اجرائی، که در ۶ صفحه تنظیم شده و گویا در آستانه تشکیل پلنوم در اختیار اعضای کمیته مرکزی منتخب اجلاس موسوم به «کنگره سوم» حزب گذاشته شده است، اشاره می شود، که تحلیل ۳۶ صفحه ای توسط دو عضو کمیته مرکزی و در مخالفت با گزارش هیات اجرائیه تنظیم شده است. اینکه چرا و چگونه تحلیل دو عضو کمیته مرکزی منجر به تعلیق ۵ عضو کمیته مرکزی شده است، مبحث جداگانه ایست، که اطلاعاتی پیرامون آن نیز در اختیار «راه توده» قرار گرفته است، اما چون با اصل موضوع مورد توجه ما در این برخورد ارتباط مستقیم ندارد، لزومی نیز به پرداختن بدان نمی بینیم و امیداریم، نشریه «نامه مردم»، بعنوان ارگان مرکزی حزب توده ایران، این مسائل را خود راساً توضیح بدهد. البته این انتظار هرگز بدان مفهوم نیست، که در صورت اذامه سکوت درباره حقایق پشت پرده، ما نیز به جمع طرفداران سکوت بپیوسته و از پاسخگویی به سؤالات گوناگونی، که با ما مطرح می کنند، طفره بزنیم.

بنظر ما، این دو سند (نامه ۳۶ صفحه ای و نامه هیات اجرائیه) در کنار یکدیگر مجموعه ای را تشکیل می دهند، که قطعاً نیز باید بدان پرداخت، که البته دقت و موشکافی روی نامه «هیات اجرائیه»، بدلیل وجود این نام پراعتبار در حزب توده ایران در پای این نامه، بدون تردید باید چند برابر باشد. «راه توده» اکنون نه قصد ارزیابی تزیایی ۱۶۷ گانه را دارد و نه در مقام پاسخگویی به ایراداتی است، که نامه هیات اجرائیه از نظر تشکیلاتی و نظری، متوجه نویسندگان و تنظیم کنندگان این تزاها می داند.

اما نامه هیات اجرائیه را باید از چند زاویه بدقت خواند، تا تناقض گویی ها، پرونده سازی ها، تحجر فکری و غیرمارکسیستی برخورد کردن با پدیده ها، اسارت در فرم و شکل و بی توجهی به محتوا، دوگانه بودن نوشته های اخیر «نامه مردم» و اندیشه های واقعی پشت صحنه را، عمیقاً درک کرد. ما یقین داریم، هر خواننده پیگیر و علاقمند به سرنوشت حزب توده ایران، که نامه مورد بحث را با این دقت بخواند، بی تردید به کسانی حق می دهد، که نگران ادامه مشی و سیاست کنونی بخشی از رهبری حزب در مهاجرت می باشند.

هیات اجرائیه، همانگونه که حدس زده می شد، در تحلیل «۳۶ صفحه ای» نیز، بدون یک لحظه نگاه به خود در آینه تمام نمای واقعیات جهان و جامعه ایران و قبول اصل رشد تضادها و تغییر نظرها، متأثر از واقعیات و پدیده های خارج از ذهن و اراده افراد، از پشت عینک کشف توطئه، این نظرات را خوانده است و چون معتقد است، توطئه ها (!!) همزاد یکدیگرند، این توطئه جدید را نیز در پیوند نظری با باصطلاح توطئه «راه توده» ارزیابی کرده است.

ما این بخش از برخورد تحلیلی نسبت به نامه «هیات اجرائیه» را از این دیدگاه شروع می کنیم و در شماره های بعد به نکات گوناگون دیگری می پردازیم.

هیات اجرائیه می نویسد: «... برای هیات اجرائیه بسیار تاسف انگیز است، که برخورد قاطع حزب ما با جریان «راه توده»، که هیات اجرائی با اتکاء به گزارش های مختلف از منابع گوناگون، به درستی بر آن نام توطئه را گذاشت، از سوی برخی رفقا به نام «اقدام جناح راست» و یا «نظرات راست» طرح می گردد و این نظر، بدون توجه به عواقب آن، در درون و خارج از حزب پخش می گردد...»

هیات اجرائی در قسمت دیگری از نامه خود می نویسد: «... (آ.ک.) در نظرات خود، ضمن تأکید بر ادامه مبارزه «که بر که»، ضرورت ایجاد جبهه میهنی در دفاع از انقلاب و قانون اساسی را در مقابله با ارتجاع و امپریالیسم طرح کرد و رفقای نویسنده «تزاها» نیز، به زبان دیگری، همان پیشنهادها را به حزب ارائه می کنند...»

«راه توده»: این منابع گوناگون ادعائی، کدامند و اگر ذکر منابع اطلاعات صحیح نیست، بسیار خوب، اطلاعاتشان را بنویسید و همگان را از آن مطلع کنید، تا بی جهت تحلیل و ارزیابی شمارا «اقدام جناح راست» و یا «نظرات راست» معرفی نکنند. ضمناً، آنگونه که استنباط می شود، این ارزیابی و اتهام توطئه نسبت به «راه توده»، ظاهراً متوجه فقط دو یا ۵ عضو کمیته مرکزی نیست.

اما در رابطه با اتهام «توطئه»، که گویا از منابع گوناگون به نویسندگان نامه «هیات اجرائی» خبر رسیده است، اتفاقاً در همین دوران اخیر سند گویائی در اختیار ما قرار گرفته است، که نشان می دهد، این ادعا چنان بی پایه و اساس است، که حتی از تکرار آن در «نامه مردم» نیز پرهیز می شود. از شماره ۴۳۷ «نامه مردم»، که در آن مصاحبه صدر کمیته مرکزی چاپ شده است، دو نسخه سانسور شده و سانسور نشده برای «راه توده» پست شده است.

در نسخه سانسور نشده، که معلوم نیست چه تعداد از آن توزیع شده است، اما قطعاً کسان بسیاری آنرا در اختیار دارند، تحلیلی از مسائل مربوط به زندان ج.ا. و رهبری حزب وجود دارد، که به حق نیز در صورت انتشار وسیع آن، واکنش های بسیاری را می توانست موجب شود. در همین نسخه، بار دیگر نوشته تحلیلی «آ.ک.» یک توطئه معرفی شده است. در نسخه دوم و پسانسور شده، این اتهام پس گرفته شده و بر آن نام «برنامه» گذاشته شده است.

البته ما بدرستی نمی دانیم، که در آن مصاحبه، ارزیابی های تهدید آمیز در مورد رهبران زندانی حزب و تکرار اتهام «توطئه» به «راه توده» از قلم مصاحبه کننده تراوش کرده بود و یا تنظیم کنندگان و چاپ کنندگان نشریه بدخواه خود، چیزهایی به آن گفتگو افزوده بودند، اما یقین داریم، که حذف منطقی آن ها و تصحیح فوری مطالب، بعنوان یک اقدام حزبی و مسئولانه با نظارت مستقیم «صدر کمیته مرکزی» صورت گرفته بود.

تکرار اتهام «توطئه» نسبت به «راه توده»، در پاسخگویی به نویسندگان تحلیل ۳۶ صفحه ای، نشان می دهد، که در جمع بسیار معلود هیات اجرائی، هنوز هستند کسانی، که می خواهند به هر قیمت ممکن، پراکندگی تشکیلاتی حزب را تشدید کنند و به نقش «پروکاتوری» خود ادامه دهند. ما فقط در مورد عملکرد اینگونه افراد یکبار دیگر هشدار می دهیم.

ما در این فصل از بررسی نامه «هیات اجرائی»، برخورد با یک نکته بسیار مهم دیگر را نیز لازم می دانیم. این نکته، همانطور که بارها نوشته ایم، لزوم برخورد صادقانه با اندیشه ها و اعتقادات سیاسی ای است، که آنرا تبلیغ می کنیم. هر نوع دورویی و رفتار غیرصادقانه در سیاست و مشی سیاسی، پیوسته مانع جلب اعتمادها بوده و خواهد بود.

بر اساس مصوبات پلنوم چهارم، که در «نامه مردم» شماره ۴۴۶ چاپ شد: «... حزب توده ایران، با درک شرایط اجتماعی-اقتصادی میهن ما، بر این اعتقاد است، که نیروهای مذهبی می توانند و می بایست در آینده کشور نقش داشته باشند. هرگونه تصویری غیر از این برداشت و هرگونه بی توجهی به این واقعیت، می تواند ما را به اتخاذ موضع گیری های نادرست بکشاند... این نیروها از پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه ای برخوردار هستند و هنوز تعداد قابل ملاحظه ای از هواداران آنان در ارگان های مختلف حضور دارند. حزب ما می بایستی برای نزدیکی به این نیروها تلاش کند»

سه ماه پس از تصویب این سند، نشریه «نامه مردم» در شماره ۴۴۸ در یک موضعگیری سیاسی نه چندان صریح و تا حدودی مغشوش، در محکوم ساختن دخالت امریکا در امور داخلی ایران - که ما آنرا بهر حال، مثبت ارزیابی کرده و یک گام به جلو تشخیص داده ایم -، می نویسد: «(بحث برسر این نیست،

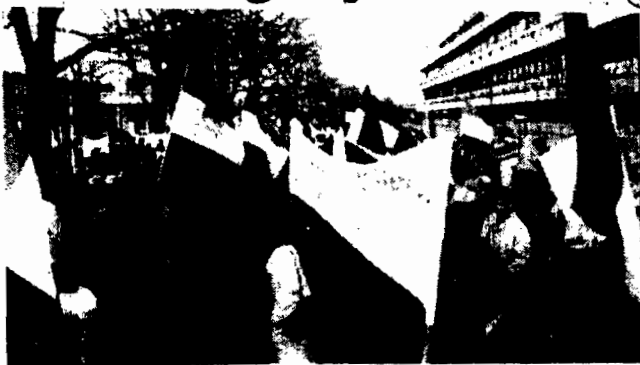
مشکلی نداشت)؛ و بالاخره نماینده‌ای طی نامه‌ای به رهبری انقلاب، حسرت روزگاری را می‌خورد، که ایران به جای ترکیه محبوب آمریکا بوده است. بسیاری افراد، اعم از طرفداران و یا مخالفان انقلاب و نظام، ارزانی، وفور و رفاه دوران حاکمیت رژیم سابق را یادآوری می‌کنند، بدون اینکه توجه کنند، آن ارزانی، رفاه و وفور به بهای تاراج منابع ملی به دست می‌آمد. متأسفانه ارزش هائی، که طی چند سال اخیر از سوی برخی از جریان‌های فکری و سیاسی مطرح می‌شود، به این قبیل مقایسه‌ها مفهوم جدیتری می‌بخشد و حتی برخی از بهترین یاران انقلاب و امام را واداشته و می‌دارد، که نه تنها از دولت موقت، که از رژیم سابق حلاکت بطلبند. اینان براین باور بوده و هستند، که چنانچه بنا به اجرای بسیاری از سیاست‌های دوران طاغوت، با عنوان «خوب بودن سیاست‌ها و بد بودن مجریان»، باشد، باید نسبت به عملکردشان در ۱۶ سال گذشته توبه و استغفار کنند.»

مدافعان «ولایت فقیه»

حجت الاسلام «علی اکبر محتشمی»، سفیر اسبق ایران در کشور سوریه و وزیر کشور دولت «میرحسین موسوی»، که مصاحبه او با روزنامه «جهان اسلام» و اظهارات وی در این مصاحبه، از جمله دلائل توثیف «جهان اسلام» اعلام شده است، از اظهارات خود دفاع کرد. او در دفاع از انتقادات صریح و تندش از دولت «هاشمی رفسنجانی» و جناح متحد وی، «رسالت»، گفت: کسانی، که در زمان حیات آیت الله خمینی با اصل «ولایت فقیه» مخالف بودند و مقابل امام ایستاده بودند، حالا طرفدار دو آتشه این اصل شده‌اند و از ولایت مطلقه دفاع می‌کنند. آنها مدافع ولایت فقیه نیستند، آنها مدافع منافع و برنامه‌های خودشان هستند.

او، که در یک جمع دانشجویی و در پاسخ به سوالات دانشجویان پیرامون مصاحبه‌اش سخن می‌گفت، اعلام داشت، که مسئله توثیف «جهان اسلام» را باید از طریق عالی‌ترین مراجع قضائی دنبال کرد. در همین رابطه حجت الاسلام «هادی خامنه‌ای»، مدیر مسئول «جهان اسلام»، نیز گفته است، که موضوع را از طریق دیوان عالی عدالت اجتماعی، پیگیری خواهد کرد.

تظاهرات ضد رژیم ولایت فقیه در آلمان



بیش از ۳۰۰ تن از ایرانیان مقیم کلن، بن و دوسلدورف در آلمان که اکثر آنها طرفدار نظام سلطنت مشروطه هستند روز ۱۱ فوریه ۱۳۷۴ بهمن تظاهراتی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی در برابر سفارت رژیم ایران در بن برپا کردند. تظاهر کنندگان شعارهایی بر ضد رژیم ولایت فقیه و به هواداری از سلطنت مشروطه می‌دادند.

در این تظاهرات «میهن پرستان سلطنت طلب» هم سهم عمده‌ای داشتند و اجازه پلیس را برای تظاهرات آنها کسب کرده‌اند. در این تظاهرات سیروس افهمی نیز سخنانی ایراد کرد.

به نقل از کیهان لندن ۴ اسفند ۷۳

که آیا طرح سرنگونی جمهوری اسلامی اصولاً درست یا نادرست است... و بدین ترتیب خود را در موضع سرنگونی اعلام نمی‌دارد.

این نکات می‌تواند، برای خوانندگان مطالب «نامه مردم» این توهم را بوجود آورد، که برخی تجدید نظرهای واقع‌بینانه برای نزدیک شدن به واقعیات انکارناپذیر، در مشی و سیاست این بخش از رهبری حزب در خارج از کشور بوجود آمده است.

آیا این برداشت، که ناشی از مطالب منتشره در نشریات علنی است، در اظهارات شفاهی و در اسناد درونی و گفتگوهای در خلوت نیز به همین گونه است؟

نامه اخیر هیات اجرایی می‌گوید: خیر! آنچه نوشته می‌شود، آن نیست، که در عمل پیگیری می‌شود و در خلوت تأکید می‌شود. به این ترتیب، هدف از اعتراف به واقعیات، فقط می‌تواند برای جلوگیری از گرایش روزافزون توده‌ای‌ها به نگرش «راه توده»، نسبت به مسائل ایران، باشد و نه چیز دیگری.

این جمله نامه «هیات اجرایی»، در پاسخ به نویسندگان تحلیل ۳۶ صفحه‌ای، که ما آنرا عیناً در زیر نقل می‌کنیم، با آن اصول مصریه پلنوم چهارم، که ماز تشریه «نامه مردم» نقل کردیم، همخوانی دارد و یک سیاست را می‌رساند؟

نامه هیات اجرایی: «... رفقای تهیه کننده «تز»‌ها در توضیح نظر خود پیرامون انقلاب و توجیه عملکرد جنایتکارانه نیروهای مذهبی حاکم، به رهبری خمینی، نظریه‌هایی را ارائه می‌دهند، که توجه به آنها ضرور است...»

این «دو سیاست»، یکی «علنی» و دیگری «مخفی» نیست، که بخشی از رهبری حزب تصور می‌کند، می‌تواند آنرا بعنوان سیاست رسمی و در عین حال دوگانه حزب حفظ کند و در تلاش برای از میدان بیرون کردن مخالفان، به این و یا آن صورت، بکار گیرد و به هر حربه‌ای، از جمله نسبت دادن «توطئه» و «پرونده سازی»، متوسل شود؟

گام‌های همکاری دو

سرمایه داری داخلی و فراری

نشریه «عصر ما»، ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران، در شماره ۱۰ خود، طی مطلبی پیرامون «ریشه‌ها و پیامدهای انقلاب اسلامی» به اخبار و اظهارات تکان‌دهندای اشاره می‌کند، که ظاهراً آقایان در پشت صحنه و در محافل خصوصی آنرا بیان می‌کنند.

این نشریه نمی‌نویسد، این افراد کیستند و دارای کدام پست و مقام در جمهوری اسلامی هستند، اما توجه به موضوع حکایت از آن دارد، که بیان کنندگان این اظهارات، در حاشیه قدرت قرار ندارند!

این زمزمه‌ها، در واقع نخستین گام‌های آشکار در محافل صاحب قدرت در جمهوری اسلامی، برای همکاری آشکار با محافل سلطنت طلب است. همان نکته مهمی، که «راه توده» پیوسته در ارزیابی‌های خود از اوضاع کشور بر آن انگشت گذاشته و حضور علنی نیروهای ملی-مذهبی و دگراندیش طرفدار آرمان‌های انقلاب را در جامعه، سد راه آن تشخیص داده است.

دو سرمایه داری وابسته حاکم و فراری هیچ تضادی برای همکاری با یکدیگر ندارند و شکل حکومت، اگر برای احزاب اپوزیسیون ج.ا. مسئله اصلی شده است، برای آنها مسئله ثانوی است. این همکاری، تنها در صورت قلع و قمع همه طرفداران آرمان‌های انقلاب، به یک همکاری آشکار و علنی و قابل دوام و مطمئن منجر خواهد شد. هر نوع توطئه‌ای - حتی کودتا - از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد.

واقعیات را از زبان نشریه «عصر ما» بخوانیم:

«مقایسه اوضاع کنونی با دوران حاکمیت رژیم سابق، امروزه در محافل و مجالس مختلف و حتی طرفدار انقلاب رایج است. مقایسه‌ها معمولاً حول محورهای نظیر قیمت‌ها، دستمزدها، وفور، رفاه، رشد و توسعه، سوءاستفاده‌های مالی و رشوه و ...، که عمدتاً جنبه‌های اقتصادی دارد، دور می‌زند و متأسفانه معمولاً در این مقایسه‌های مادی و موردی، بعضاً حتی از سوی حامیان سرسخت انقلاب، گذشته‌ها بهتر از امروز ارزیابی می‌شود، تا آنجا که بعضی از دوستداران انقلاب و نظام، به سبیل مزاح، اظهار می‌دارند، که «اگر شاه نادان به حسب ظاهر احترام علماء را حفظ می‌کرد، امروز مملکت

اطلاعیه زیر، پس از درگذشت «احمد خمینی»، در نخستین ساعات بامداد ۲۷ اسفند ماه، به دفاتر تمام خبرگزاری های مقیم تهران، کلیه نشریات دولتی و غیر دولتی، مراجع و مقامات مسئول ج.ا. مخابره شد. اطلاعیه مذکور، براساس گزارش های رسیده به ما، در مراسم تشییع جنازه حجت الاسلام «احمد خمینی» در اشکال مختلف (با نام «راه توده» و بدون این نام) بکثیر شده و دست بدست می گشت.

راہ
 تودہ

مرگ ناگہانی «احمد خمینی»
 و

فوق العاده ۱۱

زمزمه هائی، که آشکار می شود!

حجت الاسلام «احمد خینی»، فرزند آیت الله «خینی»، بدنیاال یک سکنه قلبی شدید و ناگهانی، در تهران درگذشت. حادثه چنان ناگهانی بود، که او فرصت نیافت، کلامی بعنوان وصیت بر زبان آورد. سیستم عصبی، گوارشی، تنفسی و مغز او، در همان لحظات اول سکنه قلبی ازکار بازایستاد و چند روزی، که او در بیمارستان بسر برد، در واقع بیکری بی جان بیش نبود.

«احمد خیمینی»، با آنکه فقط ۴۹ سال داشت، پس از آیت الله خیمینی، بی‌شک مطلع‌ترین شخصیت سیاسی-روحانی ۱۷ سال اخیر، از حوادث و فعل و انفعالات سیاسی-حکومتی پشت پرده در جمهور اسلامی، بود. او در کنار آیت الله «خیمینی» و بدلیل ارتباطی، که با همه دست‌اندرکاران حکومت در جمهوری اسلامی -پیش و پس از پیروزی انقلاب-، داشت، به گنجینه‌ای از اخبار و اطلاعات پنهان و محرمانه می‌مانست، که در صورت لب‌گشودن درباره هر یک از آنها، کفه قدرت کنونی در حکومت جمهوری اسلامی می‌توانست توازن شکننده خود را بصورت قطعی از دست بدهد.

با مرگ او، در واقع به ادامه حیات نام «خمینی» در رویدادها و اخبار ایران، تحت عنوان فعالیت‌های «احمد خمینی» و دیدارهای وی در حسینیّه «جباران»، پایان داده شد.

«احمد خمینی»، با آنکه در سلسله مراتب روحانیت دارای موقعیت قابل توجهی نبود، اما دارای چنان وزن سیاسی بود، که روحانیت ایران نتواند چشم خود را بر این واقعیت ببندد. دیدار اخیر (چند روز پیش از حادثه) اعضای مجلس خبرگان رهبری با او در تهران، حکایت از همین واقعیت دارد.

پیوند نام «خمینی» به نام «احمد»، حضور پیوسته او در کنار پدرش در تمام تصاویر و فیلم‌های تلویزیونی و سرانجام وصیت پدرش در سپردن هر نوع اصلاح، تفسیر و تعبیر از سخنان و نوشته‌های آیت‌الله خمینی به وی، در مجموع به «احمد خمینی» چنان وزن و اعتباری بخشیده بود، که بتوان علت مرگ ناگهانی او را، در این مجموعه جستجو کرد.

با مرگ ناگهانی «احمد خمینی»، این گنجینه اطلاعات و قدرت، پیش از تبدیل شدن به یک لقمه گلوگیر سیاسی، برای همیشه در خاک مدفون شد. اطلاعات و قدرتی، که ای بسا هنوز می‌توانست با درس از اشتباهات گذشته، به آرمان‌خواهی قد علم کند و در کنار آرمان‌خواهانی قرار گیرد، که معتقدند به اهداف عدالت‌خواهانه، استقلال‌طلبانه و آزادخواهانه انقلاب بهمن خیانت شده است.

فعالیت‌های سیاسی ماه‌های اخیر «احمد خمینی»، در همان حدی که در مطبوعات حکومت، بویژه پیش از وقوع حادثه، منتشر شده و اخبار منتشر نشده‌ای، که در محافل سیاسی تهران و قم بر سر زبان‌هاست، نشانه‌هایی از این درس‌آموزی سیاسی دارد.

«احمد خینی»، تنها چند روز پیش از سکنه ناگهانی قلبی، در یکی از دیدارهای، که اخیراً به سبک آیت الله خینی و در همان حسینیّه «جماران» مکرر شده بود، درباره رسیدگی به امور بازماندگان قربانیان جنگ با عراق، سخن از سرمایه داران زالو صفت برزبان آورده و برای نخستین بار پیشنهادی را به میان کشیده بود و دیدگاهی را مطرح کرده و رسمیت داده بود، که صاحبان قدرت در جمهوری اسلامی، نه تنها آنها به رسمیت نمی شناسند و حاضر به تحمل آن نیستند، بلکه در صدد فرصتی مناسب برای قلع و قمع نهائی آن هستند. او در این دیدار در روز ۱۴ اسفند، گفته بود: «... در حال حاضر، دو دیدگاه اقتصادی در جامعه وجود دارد. همانگونه که دو دیدگاه سیاسی وجود دارد. از صاحب نظران و متخصصان هر دو دیدگاه دعوت شود، تا نظرات خود را بیان کنند، تا معلوم شود، کدام درست و کدام غلط است. هر کدام غالب شد، همان سیاست دنبال شود و اگر هیچکدام قانع نشدند، سیاست امروز دنبال شود. هر چند کسی منکر تنش هائی، که این سیاست بدنبال دارد نیست... همه مشکلات را به گردن آمریکا و فشار غرب و عوامل خارجی گذاشتن، درست نیست. مردم مسائل را می فهمند» (سلام ۱۴ اسفند)

او در این سخنان، از تنش ها، در صورت ادامه سیاست های کنونی در جمهوری اسلامی، سخن گفته بود و تبلیغات عوامل فریبانه درباره باصلاح استکبار جهانی را افشاء کرده بود.

او پس از توقیف روزنامه «جهان اسلام»، با حجت الاسلام «علی اکبر محتشمی»، که شدیدترین حملات سیاسی را طی آن به حکومت، دولت و شخص «هاشمی رفسنجان» کرده بود، ملاقات کرد و آنگونه، که برسر زبانهاست، در این ملاقات به وی قول داده بود، که از این پس در کنار این خط خواهد ایستاد و از آنها دفاع خواهد کرد. این سخنان سرآغاز بازگشت از راهی بود، که او از آخرین سال‌های پرماجرای حیات آیت الله «خمینی» پیش گرفته و شرکت در بازی‌های سیاسی و

قدرت را برپایداری به اصول و آرمان‌های انقلاب ترجیح داده بود، بازیهائی که عوارض و پیامدهای بسیار سهمگینی برای انقلاب ایران و همه نیروهای انقلابی به‌همراه داشت و جریان آن به شهادت و جسارتی نیازمند بود، که شاید او خود را برای آن آماده می‌کرد.

اگر زمزمه‌های مربوط به ملاقات اخیر او با آیت الله «حسینعلی منتظری» و پوزش‌خواهی از وی، بدلیل آنچه ناروا در حق او بعنوان معترض به کشتار زندانیان سیاسی، تمرکز قدرت در دست روحانیت طرفدار سرمایه‌داری و ... در جمهوری اسلامی رفته است، صحت داشته باشد، باید دیدار و مذاکره وی با «علی اکبر محمّشی» را پایان یک دوره تزلزل اراده و اندیشه در «احمد خمینی» ارزیابی کرد، که پیش از ورود همه جانبه به صحنه، برای همیشه از صحنه حذف شد، تا معادلات پشت صحنه در هم نریزد!

این پایان تزلزل اراده و اندیشه، که گرایش جدی به جریان اشتباهات گذشته از خود نشان می‌داد، بویژه در جریان و نتیجه انتخابات آینده مجلس و ریاست جمهوری می‌توانست تاثیرانکار ناپذیر بگذارد. همچنان که نامش، بعنوان یک ذخیره عظیم قدرت سیاسی-مذهبی، که وسیع‌ترین توده‌های مردم آنرا پذیرفته بودند، می‌توانست جهت‌دهنده بزرگ‌ترین حوادث آینده در ایران شود. امتناع او از پذیرش ریاست مجلس اسلامی و سرپرستی همیشگی حجاج، پس از درگذشت آیت الله «خمینی»، حکایت از وجود تیزی سیاسی در «احمد خمینی» داشت، که هنوز می‌توانست پشیمان از گذشته‌ها، در خدمت ایران و انقلاب قرار گیرد.

ریشه‌ها و دلایل بزرگ غافلگیرکننده «احمد خمینی» را نه در کتاب‌ها و آوندخته‌های پزشکی، بلکه در این واقعیات باید جستجو کرد. واقعیاتی، که براساس آن، بزرگ‌ترین و بی‌ترحم‌ترین مافیای قدرت، همسو با سیاست‌های امپریالیسم جهانی، در پشت صحنه حکومتی، هدایت جمهوری اسلامی را در داخل کشور با انواع فشارهای فرهنگی-سیاسی، اقتصادی مغرب و ایران برپا داده و سیاست‌های تشنج‌آفرین، در اختیار دارد. از خارج نیز به کمک همین مافیا، سازمان‌های اطلاعاتی غرب به فراخور توان و ظرفیت خویش، در تمام ارکان اداره کشور نفوذ داده شده‌اند و حوادث را در آن جهتی هدایت می‌کنند، که با یکدیگر بر سر نتیجه آن تفاهم و توافق دارند.

«مک فارلن» در گفتگویی با تلویزیون «سی.بی.اس» آمریکا، که مدتی پیش برنامه آن پخش شد، خبری را برای نخستین بار افشاء کرد، که هر نوع بی‌توجهی نسبت به آن، یعنی بازماندن از حقیقت نفوذ سازمان‌های اطلاعاتی غرب در جمهوری اسلامی. او گفت، که در سال ۱۹۸۶ امکان خوراندن غذائی، که ظرف چند ماه زمینه مرگ آیت الله «خمینی» را فراهم کند وجود داشت، اما ما این را صلاح ندانستیم.

«راه توده» این خبر را در مهر ماه ۷۳ چاپ کرد و در اینجا یکبار دیگر (بعنوان یک پینویس مهم) چاپ دوباره آنرا، بعنوان یک هشدارباش تاریخی ضروری می‌دانیم.

«مصطفی خمینی»، برادر بزرگ «احمد خمینی»، نیز در عراق (پیش از انقلاب ایران) بر اثر سکت قلبی درگذشت. در آن زمان روحانیت مخالف بارزیم شاه، که امروز قدرت را در ایران در دست‌دارد، با اشاره به طول عمر در خانواده «خمینی» مدعی قتل او توسط «ساواک» شاهنشاهی شد. همین روحانیت گفت، که ساواک بتدریج به او داروئی خوراند، که حاصل آن سکت ناگهانی و بدون بازگشت بود. آن ادعا بدلائل گوناگون و از جمله منزوی بودن آیت الله «خمینی» و خانواده‌اش در عراق و نبودن امکانات پزشکی، هرگز نتوانست در عرصه پزشکی به اثبات برسد، همچنان که شایعات مربوط به مرگ ناگهانی آیت الله «طالقانی» نیز در اوضاع آشفته ابتدای پیروزی انقلاب، تا بعد از خاکسپاری او نیز در حد شایعه باقی ماند! تکرار ادعای مربوط به مرگ «مصطفی خمینی» و شایعات مربوط به مرگ آیت الله «طالقانی» امروز، که همه قدرت و امکانات در اختیار همان روحانیت است، چرا نتواند به محک آزمایش علمی گذاشته شود. این زمزمه‌ایست، که در محافل سیاسی گوناگون نیز اکنون، در تهران جریان دارد. کدام مانع، بازدارنده یک کالبد شکافی علمی با حضور ناظران پزشکی بین‌المللی از جسد «احمد خمینی» است؟ حتی در همان بیمارستانی، که «احمد خمینی» بستری بود، این زمزمه جریان داشت، که او در واقع از همان ابتدای انتقال به بیمارستان، درگذشته بود و تلاش‌ها بیش از آنکه متوجه نجات او از مرگ باشد، در جهت فعال نگهداشتن سیستم گوارشی و ادراری او باهدف دفع همه آنچه در بدنش قرار داشت، بود! حوادث ماه‌های اخیر در ایران، مانند صحنه‌سازی ترور در سر مقبره آیت الله «خمینی»، انفجار حرم امام رضا در مشهد، سقوط هواپیمای حامل چند تن از مذهبیین شناخته شده، که با دولت «میرحسین موسوی» همکاری داشتند در راه یزد-اصفهان، سقوط هواپیمای حامل فرماندهان نیروی هوائی و ... همگی در کنار هم، این اجازه را می‌دهند، تا به مرگ ناگهانی «احمد خمینی» نیز با تردید نگاه کرد و منتظر حوادث دیگر بود.

دست‌های پشت صحنه در تدارک کدام حوادث‌اند و قربانیان بعدی کیستند؟

جاسوس و نفوذی واقعی کیست؟

تلویزیون «سی.بی.اس»، در گرماگرم تشدید ناراضانی عظیم توده‌های مردم از حکومت جمهوری اسلامی، سراغ مشاور پیشین امنیتی کاخ سفید واشنگتن، «مک فارلن» رفته و با او یک گفتگوی اختصاصی انجام داده است.

او، که در جریان یک سفر محرمانه و جنجال‌برانگیز در تهران، با برخی بلندپایگان رژیم و البته پیشاپیش همه آنها هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای ملاقات و مذاکره کرده است در این مصاحبه، ناگهان به مطالبی اشاره کرده، که ظاهراً باید برخی مقامات حاضر در مسند قدرت در رژیم ج.ا. آنرا بسیار جدی تلقی کنند. همانها، که سر نخ بسیاری از فجایع و خیانت‌های ۱۵ سال گذشته به آنها ختم می‌شود و اکنون باید بخاطر داشته باشند، که هر نوع خلف وعده و حرکت مستقل از خواست‌های آمریکا، می‌تواند به چه قیمتی برایشان تمام شود.

«مک فارلن» در این گفتگو اظهار داشته است، که «در سال ۱۹۸۶ یک مقام بلند پایه امنیتی اسرائیل، بنام «دیوید کیم‌خه» به کاخ سفید پیشنهاد کرد، که خمینی را در خانه‌اش در جماران به گونه‌ای مسموم کند، که در فاصله چند ماه تا دو سال ببرد. او در برابر ابراز نگرانی آمریکا مبنی بر هرج و مرج ناشی از غیبت آیت الله خمینی از صحنه سیاسی ایران، گفت، که اطمینان دارد، در رژیم جمهوری اسلامی و در پیرامون خمینی، کسانی هستند، که پس از مرگ او قدرت را بدست می‌گیرند. این افراد طرفدارغرب هستند و تعهداتی را، که بر عهده گرفته‌اند، اجرا خواهند کرد.»

این افراد کیستند و تعهداتشان چه بوده است؟ آیا آنها، همانهایی نیستند، که اکنون ایران را به سمتی می‌برند، که خیال داشتند باحذف خمینی از صحنه، ببرند؟ و در حیات خود او نیز بردند.

تردید نباید داشت، که آنها سرانجام افشاء خواهند شد، گرچه با تاخیر. همانها، که دیگران -مذهبی و دگراندیش- را به اتهام ناجوانمردانه و سراپا ساختگی جاسوسی اعدام کردند و کشتند، در حالیکه خود جاسوس و نفوذی در انقلاب بودند. (راه توده شماره ۲۵ مهرماه ۱۳۷۳).

کاندیدای مشترک «سلطنت طلب ها» و جناح «رسالت»!

«کیهان لندن» از «علینقی خاموشی» نماینده جناح رسالت در مجلس اسلامی، برای بدست گرفتن سکان رهبری کامل اقتصادی ایران، حمایت می کند

زمزمه بازگشت به سیستم سهمیه بندی مایحتاج مردم و توزیع آنها براساس کوپن های نویتی، یک سلسله واکنش ها را در محافل صاحب قدرت در دولت و دیگر مراکز قدرت در جمهوری اسلامی بوجود آورده است. برخی از این محافل، به بهانه آغاز به کار فروشگاه های زنجیره ای «رفاه»، سعی دارند اینگونه تلقین کنند، که همین اقدام برای کنترل قیمت ها و بازار کافی است، و گروه دیگر، حتی با همین اقدام نیز، بعنوان دخالت بی مورد در بازار آزاد و در رابطه فروشنده و مشتری، مخالفند و آنرا مخالف برنامه خصوصی سازی و سپردن همه امور اقتصادی کشور بدست بازاری می دانند. این در حالی است، که یکسان بودن قیمت های بازار آزاد و فروشگاه های زنجیره ای «رفاه» در عمل و در میان وسیع ترین اقشار و طبقات مردم، طرفداری از سیستم توزیع سهمیه ای کالاها بسرعت رشد می کند و مردم در تماس های مختلف خود با روزنامه ها، خواهان برقراری آن می شوند.

سیستم «کوپنی» در دوران جنگ ۸ ساله و در کابینه «میرحسین موسوی» برای کنترل توزیع مایحتاج مردم تحت نظارت دولت برقرار شد و علیرغم همه کارشکنی ها و تبلیغات سرمایه داری تجاری بازار، تا پایان جنگ ادامه یافت. سرمایه داری بازار این سیستم، یعنی «کوپنی» را بعنوان «کوپونیزم و کمونیزم» در جامعه تبلیغ می کرد، تا مردم را علیه آن بسیج کند، اما هرگز نتوانست موفقیتی در این زمینه بدست آورد. این سرمایه داری، که اکنون مهم ترین سکان ها را در جمهوری اسلامی در اختیار دارد، با تمام نیرو با این برنامه مخالفت می کند و در مقابل آن ایستاده است. نکته قابل توجه آنست، که توزیع کننده خرده پا و کسبه نیز اکنون از سیستم سهمیه بندی دفاع می کنند، زیرا مبارزه با گرانی و تاسیس فروشگاه های رفاه، عملاً نه مبارزه با غارت سرمایه داران بزرگ، بلکه به مبارزه با این کسبه، بنظر نمایش مبارزه با گرانفروشی، تبدیل شده است.

در مهاجرت نیز سرمایه داری طرفدار سلطنت، همرا با سرمایه داری داخلی و دو جناح مخالف سهمیه بندی کالا، مخالفت خود را با تبلیغات علیه سیستم سهمیه بندی شروع کرده است و آنرا مخالف اصول تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی در دولت جمهوری اسلامی معرفی می کند، که خود نیز مدافع و حامی آنست.

براساس همین واقعیت و نگرانی های ناشی از متوقف شدن هر چه بیشتر برنامه های صندوق بین المللی پول در دولت «هاشمی رفسنجانی» است، که کیهان لندن در شماره ۱۸ اسفند ۷۳ خود، ضمن توصیه نه چندان پنهان درباره لزوم تجدید نظر در ترکیب کابینه «رفسنجانی»، موافقت ضمنی خود را با سپردن سکان تمام و کمال اقتصادی کشور به دست «علینقی خاموشی»، رئیس اتاق صنایع و معادن و نماینده پر قدرت کنونی جناح رسالت (مرکب از نمایندگان حجتیه، روحانیت مبارز و گروه مولفه اسلامی)، اعلام می دارد.

کیهان لندن در همین شماره و در مقاله اساسی صفحه اقتصادی خود، که پیوسته دفاع از برنامه «تعدیل اقتصادی» را بعنوان برنامه مورد حمایت سرمایه داری وابسته فراری و طرفدار بازگشت سلطنت منعکس کرده است، می نویسد: «... محافل آگاه (که لابد کیهان لندن یکی از آنهاست) در پایتخت جمهوری اسلامی می گویند، که برای خروج از بن بست کنونی، جناح های مختلف رهبری ایران، که با اصول بنیانی سیاست آزادی سازی خصومتی ندارند، بر این عقیده اند، که بر سر کار آمدن یک «اکسپ» تازه در دستگاه های اقتصاد ایران، ممکن است «شو» لازم را برای خروج از بن بست

فراهم آورد. برخی از کارشناسان خارجی مقیم تهران بعید نمی دانند، که شخصیت هائی، چون «علینقی خاموشی»، رئیس با نفوذ اتاق بازرگانی و صنایع، عملاً سکان وزارت اقتصاد، سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی ج.ا. را در دست بگیرد. «علینقی خاموشی» یکی از شخصیت های بسیار با نفوذ بازار تهران است و طمناً از سیاست آزاد سازی اقتصادی نیز به شدت هواداری می کند...»

بدین ترتیب، سرمایه داری فراری خواهان بازگشت سلطنت، در متن جنجالی، که برای گمراهی اپوزیسیون مرفقی در مهاجرت براه انداخته، در کنار روحانیت سنتی طرفدار نظام سرمایه داری ج.ا.، برای بسرون رفت از بحران اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی نسخه شفا بخش می نویسد و ترکیب جدید کابینه را اعلام می کند. براساس پیشنهاد «کیهان لندن»، پست های عمده و کلیدی اقتصاد کشور باید بطور کامل به جناح رسالت سپرده شود، که آنها آنرا جناح «بازار» معرفی می کنند و خود می نویسند، که «علینقی خاموشی»، نماینده پر قدرت مجلس اسلامی است. بدین ترتیب پایه های زیربنایی همکاری های بسیار مهم دو سرمایه داری فراری و داخلی از روی سر دولت «رفسنجانی» مستحکم تر می شود.

«کیهان لندن» در بخشی دیگر از این مقاله و از قول منابع خارجی و غریبی حرف دل و در واقع نگرانی خود را از شکست سیاسی-اقتصادی سرمایه داری تجاری در ایران اعلام می دارد و می نویسد: «برخی محافل با نفوذ در اتحادیه اروپا معتقدند، که غرب باید از گرایش های هوادار آزاد سازی اقتصادی در جمهوری اسلامی هواداری کند... در شرایط کنونی، پشتیبانی محدود از هواداران سیاست آزاد سازی، بهتر از اعمال فشارهای همه جانبه بر جمهوری اسلامی و هل دادن آن به سوی هرج و مرج داخلی و ماجراجویی های خارجی است.»

بدین ترتیب است، که بخش بزرگی از اپوزیسیون ملی و مرفقی مهاجر در اسارت تبلیغات گمراه کننده سلطنت طلب ها باقی می ماند و در حالیکه سرگرم کنفرانس های سال ۲ هزار و دیدارها و گفتگوهای مربوط به دموکراسی و آزادی در خارج از کشور هستند، در داخل و خارج از کشور، فارغ از همه این جنجال ها، زمینه های باز هم مستحکم تر همکاری دو سرمایه داری فراری و حاکم فراهم می شود و گام های اساسی برای حمایت همه جانبه جهان سرمایه داری از این اتحاد و همکاری (حتی به قیمت انواع حوادث خونین، کشتارها، تروژها، سر به نیست کردن ها و دیکتاتوری و اختناق باز هم بیشتر) برداشته می شود.

سؤالی، که پاسخ به آن اجتناب ناپذیر است

خبرگزاری فرانسه طی گزارشی از تهران، که در کیهان لندن ۱۸ بهمن بصورت برجسته ترجمه و منتشر شد، اعلام داشت: «... بیم آن می رود، که تلاش ۵ سال گذشته دولت برای گشایش اقتصادی، برای همیشه با شکست روبرو شود. محافل بازرگانی خارجی در تهران بطور جدی نگرانند. یک کارشناس مالی اروپائی در تهران می گوید، که در چارچوب صندوق بین المللی پول و باشگاه پاریس، بدلیل مخالفت آمریکا، وام های میان مدت جمهوری اسلامی را به سختی می توان به وام های بلند مدت تبدیل کرد»

(مقاله تحلیلی برنامه تعدیل اقتصادی را در این شماره بخوانید)
خبرگزاری فرانسه می افزاید: «انتقادهای بیش از پیش تندی، که نسبت به سیاست اقتصاد آزاد رفسنجانی می شود، جلو اصلاح قوانین را برای آزادی سرمایه گذاری خارجی گرفته است. رایزنان بازرگانی ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در تهران به تازگی طی گزارش مشترکی از شکست سیاست «اقتصاد آزاد» رفسنجانی یاد می کنند.»

در ایران تاکنون هرگز خبری درباره حضور و نظارت رایزنان کشورهای بزرگ سرمایه داری بر اقتصاد ایران منتشر نشده بود!

«ایران نیوز» با صراحت می نویسد: «دولت باید به فوریت تصمیم بگیرد، که اقتصاد ایران سرانجام اقتصاد آزاد است، یا دولتی و یا مختلط». بنظر ما نیز، این اساسی ترین سؤالی است، که اکنون در ایران مطرح است و سرنوشت نهائی انقلاب نیز بدان وابسته است. پاسخ قطعی به این سوال می تواند خونین و همراه با انواع توطئه ها باشد.

«ولایت فقیه»!

در ارتباط با شعار گمراه کننده و غیرعلمی «طرد رژیم ولایت فقیه»، که نشریه «نامه مردم» با لجاجت بر آن پای می فشارد، گویا باید نکاتی را با اتکا به اسناد حزبی توضیح داد و بر نکاتی، بعنوان حقایق آشکار، انگشت گذاشت.

پیش از پراختن به نکات مورد نظر و برای جلوگیری از هر نوع تلاش غیرصادقانه، با هدف طفره رفتن از پرداختن به اصل موضوع، باید گفت: حزب توده ایران، نه امروز، که دیگر آیت الله خمینی در قید حیات نیست و خود نیز از هر نوع فعالیت علنی در داخل کشور محروم است، بلکه در همان آغاز استقرار جمهوری اسلامی و در حالیکه اعتقاد عمیق بر حضور آشکار در صحنه انقلاب و کشور داشت، با صراحتی، که می توانست به فعالیت علنی آن ضربه ای بسیار جدی بزند، گفت، که اصل «ولایت فقیه» از قانون اساسی کشور باید حذف شود. رهبری حزب، در اعلامیه ای، که ما بخشی از آنرا عیناً نقل می کنیم، تاکید کرد، که آیت الله خمینی، بدون این اصل قانونی نیز، رهبری انقلاب را در اختیار دارد و نقش او بدلائل گوناگون و آشکار، بر فراز قانون قرار دارد. بهمین جهت باید برای حذف این اصل در متمم قانون اساسی چاره ای اندیشید.

بنابراین، نباید جای شک و تردید باقی بماند، که امروز، و در شرایطی که حزب ما حتی پاره ای ملاحظات اجتناب ناپذیر سال های اول پیروزی انقلاب را ندارد و صاحبان قدرت حکومتی، با عبور از روی اجساد هزاران قربانی قتل عام زندانیان سیاسی (و پیشاپیش آنها، رهبران و کادرهای حزب توده ایران) پشت به انقلاب حرکت می کنند، چه تغییر ناگهانی باید روی داده باشد، که حزب ما گویا باید طرفدار اصل ولایت فقیه شود؟ به نظر ما «هیچ»!

بنابراین، ریشه مسائل در جای دیگری نهفته است. ابتدا ببینیم اسناد حزبی چه می گویند و ما، که خود را مقید به دفاع از آنها می دانیم، نظر امروزمان درباره آن اسناد چیست.

نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ایران، به تاریخ ۱۳۵۸/۹/۳، درباره قانون اساسی و تدوین متمم آن: «... در مجموع می توان گفت، که قانون اساسی جدیدی تدوین و تصویب گردید، که از جهاتی نسبت به پیش نویس، منفی و از جهاتی مثبت است... از مسائل فرعی و از جزئیات قابل تنقیح در اصول مختلف، که بگذریم، نگرانی، ناشی از اصول مربوط به مبنای حاکمیت و اعمال آنست. اگر اصول مربوط به حاکمیت (یعنی اصول مربوط به ولایت فقیه، رهبر و شورای رهبری و شورای نگهبان و غیره) (۱) منحصر برای دوران حیات امام خمینی تدوین شده بود، حزب توده ایران کمترین تردیدی در صحت آنها نمی داشت. ولی قانون اساسی برای دورانی دراز و برای نسل آینده تدوین می شود و لذا این پرسش مطرح است، که آیا در دوران های آینده، نظیر امام خمینی را، بعنوان مرجع تقلید و رهبری مورد قبول و بلامنازع توده های میلیونی مردم، هر چند گاه یکبار می توان یافت؟ و اگر نتوان یافت، تمرکز اینهمه قدرت و اختیار، که مستقیم و غیرمستقیم از طریق اصول ۴، ۵، ۹۱، ۱۰۷ تا ۱۱۰ به یک فرد تفویض گردید، زمینه ای فراهم نخواهد کرد، که حاکمیت فردی جایگزین حاکمیت خلق گردد؟»

بنابراین اگر کسی صادقانه در پی یافتن پاسخ برای پرسش های خود پیرامون دلائل مخالفت «راه توده» با شعار «طرد ولایت فقیه»، بعنوان شعار مرحله ای حزب باشد، دیگر نباید تردیدی بلل راه بدهد، که بحث دارای مفاهیم عمیق تری است.

ابتداء و در همین جا با صراحت بگوئیم، که «راه توده» هیچ نوع دلیل قانع کننده ای را در حال حاضر برای تردید در محتوای اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در تیرماه سال ۵۸ در اختیار ندارد. همانگونه، که در اعلامیه حزب مشهود است و با جسارت پیش بینی شده است، حزب ما نه تنها با اصل ولایت فقیه، بلکه اصولاً با تمرکز اختیارات رهبری جامعه در دست «شورای رهبری و شورای نگهبان قانون اساسی و غیره» نیز مخالفت کرده و آنرا «زمینه ساز حاکمیت فردی بجای حاکمیت خلق» تحلیل و ارزیابی کرده است. ما باین بخش از اعلامیه مذکور نیز مانند دیگر قسمت های آن موافقت تام و تمام داریم.

بنابراین «ولایت فقیه»، «شورای رهبری»، «شورای نگهبان» از نظر ما با درگذشت آیت الله خمینی عملاً مشروعیت مردمی خود را از دست داده اند. چرا، که جانشین آیت الله خمینی می بایست در حد او از صلاحیت مرجعیت برخوردار باشد و در طول عمل توسط وسیع ترین اقشار و طبقات

مذهبی و اجتماعی به رهبری برگزیده شده باشد (براساس اعلامیه مذکور). آن رهبری حاصل شرایط رو به رشد انقلاب و سپس رهبری انقلاب پس از پیروزی بود، که عملاً سپری شده است.

اگر چنین حالتی (قبول بی خدشه رهبری سیاسی-مذهبی توسط توده های مردم در یک فرد)، بار دیگر بهر دلیل- در ایران تکرار شد، ما آنروز نظر خودمان را در این باره خواهیم داد، اما در حال حاضر چنین شرایطی وجود ندارد. (در عمل رهبر کنونی جمهوری اسلامی، بعنوان منتخب مجلس خبرگان، چنان اختیارات و قدرتی را ندارد، که آیت الله خمینی داشت) همین است، که در سر هر گذرگاه مهم سیاسی-اقتصادی-اجتماعی، «مجلس خبرگان» و روحانیت سنتی و پر قدرت حاضر در این مجلس و یا در دیگر ارگان های مهم قدرت-علنی و پنهان- حکومت، برای نگهداشتن او در خط و سیر خود، او را گاه تلویحاً و ای بسا آشکار تهدید به برکناری و تعیین رهبر جدید می کنند. یعنی، رهبری کنونی و «ولی فقیه» موجود، بیش از آنکه هویت بخش ارگان های دیگر باشد، خود هویت گیرنده از آن ارگان هاست.

اتفاقاً همین روحانیت هویت بخش به «ولی فقیه» موجود، که در زمان آیت الله خمینی با «ولایت فقیه» و اختیارات آن مخالف بود و حتی این نظر خود را بارها در روزنامه «رسالت» مطرح کرد، امروز بیش از همه طرفدار، نه تنها اصل «ولایت فقیه»، بلکه طرفدار «ولایت مطلقه فقیه» است.

دلیل این اعتقاد هم ناشی از اختیارات مطلق است، که آنها در پشت صحنه در اختیار دارند. آنها متکی به همین اختیارات، کوچکترین حقی برای مداخله مستقیم، غیر مستقیم، متشکل، غیرمتشکل و ... مردم در امور مملکت و حکومت قائل نیستند و بدین ترتیب، این روحانیت مخالف «ولایت فقیه» (دیروز) و مدافع «ولایت مطلقه فقیه» (امروز)، که دیروز (زمان آیت الله خمینی) خود را تحت فشار «اسلام انقلابی» می دیدند و منافع خود را در خطر و از نداشتن آزادی ناله می کرد، امروز که هم اختیار را دارد و شریک مستقیم سرمایه دای تجاری وابسته برای غارت کشور شده است، با هر نوع آزادی ها مخالف است. چرا که در اینصورت آزادی خودشان، برای ادامه فرمانروائی در خطر می افتد.

بدین ترتیب حزب ما، دیروز (زمان حیات آیت الله خمینی) در برابر همین روحانیت طرفدار سرمایه داری تجاری و زمینداران، که مخالفت خود را با اسلام مخالف سرمایه داری غارتگر، زیر پوشش مخالفت با «ولایت فقیه» پنهان کرده بود، قرار داشت و امروز نیز، که آنها طرفدار «ولایت مطلقه فقیه» شده اند و حکومت را بدین طریق در دست گرفته اند، همان گونه ایستاده است. نظر حزب نیز درباره مسئله «ولایت فقیه» همان است، که در سال ۵۸ بود.

ما همان موقع نیز مسئله را طبقاتی و انقلابی دیدیم و امروز نیز طبقاتی و انقلابی می بینیم.

ما دیروز هم نگران تسلط روحانیت طرفدار سرمایه داری وابسته و واسطه بودیم، امروز نیز نگران ادامه این تسلط هستیم. امر حکومت و «ولایت فقیه» را نیز در این چارچوب تحلیل می کنیم و می گوئیم، که محتوای مسائل را باید دید، نه شکل آنها را. (آخرین اظهارات اخیر حجت الاسلام محتشمی درباره مخالفان دیروز و مدافعان امروز ولایت فقیه را برای پیگیری دقیق مسئله، در همین شماره «راه توده» بخوانید)

این دفتر را با همین جملات صریح و روشن، باید یکبار و برای همیشه بست، تا بتوان وارد مرحله واقعی و مهم بحث کنونی شد و برای برخی پرسش ها، پاسخ مشترک یافت.

ببینیم سوالات کدامند و کوتاه ترین و صریح ترین پاسخ برای آنها چیست؟

می گویند:

«ولایت فقیه»، یعنی ضدیت با هر نوع آزادی و چون «آزادی ها» امروز هموار کننده راه نجات کشور از بحران است و طیف وسیعی از طبقات و اقشار اجتماعی آنرا طلب می کنند، بنابراین آنرا باید به شعار مرحله ای جنبش تبدیل کرد و «طرد ولایت فقیه» رستارین شعار است.

اول - باید روشن ساخت، که جنبش کنونی چیست و چه هدفی را دنبال می کند. بنظر ما، این جنبش در ادامه انقلاب ۵۷ و در دفاع از آرمان های آن و مخالفت با پایمال کنندگان آنست. بنابراین، جنبشی است رادیکال، که نمایندگان سیاسی خود را سرعت در جامعه پیدا می کند. هر نوع تعلل احزاب چپ مهاجرت برای تاثیرگذاری مستقیم و غیرمستقیم بر روند این جنبش، عملاً یعنی جدائی از مردم و به حاشیه رانده شدن.

دوم - کدام تضمین وجود دارد، که با حذف اصل «ولایت فقیه» از ترکیب حکومتی در جمهوری اسلامی و حتی حذف آن از قانون اساسی،

می‌گویند (و جمعی نیز از سراسادگی در سر می‌پروانند، اما صریحا بر زبان نمی‌آورند): پس از سقوط حکومت و طرد «ولایت فقیه» می‌توان برای آزادی‌ها مبارزه کرد.

باید پرسید:

۱- موکول کردن مبارزه در راه آزادی‌ها به حادثه سقوط و یا طرد «ولایت فقیه»، عملا یعنی اعتقاد نداشتن به طرد و سقوط آگاه و فعال «ولایت فقیه» و هدایت آن در مسیر متری.

۲- دو نیروی پر قدرت داخل و خارج از کشور برای این طرد و سقوط، که تنها با اتکا به آشفته بازار کنونی کشور قادر به چنین عملی هستند، هیچکدام جاده صاف کن استقلال کشور و حضور آزاد نیروهای متری در جامعه نخواهند بود. نیروی سوم هم، که توده‌های مردم باشند، در صورت روشنگری بی‌وقفه و گسترش آگاهی‌های عمومی در جامعه، می‌توانند چنین تحولی را با حاصل متری موجب شوند. در اینصورت، بهاء ندادن به آزادی‌ها و مبارزه نکردن در راه آن، در همین شرایط و لحظات، عملا یعنی آب ریختن به آسیاب دو نیروی ارتجاعی مورد اشاره در بالا.

این بحث و این شطرنج سیاسی، یک خانه سیاه خالی دارد، که تا آنرا پر نکنیم و با صراحت به آن نپردازیم در دایره سرگیجه آور تبلیغات امپریالیستی و راست مهاجر همچنان باقی خواهیم ماند.

بازی دوگانه سلطنت طلب‌ها

می‌گویند: طرفداران سلطنت سر عقل آمده‌اند و بیشتر آنها مشروطه خواه شده‌اند و برخلاف دو دوره سلطنت پهلوی اول و دوم، طرفدار فعالیت‌های سیاسی آزاد در جامعه‌اند، آنها نیز نه تنها در حرف و شعار، بلکه در عمل در جهت، نه تنها «طرد»، بلکه سرنگونی ولایت فقیه گام برمی‌دارند. (ظاهرا یک گام جلوتر!) (بهترین و گویاترین سند هم در این مورد: دز این شماره «راه توده» همراه با عکس تظاهرات ضد ولایت فقیه چاپ شده است)

اول ببینیم، این سرعقل آمدن و طرفدار آزادی شدن، یعنی چه؟

۱- طیف طرفداران هر دو نوع سلطنت، «مشروطه» و «مشروعه»، در کسوت نمایندگان سیاسی سرمایه داری وابسته فراری، بوروکرات‌های به ثروت دست یافته در دوران سلطنت، خانواده فروتن پهلوی (این ثروت که از راه غارت کشور و انتقال آن به خارج بدست آمده است، سربه میلیاردها دلار می‌زند) و ژنرال‌های جان پلر پرده از انقلاب عمل می‌کنند. بنابراین، آزادخواه شدن آنها - حتی اگر پایبند به این شعار هم باقی بمانند - از چارچوب منافع طبقاتی این اقشار و طبقه و متحدان نزدیک آنها فراتر نخواهد رفت. بنابراین، جنجال کنونی آنها در مهاجرت و با اتکا به بحران عمیق سیاسی-اجتماعی کشور، پیروزی امپریالیسم در جنگ سرد و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم (که آنها را در موضعگیری‌های غیر ملی خود بسیار جسور کرده است)، فقط می‌تواند، با هدف بازداشتن نیروهای چپ و متری مهاجرت از توجه به عمق حوادث و شرکت فعال در جنبش داخل کشور، ارزشیابی شود: پس آزادیخواهی ادعایی آنها نیز در چارچوب و حصار طبقاتی خودشان محدود است.

۲- همانگونه که سران جمهوری اسلامی اعتقاد دارند، «اسلام» و «ولایت امر»، عامل حفظ وحدت کشور است و برقراری جمهوری اسلامی در کشورهای مسلمان منطقه، چتر حفاظتی جمهوری اسلامی است. طرفداران سلطنت نیز اعتقاد دارند، «سلطنت» و «شاه» حافظ وحدت و تمامیت ارضی کشور است و دفاع از پادشاهی عربستان سعودی، پادشاهی عمان، پادشاهی اردن، پادشاهی افغانستان، تضمین کننده وحدت کشور و حافظ آنست.

اگر جمهوری اسلامی چشم امید به تاجیکستان و ترکمنستان و آذربایجان دارد، سلطنت‌طلب‌ها نیز برای برقراری سلطنت در این جمهوری‌ها ناامید نیستند و ای بسا در آینده، ایران را با توجه به موقعیت کنونی منطقه، به همان مابرجا جونی‌ها بکشانند، که جمهوری اسلامی آنها را حالا کشانده است.

بازی‌های پشت پرده امپریالیسم و صهیونیسم، اگر در جمهوری اسلامی نقش اصلی را دارد، در آن حکومت هم خواهد داشت. حوادث گذشته بهترین حجت برای آینده است، حمله ارتش شاه به کشور عجمان، برای درهم کوبیدن جنبش انقلابی آن کشور، فقط یک نمونه کوچک است.

آزادی‌ها و از آن مهمتر، آزادی‌های دموکراتیک برای وسیعترین اقشار و طبقات اجتماعی، بدست آید؟ به فرض، اگر یک کودتای حکومتی بسود سرمایه داری وابسته در ایران انجام شود و بساط «ولایت فقیه» را جمع کند، یک حادثه مثبت در ایران روی داده است؟

شاید کسانی از سراسادگی بگویند (و اتفاقا نه تنها در محافل درسته می‌گویند، بلکه در نوشته‌هایشان نیز مشهود است)، که در اینصورت، حداقل به چند گانگی در حکومت پایان داده می‌شود، و مردم تکلیفشان را می‌فهمند. به این گروه باید گفت: در آن صورت، ته مانده همین آزادی‌های موجود در جامعه ایران نیز، که یکپارچه نبودن حکومت (ادامه نبرد برای تسلط طبقاتی بر حکومت) به نوعی در سال‌های اخیر راهگشای آن بوده است، جمع خواهد شد. پس می‌تواند بساط «ولایت فقیه» هم جمع بشود، اما از این نند کلاهی برای سر مردم بی‌کنش و کلاه حاصل نشود.

در اینصورت ما بعنوان حزب پیشکام تحولات متری در کشور، عملا جاده صاف کن ارتجاع نشده‌ایم؟

کدام انتخابات؟

می‌گویند: در صورت برگزاری یک همه پرسی و یا انتخابات آزاد، هر حکومتی را که مردم برگزینند، باید پذیرفت. البته دارندگان این تر معتقدند در اینصورت، «ولایت فقیه» و «جمهوری اسلامی» بازنده مطلق خواهند بود.

اول- شاید اگر در آشفته بازار امروز ایران، انتخابات و یا همه پرسی مورد نظر طیف راست مهاجر برگزار شود، حاصل همان باشد، که آنها می‌گویند. اما این حاصل، که به معنای تداوم وابستگی کشور به امپریالیسم خواهد بود، می‌تواند یک حاصل متری و مورد حمایت ما باشد؟ می‌گوییم: نه. و بهمین دلیل نیز باید با تمام توان کوشید، که ابتدا آزادی‌ها به جامعه بازگردانده شود و به آشفته بازار امروز خاتمه داده شود، تا هر نوع خشم و نفرت و کینه و ... ابتداء جای خود را به شناخت، اعتماد و انتخاب بدهد. گام بعدی می‌تواند و باید انتخابات آزاد و آگاه باشد.

دوم- آنها، که در طمع پیروزی در این انتخابات - در لحظه کنونی - و بصورت کور و احتمالا تحت نظارت آمریکا و سازمان ملل متحد، دندان تیز کرده‌اند، در صورت به کف آوردن چنین پیروزی، پیام آور تحولات مثبت و آزادی‌ها برای جامعه‌ها هستند؟ اگر هستند، چرا بجای فراخوانی بی‌وقفه همگان زیر پرچم سلطنت (مشروطه و یا مشروعه) برای رسیدن به «آزادی‌ها»، که معلوم نیست چارچوب و قیودات آن چیست، برنامه عمل مدون حکومتی-اجتماعی-اقتصادی ارائه نمی‌دهند؟ بجای این همه کاغذی، که در مهاجرت سیاه می‌کنند، هرگز دیده‌اید در چند بند و بصورت مشخص بگویند درباره سیاست خارجی، سیاست داخلی، سمت گیری اقتصادی کشور، حل معضلات کنونی جامعه (جمعیت، اعتیاد، معلولین، خانواده‌های بی سرپرست کشته شدگان جنگ و ...) چه می‌گویند؟

می‌گویند: «ابتداء باید سد «ولایت فقیه» را شکست، تا بتوان به مسائل دیگر پرداخت»

باید پرسید: این سد چگونه و توسط کدام نیروها قرار است بشکند و شرایط مشخص امروز ایران کدام احتمال را قوی تر می‌کند؟

پاسخ ما روشن است:

۱- در آشفته بازار کنونی، این سد ممکن است، توسط همین نیروهای ارتجاعی حاضر، در قدرت شکسته شود، تا تسلط آنها بر حکومت مطلق و کامل شود. اگر جناح راست مهاجرت و سرمایه داری وابسته فراری نیز مستقما به آن کمک نکند، بطور ضمنی می‌تواند این متحد طبیعی خود را حمایت کند.

۲- جناح راست و سرمایه داری فراری ممکن است ابتکار عمل را بدست گیرد و حکومتی یکپارچه و فارغ از «ولایت فقیه» رابه ازمان آورد. در این صورت نیز سرمایه داری تجاری وابسته داخلی و روحانیت طرفدار، شریک و سخنگوی آن نیز سهم خود را در این حکومت خواهد داشت.

در این صورت چه چیز دست مردم را گرفته است؟

این سلطنت مطلقه، که حمایت عملی امریکا را همراه خواهد داشت، در صورت پیروزی در این مرحله، همکاری همه جانبه طرفداران «ولایت مطلقه فقیه» را در جمهوری اسلامی همراه خواهد داشت، زیرا آنها نیز طرفدار حکومت مطلقه سرمایه داری وابسته هستند و کافی است بر سر تقسیم منافع بین دو سرمایه داری صنعتی و تجاری وابسته تفاهم حاصل شود. این بازی زیرکانه در مهاجرت، چنان پیروز بوده است، که نه تنها طیف چپ ناهمگون، بلکه حتی بخشی از رهبری حزب ما را نیز در دام خود اسیر کرده است. بازگردیم به شعار «طرد ولایت فقیه»، که اکنون شعار مشترک بخشی از رهبری حزب و مشروطه خواهان و سلطنت طلبان شده است. تجزیه و سپس تحلیل شعار «طرد رژیم ولایت فقیه»، که در واقع شعار فرا طبقاتی و مشترک «نامه مردم» و طیف سلطنت طلب ها، شده است، کامل نیست، اگر نگوئیم، که شعار واحد در ارزیابی از شرایط کنونی ایران، خواه ناخواه باید به همکاری مشترک نیز ختم شود، گرچه در تکذیب نامه ها و انکارهای رسمی و علنی، این همکاری طرد شود.

شعار واقعی کدام است؟

می گویند: ما شعار «طرد رژیم ولایت فقیه» را با سه شعار و خواست دیگر، یعنی «آزادی»، «استقلال» و «عدالت اجتماعی» پیوند زده ایم و از این نظر تفاوت هست بین حرف و شعار ما و شعار طیف راست مهاجر.

در برابر این استدلال هم باید گفت:

۱- سه خواست استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، اهداف انقلاب بهمن بوده و هستند و در داخل کشور نیز مدافعان و طرفداران بسیاری دارد. این نیروها، بدرستی بر محتوای مبارزه پای می فشارند، نه بر شکل آن. آن ها حل نهائی شکل و محتوای قدرت و حکومت را نیز موکول به حل و در واقع به سرانجام دفاع از سه شعار اساسی انقلاب بهمن ۵۷ کرده اند!

۲- در صورت تحقق آزادی ها، آیا «طرد ولایت فقیه» در مضمونی، که می شناسیم، عملاً تحقق نمی یابد؟ و بدین طریق دفاع از سه شعار آزادی ها، عدالت اجتماعی و استقلال عملاً تحصیل به حاصل نخواهد بود؟

بنظر ما، گرچه بر قلم و زبان نمی آورند، اما از روز روشن تر است، که امتناع از پذیرش این واقعیت، با خود دنباله هائی دارد، که بر سر پذیرش آنها بحث است.

اگر این سه خواست، بعنوان شعار واحد پذیرفته شود، «نامه مردم» نیز مانند «راه توده» در عمل در کنار آن نیروهائی قرار می گیرد، که در جبهه دفاع از این سه خواست و در سخت ترین شرایط در داخل کشور مبارزه می کنند. بخش عظیمی از این نیرو نیز مذهبی است و به توده های وسیع مردم متکی است. آنها از انقلاب و آرمان های آن دفاع می کنند. در این صورت یک گام فراتر از این مرحله نیز باید برداشته شود. این گام، یعنی تعیین شعار مرحله ای جنبش کنونی در ایران. اگر این جنبش بصورت عمده در جهت دفاع از آرمان های انقلاب بهمن قرار دارد - که بنظر ما دارد -، بنابراین، کدام شعار واقعی تر از شعار «دفاع از آرمان های انقلاب بهمن» است؟ که هر سه خواست را با خود همراه دارد.

«صف انقلاب» از «صف ضد انقلاب» نیز از همینجا و در همین مرحله از هم جدا می شود و پس از آن، حزب ما در کلیت و مجموعه خود، و با تمام نیرو از طیف سردرگم طرفداران «طرد رژیم ولایت فقیه» جدا شده و در صف مدافعان تحولات مترقی در جامعه قرار می گیرد. این تحولی است بس مهم، که بدون تردید موجب تقویت موقعیت مدافعان آرمان های انقلاب در داخل کشور نیز می شود و این سنگر را تقویت می کند.

جبهه ای مرکب از این طیف، در مسیر تکاملی خود چیزی نیست جز «جبهه متحد خلق»، که بی ارتباط با حوادث روی داده در جهان و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم نیز، از اعتبار عملی برخوردار است. در چارچوب ارزیابی فوق باید به سوال: «تضاد عمده داخلی و خارجی در ایران امروز چیست؟» پاسخ داد.

(پایان بخش اول)

۱- بنابراین رهبری حزب، در سال ۵۸، بسیار فراتر از لزوم «طرد رژیم ولایت فقیه» با مسئله قدرت قانونی رهبری در ج.ا. برخورد کرده بود.

۳- پیش از هر چیز باید روشن کرد، که مشروطه خواهان و غیر مشروطه خواهان در شکل حکومت با یکدیگر هیچ تفاوتی ندارند، چرا که هر دو طرفدار «سلطنت» و «نظام سلطنتی» در ایران هستند، که مردم ایران آنرا طی تاریخ تجربه کرده اند و در انقلاب ۵۷ توانستند شانه های خود را از زیر این بار سنگین و تاریخی بیرون بشکنند. یکی از این دو طیف، متکی به نارضائی رو به گسترش مردم از حکومت و اوج گیری جنبش مردم، معتقد است، همین حالا باید از آب گل آلود ماهی را گرفت و متکی به حمایت امریکا و اسرائیل به ایران بازگشت و سلطنت را با دو هدف برقرار کرد:

الف- جلوگیری از رشد جنبش و بازگشت عقربه های زمان به سال های اول پیروزی انقلاب؛

ب- نجات سرمایه داری داخلی از تنگنا و تبدیل بخشی از حکومت به متحد خود و نه تبدیل شدن به متحد بخشی از حکومت.

چنانچ دوم، که اهداف جناح اول را در سر دارد، از مسیر دیگری، اما با همین هدف، حرکت می کند و معتقد است:

الف- با تحمیل یک انتخابات آزاد، تحت نظارت امریکا و سازمان ملل متحد، در شرایط کنونی، که جنبش هنوز بطور کامل از گمراهی و سردرگمی ناشی از عملکردهای حکومت بیرون نیامده، نه تنها می توان متکی به رای مردم به حکومت بازگشت و به همان اهداف جناح اول رسید، بلکه مشروعیتی قانونی و جهانی پسند نیز بدست آورد. سرکوب هر نوع مخالفتی در برابر حاصل این «انتخابات» و یا «همه پرسی»، حمایت آشکار و عملی امپریالیست ها را می تواند همراه داشته باشد.

ب- سرمایه داری وابسته داخلی و حتی بخشی از حکومت موجود نیز، می تواند عقب نشینی خود را بدین ترتیب قانونی، دمکراتیک (!) و جهان پسند تبلیغ کند و همکاری با سلطنت طلب ها را یک واقعیت پذیرفته شده توسط مردم معرفی کند. سرکوب همه مخالفان نیز در این طرح، ظاهری قانونی می تواند داشته باشد.

بنابراین، پیروزی هر دو جناح، بدون چشم داشت به کمک و یاری متحدان طبقاتی داخلی کشور و داخل حکومت کنونی نیست و طبعاً نیز نمی تواند باشد.

علاوه بر اهدافی، که در بالا به آن اشاره شد، دو جناح مشروطه خواه و مشروطه طلب، یک بازی سیاسی دیگر را نیز پیش می برد، که نباید آنرا نادیده گرفت.

این بازی سیاسی هم روی داخلی (حکومت ایران) دارد و هم روی خارجی (مهاجران سیاسی چپ و مترقی). در واقع مشروطه خواهان، که سعی می کنند، کمتر از نظام سلطنتی نام ببرند، اکنون در مهاجرت نقش جلب همکاری و یا انفعال و انتظار نیروهای چپ و مترقی را ایفاء می کنند، که اگر مدعی شویم موفق نبوده اند، خود را گول زده ایم. آنها در نهایت و در پشت شعار مشروطه خواهی و آزادی طلبی، برای «سلطنت» در مهاجرت نیروی قابل توجهی را فراهم ساخته اند و مانع جلب توجه نیروهای چپ و مترقی به حوادث داخل کشور شده اند.

آنها برای مذاکره نهائی بخشی از حکومت جمهوری اسلامی برای تشکیل یک حکومت ائتلافی (دو سرمایه داری وابسته داخل و فراری) تحت اشکال مختلف ناشی از روند حوادث (حتی در صورت کودتای حکومت) راهی را باز می گذارند، که حاصل آن بازگشت سلطنت به ایران به کمک بخشی از حکومت در جمهوری اسلامی است! همکاری با «سلطنت طلب ها»، قبول شرکت سلطنت طلب ها در یک انتخابات، مذاکره با سلطنت طلب ها و ... همانقدر که از سوی مهاجرین سیاسی چپ و مترقی غیرقابل قبول است، از سوی بخشی از حکومت نیز، نه تنها ممکن و عملی نیست، بلکه می تواند بر اثر مقاومت مردم به ضد خود تبدیل شود!

این مسیر ظاهری می تواند با پیش کشیدن طیف مشروطه خواه، که ظاهری مظلوم نیز دارند و پیوسته توسط سلطنت طلب ها تحت فشار هم هستند! (تظلم پرخاش های شجاع الدین شفا، معاون فرهنگی دربار شاهنشاهی در مقابله با پسر ارشد مجید رضا شاه) طی شود. بنظر ما در آن صورت، سلطنت طلب ها، که متحد و همکار طبیعی و جدائی ناپذیر مشروطه خواهان هستند، بسود مشروطه خواهان صحنه مخالف خوانی را ترک کرده و عملاً در صف سلطنت طلب های مشروطه طلب، قدرت را در دست خواهند گرفت.

شهریور ماه ۱۳۶۱ - چند ماه پیش از یورش به حزب - وی با نشریه «کار» (اکثریت) انجام داده است را، به یاد همه زندانیان سیاسی ایران و با امید آزادی این رفیق گرامی، منتشر می‌کنیم، این مصاحبه تحت عنوان «امپریالیسم امریکا و انقلاب ایران» در نشریه «کار» چاپ شده است.

امپریالیسم آمریکا دست از انقلاب ایران برنخواهد داشت، او از انقلاب ایران، با سازش‌های کوچولو، راضی نخواهد شد. او، به طور خلاصه، خواستش همان خواستی است، که «الکساندر هیک»، «برژینسکی»، «کارت» و «ریگان» و همه سردمداران آمریکا به طور خیلی صریح بیان کردند و گفتند، که ما، هر آنچه در قدرت داریم به کار خواهیم انداخت، تا در ایران یک حکومت میانه رو، که به ارزش‌های غربی احترام می‌گذارد را بر سر کار بیاوریم. و حکومت میانه رو هم، در تمام تبلیغات آمریکا، اگر شما به آن گوش نکنید، عبارتست از حکومت عربستان سعودی، اردن، پاکستان، عمان، ترکیه و امثال اینها. این حکومتی است، که موقعیت اسرائیل را در خاورمیانه بپذیرد و قبول بکند. منافع طبیعی این کشور را در اختیار غارتگران امپریالیسم قرار دهد. پس، خواست امپریالیسم آمریکا از این پایین نمی‌آید، هزار تا وعده می‌دهد، که ما با شما دوست هستیم، متحد هستیم، هر کمکی، که بخواهید، می‌کنیم. اینها همه‌اش دروغ است، آنها می‌خواهند، که نفت ایران را داشته باشند و مطمئن گردند، که دولت جمهوری اسلامی ایران، به حاکمیت مطلق و غارتگری مطلق آنها در منطقه ما، که ۸۰۰ میلیون تن نفت آنها را تامین می‌کند، هیچگونه صدمه نخواهد زد.

امپریالیسم آمریکا، سنگر اصلی سرمایه داری انحصاری جهانی است. یعنی سنگر اصلی ضد انقلاب جهانی، سنگر اصلی جبهه محافظان نظام‌های بردگی و غارتگری جهانی. از سوی دیگر، دوران ما دوران فروپاشی سرمایه داری، دوران خروج پی در پی خلق‌ها از این محیط غارتگری امپریالیسم جهانی است. امپریالیسم با جنگ و دندان از این دفاع می‌کند و از هیچ جنایتی هم رویگردان نیست. اما الان این تاریخ شصت و پنج ساله‌ای را، که امپریالیسم به خطر افتاده، یعنی از آغاز بحران عمومی سرمایه داری در دوران جنگ اول جهانی و پیروزی انقلاب اکتبر اگر بگیریم، می‌بینیم، که دهها سال است، که امپریالیسم به اشکال گوناگون در نقاط مختلف جهان به هر جنایتی دست زده، بیست میلیون کشته در جنگ اول جهانی، پنجاه میلیون کشته در جنگ دوم جهانی، ده‌ها میلیون کشته در سراسر جهان. در دوران بعد از جنگ، جنایات اسرائیل، آفریقای جنوبی، آدمکشان آمریکای مرکزی و جنوبی، همه در چارچوب همین تلاش امپریالیسم جهانی برای ادامه زندگی غارتگرانه و جنایت بار خویش است. تصور اینکه با آمریکا می‌توانیم ما صلح داشته باشیم، این تصور حتما تصور خطرناکی است و گامی خواهد بود در راه سازش و تسلیم به امپریالیسم. تا وقتی که جمهوری اسلامی در موضع تلاش برای کوتاه کردن سلطه غارتگرانه آمریکا و همدستانش است و در این مواضع قرار داشته باشد، توطئه‌های آمریکا پشت سر هم ادامه خواهد داشت.

دشواری‌های انقلاب

دشواری‌ها و یغرنجی‌های انقلاب ایران کدامند و راه غلبه بر آنها چیست؟ عمده دشواری‌های کنونی انقلاب ما عبارتست از:

۱- جنگ تحمیلی از سوی امپریالیسم و توطئه‌های پی در پی براندازی و تروریسم کور، که هر سه اینها با هم دیگر کاملاً مربوط هستند و یک کل و یک نقشه را تشکیل می‌دهند، نقشه براندازی حاکمیت خط امام جمهوری اسلامی ایران؛

۲- دشواری‌های اقتصادی، که بخشی از آن ارفیه فاسد رژیم گذشته، محاصره اقتصادی امپریالیسم، خرابکاری ستون پنجم اقتصادی امپریالیسم، فشار جنگ و آوارگان است و بخش دیگر آن، پیامدهای سیاست‌های نادرست و ناسنجیده و ناپیگیر از طرف حاکمیت جوان جمهوری انقلابی اسلامی است و عدم بهره‌گیری از امکانات عظیم مختلفی، که در ایران انقلابی و در خارج ایران، برای رودروسی با دشواری‌های اقتصادی وجود دارد. این مجموعه، دشواری‌های اقتصادی کنونی را تشکیل می‌دهد، خلاصه اینکه انقلاب ایران با دو ضد انقلاب روبروست، یکی ضد انقلاب سیاسی، با تمام اجزایش و یکی ضد انقلاب اقتصادی، که بخش جهانی آن، امپریالیسم با تمام امکاناتش است و بخش داخلی‌اش هم عبارتست از تمام غارتگران. ما با این دو ضد انقلاب روبرو هستیم.

سخنی با همه توده‌ای‌ها

گفتگونی، که ۱۲ سال پیش، در نشریه «کار» چاپ شد!

(ن. کیانوری)

ایران ۱۲ سال پس از پیش‌بینی‌های حزب توده ایران

بهمن ماه سال ۷۳، ۱۲ سال از یورش به حزب توده ایران و دستگیری دبیر اول، بسیاری از رهبران و کادرهای آن سپری شد. مرور حوادث سال‌های نخست پیروزی انقلاب و نقش انقلابی و مسئولانه حزب توده ایران در دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن، و مقایسه آن با وضع ایران - بویژه - در سال‌های اخیر، تحلیل و تفسیر آن یورش را با خود همراه دارد و نیازی به تدوین مجدد آن نیست. رهبری حزب توده ایران، تا آخرین روزها و لحظاتی، که امکان انتشار ارزیابی‌ها و تحلیل‌هایش را درباره روند حوادث در اختیار داشت، نسبت به نتایج سیاست‌های نادرست حکومت هشدار داد. بحث بر سر حکومت «میانه‌رو» مورد حمایت امریکا، که اکنون چند سال است، در حمایت از دولت هاشمی رفسنجانی مطرح می‌شود، و یا انحصار قدرت در دست مسلمانان دو آتشه‌ای، که خود را مدافع انقلاب می‌دانند و در ارگان‌های مختلف نفوذ می‌کنند، تا انقلاب را در نهایت، از مسیر خود منحرف کرده و راه را برای مداخله امپریالیست‌ها در ایران هموار کنند، از جمله دو محور بسیار مهمی بود، که حزب توده ایران، بویژه در ماه‌های پیش از یورش به حزب، نسبت به آن هشدار می‌داد و کسانی را، که با خوش‌خیالی تصور می‌کردند، با سکوت در برابر جاذب حزب توده ایران از صحنه و یا با همکاری با این جاذب، دهان دشمنان انقلاب را می‌بندند، از این اندیشه بی‌نهایت خطرناک برحذر می‌داشت.

در مقایسه این هشدار باش‌ها، با حوادثی که اکنون در ایران جریان دارد و بطور کلی وضع کشور در سال‌های گذشته، ما بخش‌هایی از آخرین مصاحبه رفیق «نورالدین کیانوری» را، که در

خوب، یک دشواری دیگر هم به آنها اضافه می شود و آن دشواری ناشی از لزوم حل مسایل اجتماعی، که مورد خواست انقلاب بوده، یعنی پیش بردن روند انقلاب در زمینه عدالت اجتماعی. ما بخوبی می دانیم، که در این زمینه دو گرایش و دو دیدگاه وجود دارد.

یک گرایش عبارت از این است، که انقلاب بایستی به آماج هایی، که وعده داد، یعنی عدالت اجتماعی، از بین بردن غارتگری چپاولگران برسد. این گرایش معتقد است، که باید برای دگرگونی های بنیادی در نظام اقتصادی دست بکار شویم و اگر دست به کار نشویم، انقلاب با شکست روبرو می شود. توده های انقلابی را نمی توان برای مدت طولانی با وعده و وعید نگه داشت. الان در شرایط جنگ، در شرایط محاصره اقتصادی، توده های محروم زحمتکش نه تنها حاضر هستند، که هرگونه محرومیتی را تحمل کنند، بلکه حاضر هستند، که از آنچه که دارند، بگذرند و فداکاری و ایثار شایان تحسینی نشان بدهند. ولی خوب، اگر این جنگ تمام بشود، این توده های وسیع در مقابل این همه ایثار، این همه خون دادن، این همه کشته دادن، این انتظار را هم دارند، که حقوق هفتشان برآورده شود و محرومیت هایی را، که طی قرون ها داشتند، پایان یابد. یک گرایش دیگری هم هست، که ما می بینیم. این گرایش در حال رشد و در حال موضعگیری است. در بعضی جاها، حتی در حال حمله است. این گرایش عبارت است از حفظ نظام گذشته غارتگری. در عین حال که در کلام هیچوقت ادعا نمی کند، که بایستی آن نظام را حفظ کرد، ولی در عمل مدافع بقای این نظام است.

واقعیت این است، که سرنوشت نبرد میان این دو گرایش، تعیین کننده سرنوشت انقلاب ایران است.

وضع تا لحظه کنونی چنین است، که اکثر قوانینی، که مدت ها مورد بحث است، قوانینی، که در جهت تامین حتی محدود عدالت اجتماعی می تواند باشد، یعنی در جهت محدود کردن غارتگری کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان می تواند باشد، همانطور مانده و به تصویب نرسیده اند و به شدیدترین شکلی از طرف نیروهای معینی، که در حاکمیت هم مواضع قابل ملاحظه ای در دست دارند، مورد حمله قرار گرفته اند. خوب، این نبرد بزرگی است، که الان در داخل جامعه ما هست. مساله عدالت اجتماعی، این مساله نبرد بزرگ کنونی و آینده اجتماعی ما است، که آیا حاکمیت جمهوری اسلامی، نیروهای خط امام در چه شرایطی و به چه شکلی بتوانند این مقاومت هایی را، که در مقابل این مسایل هست، درهم بشکنند و واقعا یک تحول بنیادی در مناسبات اقتصادی-اجتماعی باقی مانده از دوران آریامهر، بوجود بیاورند. این مساله اساسی است! بنظر ما، آینده، میدان این نبرد خواهد بود.

خوب، از اینکه نبرد، نبرد فوق العاده حساسی است، کافی است توجه بکنیم، که تمام تبلیغات دشمن در دوران بعد از جنگ در همین جهت، یعنی جلوگیری و یا لاقط کند کردن و مسخ کردن دگرگونی های بنیادی در زمینه مناسبات اقتصادی است.

جنگ افزار عمده امپریالیسم و ارتجاع غارتگر داخلی در این نبرد و جنگ افزار مشهور جهانی، کمونیسم ستیزی است. با چسباندن برچسب کمونیستی به هر اقدامی در جهت تامین عدالت اجتماعی، دشمنان انقلاب می کوشند، تا این اقدامات را غیرممکن سازند و از همین راه پایگاه توده ای و مردمی حاکمیت انقلابی را در هم بشکنند.

بله! سیاست اینها عبارت از این است، که یک جبهه ای بوجود بیاورند در ایران، که این جبهه ظاهراً بایستی پوشش مذهبی-اسلامی داشته باشد، برای مبارزه باست گیری های مردمی حاکمیت جمهوری اسلامی، یعنی برای غیرممکن ساختن آن چیزهایی، که در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش بینی شده و هیچکس هم نمی تواند ادعا کند، که تصویب کنندگان آن کمونیست ها هستند و یا کوچکترین تأثیری می توانستند داشته باشند. تمام تلاش امپریالیسم و ارتجاع الان در این جهت است، که از مواضع به اصطلاح اسلام طاغوتی، توپخانه سنگین خودشان را علیه این موضعگیری های مردمی جمهوری اسلامی جبهه گیری کنند و استفاده بکنند از نیروهایی، که خودشان را زیر پرچم اسلام کشانده اند. خط «شریعتمداری»، خط «حجتیه»، خط «شیت» و انواع خطهای دیگر نظیر آنها، همه در همین جهت عمل می کنند.

به این ترتیب، نبرد، نبرد خیلی جدی است. نبردی که در پیش است. به نظر ما، ضعف یا تزلزل و تردید در این نبرد، که مهمترین نبرد اجتماعی داخلی جامعه ما در چارچوب انقلاب است، نشان دادن هرگونه تزلزل و تردید، اولین گام در جهت تسلیم است. این نبرد، مهمترین نبرد انقلاب ما هست و سرنوشت انقلاب، به نظر ما، درک این مساله مهم انقلاب است. باید این نتیجه را بگیریم، که کلیه هواداران راستین عدالت اجتماعی در این تحول، به این حقیقت پی ببرند، که در یک چنین نبرد زندگی، هر برگ برای انقلاب، نبرد تعیین کننده برای سرنوشت انقلاب، در یک چنین نبردی بایستی از هر نیروی ممکن

استفاده کرد. بایستی تجربه بزرگ آن باغبانی را آموخت، که بچه هایش را در موقع مرگش خواست و آن ترکه ها را به دستشان داد و یکی یکی شکستند، ولی وقتی آنها را دسته کرد و داد به آنها، نتوانستند بکشند و به آنها آموخت، که متحد شوید، تا هیچکس نتواند شما را از بین ببرد. این تجربه بزرگ حکمت خلقی ما را می بایستی، که مبارزان امروز، که در قدرت هستند می توانند درباره این مسئله تصمیم قاطع بگیرند، توجه بکنند، که بایستی همه نیروهای راستین، دشمن امپریالیسم و غارتگران را امکان داد، که تمام امکانات خودشان را، تمام نیروی خودشان را، تمام ایثار خودشان را، تمام گذشت و فداکاری خودشان را برای پیروزی در این نبرد بکار بیندازند. اگر این راه را در پیش بگیرند، اگر نیروهای انقلابی در ایران سطح آگاهی شان را بتوانند تا این حد رشد بدهند، که به این حقیقت اجتماعی پی ببرند و خط مشی خودشان قرار بدهند، می شود مطمئن بود، که انقلاب ما پیروز خواهد شد، تثبیت خواهد شد، تکمیل خواهد شد، پرش خواهد یافت، شکوفه خواهد شد و گر نه می شود فکر کرد، که امپریالیسم جهانی و ضد انقلاب بتدریج بتواند از داخل، انقلاب را مسخ بکند، یا موضع به موضع جبهه خودش را تقویت و نیروهای مقابل خود را تضعیف بکند، آنقدر دشواری برای انقلاب ایجاد بکند، که مثل بسیاری از انقلاب ها، یواش یواش و تدریجی، یا با یک ضربه ناگهانی و غیرمنتظره، ستون انقلاب را با شکست روبرو کند. ما فکر نمی کنیم، که راه سومی در مقابل انقلاب ایران وجود خواهد داشت. ممکن است، که بعضی از نیروهای انقلابی تصور می کنند، که با حذف نیروهای دگراندیش انقلاب، هر قدر هم که آنها در جهت پشتیبانی از انقلاب عمل بکنند، بهتر می توانند به آماج های انقلابی خودشان برسند. ولی به نظر ما، این تصور، یک تصور غیرواقع بینانه، غیر منطبق با واقعیت انقلاب ما است و جز زیان بسیار بسیار تهدید کننده برای انقلاب، نتیجه ای نخواهد داشت.

تشدید توده ای ستیزی، چرا؟

شما می پرسید، چرا بخشی از نیروهای هوادار خط امام به دشمنی خود با حزب توده ایران شدت می دهند، دلیلش چی هست؟
تعبیر ما درباره اینگونه موضع گیری ها این است، که آنها سیاست حزب توده ایران را عمیقاً درک نمی کنند و برای خودشان دچار تخیلاتی درباره حزب توده شده اند، که بکلی آنها را در تضاد از واقعیات منحرف می کند و علت اینکه آنها توده ستیزی خود را تشدید میکنند، به نظر ما، عبارتست از تثبیت و تحکیم سیاست حزب توده ایران، به عنوان یک سازمان منحصر بفرد، بطور خیلی جدی در جو سیاسی ایران.

آنها به این علت، که به واقعیت نظریات سیاسی و اجتماعی و عقیدتی ما آشنا نیستند، این سیاست پشتیبانی ما را درک نمی کنند، علتش را نمی توانند بفهمند و به علت شناخت ضعیفی، که از مسایل اجتماعی و از مسایل جهانی دارند و از آنچه در دنیای ما می گذرد، شناختشان ضعیف است و خیلی هم ضعیف است، خیلی ناآگاه هستند، در نتیجه به نتیجه گیری بکلی غلط و نادرستی می رسند، که این نتیجه گیری ها در جهت همین تشدید محدودیت فعالیت حزب توده ایران است. آنها تصور می کنند، که اگر حزب توده ایران را محدود بکنند، لاقط دو تا نتیجه از آن گرفته اند: یکی این نتیجه: اگر حزب توده ایران یک حزب خطرناکی باشد، که یک روز بتواند خطری برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد بکند، فعلاً ما دست و پایش را بستیم. یک نتیجه دیگر هم این است، که در مقابل تمام حملاتی، که به آنها می کنند، که آنها کمونیست شده اند و با کمونیست ها ساخته اند، با این کار بهترین دلیل را به مخالفان و انتقادکنندگان ارائه می دهند، که ببینید، کمونیست ها را تحت فشار می گذاریم، محدودشان می کنیم و امکاناتشان را از آنها می گیریم، پس این حرف های شما نادرست است. آنها می خواهند از این طریق تبلیغات دشمنان خودشان را، دشمنانی، که از مواضع امپریالیسم این تبلیغات را به میان آنها مداوم با فشارهای زیاد القاء می کنند، به اصطلاح خنثی کنند. به نظر ما، این دو دلیل، هر دو، هم ضعیف است، هم زیان بخش، چه حزب توده ایران وجود داشته باشد، چه نداشته باشد، چه اصلاً حذف بشود، دود بشود به آسمان برود، اصلاً در ایران یک نفر هم طرفدار نداشته باشد، هر کس بگوید من اصلاحات ارضی می خواهم بکنم، به او خواهند گفت کمونیست. و این را هم رادیو صدای آمریکا خواهد گفت، هم «بی.بی.سی»، هم ضد انقلاب ایران خواهد گفت و هم آن بخشی از مسلمانان، که خودشان را خیلی خیلی مسلمان معرفی می کنند و حتی در داخل روحانیت. خوب این واقعیت را فقط کسانی، که تجربه تاریخی زیادی دارند، می توانند درک بکنند. نبرد اجتماعی چیز تازه ای نیست، نبرد جنگی هم چیز تازه ای نیست. هر کس که روز اول به جبهه رفت، همه شگردهای مبارزه را که نمی تواند درک بکند، بایستی خیلی تجربه بیاندوزد، باید خودش

بایستی به تمام انقلابیون گفت، که کار ما این باید باشد، که این بزرگترین حربه امپریالیسم را، که این همه در حکمت مردمی ما نفوذ کرده، که: «جداساز، به جان هم انداز و فرماتروایی کن». این بزرگترین حربه ارتجاع تاریخی و امپریالیسم را در هم بشکنیم.

ولی این مسئله چگونه حل می شود. شما می گوید، تا کی منتظر بشویم. سه سال است، که ما مدام صداقت نشان می دهیم، ولی آنها می زنند توی گوش ما، آنها دست ما را لای در می گذارند، ما را اذیت می کنند، این امکان را از ما می گیرند و آن امکان را می گیرند، آخر این که نشد.

ما به شما می گوئیم، این یک روند تاریخی است و ما نمی توانیم با خواست خودمان، با بی حوصلگی خودمان، آن را تغییر بدهیم. این تجربه تاریخی لازم دارد. تجربه تاریخی هم مثبت و هم منفی. هم می تواند به صورت شلاق تاثیر بکند و هم به صورت مثبت. ولی در هر حال بتدریج آنها می فهمند، که این نیروها به آنها کمک می کنند و این تجربه انلوزی همزمان مذهبی ما می تواند گاهی اوقات برای ما مبارزان راستین پیرو مارکسیسم-لنینیسم، با روش های دردناک توأم شود و برای خود تجربه اندوزان، شکست های دردآور ببار آورد. همه این احتمالات در مقابل ما قرار دارد. به این ترتیب، راهی که ما در پیش داریم، جاده آسفالت نیست. جبهه متدخلق ما، جبهه ای است، که از یک راه فوق العاده پرتلاطم می گذرد. ما که در این راه حرکت می کنیم، باید بدانیم، که در این راه ممکن است دچار طوفان های سخت هم بشویم و مسلما پیچ و خم ها، فراز و نشیب ها، بیغوله های خطرناک و از آن جمله زندان و چیزهای دیگر در مقابل ما باشد. ولی ما از این راه عبور خواهیم کرد. یعنی آن طرف این جاده سنگلاخ و پر بیغوله و پر نشیب و فراز، عبارتست از اتحاد صمیمانه نیروهای مردمی میهن ما، نیروهای پیرو راستین سوسیالیسم علمی و نیروهای راستین انقلابی مسلمان مبارزه متعهد برای ایجاد یک ایران مستقل و آزاد، ایرانی، که بر پایه عدالت اجتماعی باشد. ما باخوش بینی تاریخی به این راه نگاه می کنیم، نه باخوش بینی کزذکانه امروز و فردا.

(نقل به اختصار از «حکم تاریخ به پیش می رود»، مصاحبه رفیق «نورالدین کیانوری»، دبیراول کمیته مرکزی حزب توده ایران با نشریه «کار»، ارگان سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت). تهران-شهریود ۱۳۶۱ (عناوین و تاکیدات از ماست)

۱- حکومت یکپارچه!

اسنادی، که اخیرا بنام مصوبات پلنوم چهارم حزب توده ایران، در نشریه «نامه مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ایران منتشر شده است، سوالات گوناگونی را مطرح کرده است. «راه توده» این سوالات و ارزیابی و تحلیل خود را پیرامون آنها، بتدریج منتشر می کند.

س- در اسناد پلنوم اخیر از «بی اعتقادی» و «نایبگیری» دولت هاشمی رفسنجانی، در یک دست ساختن ساختار حکومت، صحبت شده است، آیا این را می توان یک موضع جدید نسبت به هاشمی رفسنجانی تلقی کرد؟

ج- این گونه ارزیابی ها نسبت به «هاشمی رفسنجانی» البته در ابوزیسیون خارج از کشور، کما بیش وجود دارد و از این نظر تازه نیست. برای نمونه می توان به مواضع پتاره ای از گروه هایی، که خود را «چپ دمکرات» می نامند، اشاره ای داشت. مثلا نشریه «کار»، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) متأسفانه گاه مشابه این نظرات را مطرح کرده است و در یکی از شماره های اخیر خود می نویسد، که در ج.ا. «توازن قوا هر چه بیشتر به سود جناحی به هم می خورد، که کورترین و قشری ترین جریان حکومت اسلامی است

زخمی شود، باید برادرانش را ببیند، که کشته می شوند و زخمی می شوند، تا یواش یواش تجربه پیدا بکنند، که چه جور باید حمله کرد، چه جور باید عقب نشینی کرد، چه جور باید مقاومت کرد، چه جور باید در استتار رفت، چه جور بایستی دشمن را گول زد، این همه اش تجربه می خواهد. دوستان مبارز انقلابی ما، بعضی شان، بعضی وقت ها دیده می شود، که هیجده، نوزده سال بیشتر ندارند و در بازجویی افرازا حزب توده ایران شرکت می کنند و این سوال را مطرح می کنند، که شما چرا از جمهوری اسلامی، از خط امام خمینی پشتیبانی می کنید؟ آخر باید گفت، جوان عزیز! تو هنوز از مبارزه اجتماعی، از تاریخ، از تمام این تاریخ دو هزار ساله نبرد توده ها علیه غارتگران، تقریبا هیچ خبر نداری، و نمی دانی مسایل چه جور است. من چه جور به تو حالی کنم، که چرا حزب توده ایران از انقلاب و خط امام خمینی پشتیبانی می کند و چرا این پشتیبانی صادقانه است، چرا این پشتیبانی استراتژیک و طولانی است، سال امروز و فردا نیست، تاکتیک نیست، حقه بازی نیست و گول زدن نیست. خوب باید صبر داشت، باید حوصله داشت، که این مبارزان در تجربه شخصی خودشان گام به گام، با شلاق خودشان، با شلاقی، که همانطور که گفتیم کشته شدن همزمشان در جبهه، زخمی شدن آن یکی همزمشان، تیر خوردن خودش، ترکش خوردن به پای خودش، بلی همه اینها لازم است، تا بالاخره بفهمد، دوست و دشمنش کیست و چه شیوه هایی اینها در مبارزه دارند.

خوب این آن علتی است، که گفتیم، یعنی ناآگاهی مبارزان اصیل نسبت به واقعیت نقش حزب توده و اصولا نقش جنبش جهانی کارگری انقلابی در پشتیبانی از جنبش های رهایی بخش ملی، با هر محتوایی که آنها داشته باشند، به شرط اینکه ضد امپریالیسم و مردمی باشند، این را دوستان ما درک نمی کنند. این عدم شناخت واقعیات، یکی از عواملی است، که در ترکیب با یک سلسله از عوامل اجتماعی-تاریخی و القائات امپریالیسم در دوران پنجاه سال و تمام مسایل دیگر و از آن جمله مسایل فلسفی و مذهبی و غیره، این وضع را بوجود آورده، که روند شناخت دوستان واقعی در نزد مبارزان مسلمان انقلابی ایران، روند بسیار کند و کم سرعتی باشد.

شرایط ایران، شرایط فوق العاده بفرنجی است. بفرنجی آن هم مربوط فقط به خود انقلاب ایران، این انقلاب کنونی ما نیست، این یک شرایط تاریخی است و ریشه در زمینه های مختلفی دارد. عقاید فوق العاده بفرنجی، که در کشورهای دیگر اینقدر تاثیر نداشته، در اینجا تاثیر داشته است. پس اگر چه این روند، روند کنونی است، ولی آیا اینقدر می شود ناامید شد و گفت، که جبهه متحد خلق در ایران تشکیل نمی شود، بکلی نادرست است. ما برداشتمان، برخوردمان، نتیجه گیری مان غیر از آن است. ما معتقد هستیم، به همان دلیل که شما پرسش کنندگانی، که الان جلوی من نشسته اید و از من درباره این مسائل سوال می کنید، در سه سال پیش در چه مواضعی بوده اید و حالا در چه موضعی هستید، به همین دلیل، با همین کیفیت، منتهی با کمی متفاوت، یعنی با سرعتی متفاوت، با راهی از این بفرنج تر، با راهی به مراتب ممکن است طولانی تر، پرسنگلاخ تر، دشوارتر به این هدف هم خواهیم رسید. دوران ما دوران انقلاب جهانی است و این را چه بخواهند و چه نخواهند، کسی نمی تواند جلویش را بگیرد. دوران ما دوران فروپاشی نظام غارتگری سرمایه داری است و این دوران فروپاشی غارتگری سرمایه داری بالاخره توده های محروم کشورهای جهان را باهمدیگر متحد خواهد کرد. علیه حرکت تاریخ می شود جمله پردازی کرد، می شود تاریخ را برای سه یا چهار سال دفن کرد، کوید، به عقب کشید، عقب برد، ولی تاریخ را نمی شود تغییر تاریخی داد. پس، به این جهت، ما معتقد هستیم، که جبهه متحد خلق یک حکم تاریخی است، همانطور که نابودی امپریالیسم حکم تاریخی است، تاریخ حکم خودش را صادر کرده است. خوب، ما الان می بینیم، که ۶۵ سال گام به گام با اشکال مختلفی با دشواری های مختلفی این فروپاشی دارد تکمیل می شود و دنبال می گردد. حکم اتحاد نیروهای مردمی را هم تاریخ صادر کرده است. حالا این در اینجا دشوار، در آنجا دشوارتر، در اینجا با پیچیدگی بیشتر، در آنجا بفرنج تر و در یک جای دیگر، ساده تر. اینها دیگر مثل نخود و لوبیای آشی است، که باید پخته شود، این آش تاریخ ماست.

خوب امپریالیسم عمل می کند، از موقعیت خودش دفاع می کند و تمام نیروی خودش را بکار می برد. برای اینکه این بزرگترین خطر را، که عبارتست از اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی، از راه ایجاد تفرقه و نفاق از بین ببرد. تفرقه و نفاق در تمام صفوف و در تمام جبهه ها. بین خود مارکسیست ها، بین طرفداران سوسیالیسم علمی و سایر طرفداران پیشرفت اجتماعی، بین طرفداران سوسیالیسم علمی و مذهبی ها، بین خود مذهبی ها، بین کشورهای مذهبی، که در یک جهت عمل می کند، تفرقه می اندازد. ما می بینیم، که همه جا امپریالیسم و ارتجاع در جهت تفرقه انداختن است. خوب این جاست، که

حکومت ائتلافی با چه مفهومی؟

س- در پلنوم اخیر گفته شده است، که تامین شرایط لازم برای بازسازی کشور «نه از طریق حکومت یک نیرو، بلکه تنها در چارچوب یک حکومت واقعا ائتلاف ملی، دربرگیرنده نظرات و نمایندگان اقشار مختلف مردم امکانپذیر است.» شما نیز در گذشته مسئله تشکیل «جبهه متحد خلق» که به یک معنا، همان تشکیل حکومت ائتلافی است را چندین بار مطرح کرده اید، آیا تصور نمی کنید، که این دو اندیشه با هم بسیار نزدیک است. حق این نبود، که شما هم آن را مطرح و از آن دفاع می کردید؟

ج- ما با اندیشه تشکیل «حکومت ائتلافی» کاملاً موافقیم و چنانکه در گذشته نیز گفته ایم، آن را یگانه راه برون رفت کشور از بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می دانیم. پس از پیروزی انقلاب نیز حزب ما، با در نظر گرفتن این که طبقات و لایه های مختلف اجتماعی، با انگیزه ها و خواست های متفاوت در جنبش انقلابی شرکت داشتند، ضرورت تشکیل «جبهه متحد خلق» از همه اقشار و طبقات شرکت کننده در انقلاب را مطرح ساخت و آن را یگانه راه ممکن برای پیروزی نهایی انقلاب و قطع نفوذ امپریالیسم و بازسازی اقتصادی کشور اعلام داشت. ما همچنان معتقدیم، تنها اتحاد بر سر یک برنامه رشد اقتصادی و اجتماعی، که منافع کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان، اقشار میانی و نیز سرمایه داری ملی ایران را در نظر بگیرد، می تواند کشور ما را از بحران همه جانبه کنونی برون آورد. اما، بازگردیم به همین امروز. در واقع می توان گفت، که ورشکستگی برنامه «تعدیل اقتصادی» از دو دلیل عمده ناشی می شود:

۱- این برنامه، بازسازی سرمایه داری وابسته و حاکمیت مطلق آن را هدف خود قرار داده است و این، جنبه «ضد انقلابی» و ضد توسعه آن است و درست خلاف منطق حکومت ائتلافی است و در واقع در برابر انقلاب ۵۷ است.

۲- محور اساسی این برنامه بر آن قرار دارد، که در این مسیر اقشار متوسط و مرفه را راضی کند و بناگذاشته بار فشار و درد و رنج بازسازی سرمایه داری وابسته را بر دوش محروم ترین و بی پناه ترین طبقاتی و لایه های اجتماعی تحمیل کند و این، جنبه «بحران زا» و اجرا ناپذیر آن است. چندین سال پیگیری و اجرای برنامه امپریالیستی «تعدیل اقتصادی» باید همگان را متقاعد ساخته باشد، که امپریالیسم و پایگاه طبقاتی آن، یعنی سرمایه داری بزرگ وابسته، مانع عمده رشد و توسعه اقتصادی کشور است. و هر برنامه رشد اقتصادی و اجتماعی، تنها در صورتی که مخالف نفوذ امپریالیسم بوده و ریشه کن کردن پایگاه داخلی آن را هدف خود قرار دهد، قادر خواهد بود، وحدت ملی را تامین و شرایط پیشرفت و آبادانی کشور را فراهم سازد. بنابراین «حکومت ائتلافی»، که ما مطرح می کنیم، اتحادی است از نمایندگان اقشار و طبقات ملی و ضد امپریالیست، که هدف آن سازمان دادن نظام اقتصادی و اجتماعی کشور بر مبنای منافع مشترک آنهاست. اما آن دولت ائتلافی، که «نامه مردم» مطرح می کند، ظاهراً حکومتی است ائتلافی از همه کسانی، که «طرد ولایت فقیه» را شعار خود قرار داده اند و به ضرورت آن معتقدند. ما فکر می کنیم، اساساً جبهه ای از طرفداران «طرد ولایت فقیه» نمی تواند شکل بگیرد. به فرض آنکه چنین جبهه ای در خارج از کشور هم تشکیل گردد، قادر نخواهد بود، کمترین تأثیر مثبتی بر روند تحولات داخل کشور بگذارد و بفرض آنکه تأثیری هم بگذارد، به تشکیل یک «دولت ائتلاف ملی» منجر نخواهد شد. بنابراین به ما حق بدهید، که فعلاً و تا زمانی، که «نامه مردم» دقیقاً منظور خود را از «دولت ائتلافی» و ترکیب طبقاتی و سیاسی آن روشن نکرده است، «حکومت ائتلافی» مورد نظر خود را با «حکومت ائتلافی» مورد نظر «نامه مردم» یکی ندانیم و لااقل ضرورتی در دفاع از آن نبینیم.

و برنامه آن، نه حل بحران اقتصادی، بلکه تخریب بیشتر است. روندهای سیاسی کشور در جهت حذف رفسنجانی و قبضه تمام و کمال قدرت توسط جناح رسالت است. آنچه مسلم است، رسالتی ها کشور را به بحران هایی سخت تر از این سوق خواهند داد. (شماره ۹۵، ۴ آبان ۷۳ ص ۲)

به این ترتیب «کار»، با اشاره به مبارزه جناح ها و یک دست نبودن حاکمیت ج.ا، خطر روی کار آمدن «رسالت» را مطرح می کند، تا ضرورت دفاع از «جناح» دیگر، یعنی «هاشمی رفسنجانی» را نتیجه بگیرد و توجیه کند و فراموش می کند، که «هاشمی رفسنجانی» ۶ سال است، که با حمایت همین «رسالتی ها» و در خدمت اهداف آنها در رأس قوای اجرایی کشور قرار گرفته است. «کار» در واقع مانند بسیاری دیگر، وجود جریان مترقی مذهبی را، که هم با برنامه امپریالیستی «تعدیل اقتصادی» این «جناح» و هم با تشری گری مذهبی در خدمت سرمایه داران آن «جناح» مبارزه می کند را، نمی خواهد ببیند و اشاره ای به آن نمی کند.

«علی کشتگر»، رهبر سابق جناح اقلیت، در نشریه «میهن»، پا را صلبا گام فراتر گذاشته است و هاشمی رفسنجانی را با آقایان «بازرگان» و «بنی صدر» و آیت الله «منتظری» مقایسه کرده، می نویسد: «در پانزده سال تاریخ حیات رژیم، نمونه های «سقوط کابینه بازرگان»، «عزل بنی صدر» و «خلع منتظری» و در این اواخر محدود شدن قدرت رفسنجانی، همگی گواه بر این قاعده هستند، که این رژیم ظرفیت کمترین تحول دمکراتیک را ندارد.» (میهن شماره ۸-۹، آذر-دی ۷۳، ص ۱۵)

در اینجا هم بحث بر سر یکدست نبودن ساختار حکومت و محدود شدن قدرت «رفسنجانی» است و گویا ایشان خواهان «تحول دمکراتیک» بوده است، که «مخالفان» نگذاشته اند و قدرت وی را محدود کرده اند.

«راه آزادی»، ارگان حزب دمکراتیک مردم ایران نیز کار را به جایی رسانده است، که دیگر قادر نیست جلوی خود را بگیرد و چندین صفحه یکی از شماره های اخیر خود را به تعریف و تمجید از «برنامه تعدیل اقتصادی» اختصاص داده است و می نویسد: «پنج سال پیش با اعلام «برنامه تعدیل اقتصادی» از سوی دولت هاشمی رفسنجانی، حال و هوای تازه ای در کشور بوجود آمد و بخش قابل ملاحظه ای از افکار عمومی به این نتیجه رسید، که دوران آشفتگی به سر رسیده و هر چند غالب آملین بر دشواری ها، کار یک سال و دو سال نیست، ولی لااقل راه مشخص است و هدف معلوم «راه آزادی»، شماره ۳۶، مهر ۷۳، ص ۱۷ و ۱۸) «راه آزادی» سپس با اشاره به ورشکستگی برنامه تعدیل اقتصادی، یا بقل آنها «شکست» این برنامه، ادامه می دهد: «این شکست ها نشانه نادرستی برنامه تعدیل اقتصادی نیست. اصلاحات اقتصادی به فضای سیاسی-اجتماعی مساعد نیاز دارد و محافل نزدیک به «هاشمی رفسنجانی» می گویند، که رئیس جمهور ایران از آزادی لازم برای اجرای برنامه خود بی بهره بوده است.»

«راه آزادی» سپس کار را به آنجا می رساند، که از قول «قاسم شعله سعدی»، نماینده مجلس اسلامی، می نویسد: «آقای رفسنجانی در این دوره، که رئیس جمهور شد، در واقع خودش را فدا نمود، زیرا دست و بالش را بسته اند و کار مهمی نمی تواند انجام دهد.» (همانجا) جملات فوق به هیچ تفسیری نیاز ندارد. مشابه اینگونه نظرات در مجموع اپوزیسیون «چپ» کمابیش دیده می شد و هستند کسانی، که نقش «مذهب» در جنبش انقلابی را نمی توانند درک کنند و مبارزه حاد طبقاتی و اجتماعی، که تحت پوشش مبارزه ایدئولوژیک و مذهبی جریان دارد را، یا ناآگاهانه بدرستی نمی بینند و یا به درستی می بینند، اما آگاهانه، هر برنامه ضد ملی و حتی حکومت غارتگران امپریالیست بر کشور را یک «تحول دمکراتیک» می نامند.

این نوع موضع گیری ها را در سازمان های دیگر بسیار شاهد بوده ایم، اما تصور می کنیم، این برای نخستین بار باشد، که در اسناد رسمی و «نامه مردم» گفته می شود، که «هاشمی رفسنجانی» در «یکدست ساختن ساختار حکومت» از خود «بی اعتقادی» و «ناپیگیری» نشان داده است. تاسف آورتر این است، که این نظر از سوی کسانی بیان می شود، که همین چندی پیش بر سر یک اشتباه چایی در «راه توده» جنجال بزرگی به راه انداختند و مدعی شدند، که برای شناخت «ماهیت گردانندگان این توطئه» لازم نیست «راه دوری» رفت و تنها کافی است، که به نظر آنها در مورد «هاشمی رفسنجانی» توجه کرد؟! در مورد موضع گیری اخیر منتشره در «نامه مردم»، ما تنها می توانیم امیدوار باشیم، که طرح اینگونه اندیشه ها از سر بی دقتی باشد و «نامه مردم» مانند همیشه فاصله خود را با جریانات لیبرالی «چپ» و «راست» حفظ کند.

گفتگوی خاطره گونه «مریم فیروز» در تهران

حزب توده ایران صادق ترین منتقد ج.ا. بود

نشریه «اطلاعات بین المللی» اخیرا در ۴۲ شماره پسایی، بخش هایی از یک گفتگوی ویرایش نشده را از «مریم فیروز»، عضو کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب توده ایران و مسئول سازمان دمکراتیک زنان ایران، منتشر ساخته است.

آنگونه که از مقدمه نشریه مذکور برمی آید، «مریم فیروز» طی نامه ای، به موسسه اطلاعات اجازه انتشار این گفتگو و خاطرات را بصورت پاورقی و سپس کتاب مستقل داده است.

در همین مقدمه اشاره می شود، که چاپ دوم کتاب خاطرات «نورالدین کیانوری» علیرغم تیراژ بالای آن در ایران نایاب شده است.

در مقدمه این گفتگو، بدون آنکه اشاره به ده سال زندان «مریم فیروز» در زندان جمهوری اسلامی شود، تاکید می شود، که «مریم فیروز» اکنون در خانه دخترش در تهران زندگی می کند و خاطرات وی بصورت گفتگو تهیه شده است. در این مقدمه اشاره می شود، که وی گهگاه با «نورالدین کیانوری»، که سرگرم کار نویسندگی است، ملاقات می کند. «مریم فیروز» نیز در طول مصاحبه و گفتگو بارها اشاره به وضع جسمی خود کرده و تاکید می کند، که اگر قادر به نوشتن بود، حتما خودش دست به قلم می گرفت! این اشاره ایست به آنچه در زندان ج.ا. بر یکی از چهره های سرشناس و قدیمی رهبری حزب ما گذشته است.

«مریم فیروز» در مقدمه کوتاه خود بر این خاطرات به تاریخ تیرماه ۷۳، از دست اندرکاران چاپ این خاطرات و خانم «صفاتی»، که او را در این امر یاری کرده، تشکر کرده است. او اظهار امیدواری می کند، که این خاطرات بصورت کتاب در ایران منتشر شود. اما آنچه در «اطلاعات بین المللی» چاپ شده است، نمی تواند همان یا همه خاطراتی باشد، که «مریم فیروز» در نامه خود به آن اشاره می کند. ضمنا معلوم نیست، چرا موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی «دیدگاه»، که گویا آثار و نوشته های آن توسط موسسه اطلاعات چاپ می شود، این خاطرات را ابتدا و بصورت همزمان در اطلاعات چاپ تهران، منتشر نساخته است.

بنظر ما، نکات برگرفته شده از میان ۴۲ شماره خاطرات منتشره در «اطلاعات بین المللی»، که «راه توده» آن را منتشر می کند، خود گویای این پاسخ است.

«راه توده» برای این انتخاب، چاره ای جز برخی ویراستاری ها نداشت، البته تلاش بر آن بوده است، که این ویراستاری کوچکترین لطمه ای به مضمون و محتوای مطالب نزند. ضمنا هدف از این ویراستاری، بهیچ وجه صرف نظر کردن و یا سانسور کردن برخی مطالب نبوده است، چرا که در این ۴۲ شماره، کوچکترین مطلبی، که در نفی تاریخ حزب توده ایران و نقش آن در انقلاب و پس از پیروزی انقلاب باشد، وجود نداشته است و درباره رهبران و اعضای حزب نیز اظهار نظرهای اساسی همان است، که آورده شده است.

ما با توجه به محدودیت صفحات خود، عمدتا از بخش های مربوط به دوران کودکی و خاطرات شخصی و خصوصی نویسنده خاطرات صرف نظر کرده ایم و ضمن ابراز امیدواری نسبت به انتشار مجموعه این

خاطرات، با تأیید شخصی نویسنده در ایران، ذکر نکات زیر را نیز لازم می دانیم:

همانگونه که «اطلاعات بین المللی» بدون اشاره به ۱۰ سال زندان «مریم فیروز» در ج.ا. نوشته است، ایشان اکنون در خانه دختر خود زندگی می کند و آنچه بعنوان خاطرات نوشته شده و با تأیید خود وی برای انتشار تنظیم شده است، در طول اقامت در این خانه تهیه شده است.

«مریم فیروز»، در حالیکه از نظر روحی و حتی توان جسمی، در موقعیت خوبی بسر می برد، بر اثر سال ها زندان انفرادی و شکنجه های دوران اول دستگیری، دستهایش سخت آسیب دیده است. این آسیب دیدگی در اساس مربوط است به آویزان کردن وی از دست، در شکنجه گاه ها.

«مریم فیروز» اکنون در تهران بسر می برد و برای حرکت در شهر و دیدار با دیگران با ممنوعیت روبرو نیست، اما شناسنامه و پاسپورت وی همچنان در توقیف است!

«راه توده» امیدوار است، در آینده اطلاعات بیشتری را درباره مجموعه این خاطرات، نظرات اصلاحی و یا تکمیلی «مریم فیروز» و موقعیت اجتماعی-سیاسی وی در ایران بدست آورده و منتشر سازد.

این توضیح و یادآوری را نیز لازم می دانیم، که نشریه «نیمروز» با چاپ اولین اطلاعیه مربوط به انتشار قریب الوقوع خاطرات «مریم فیروز» در «اطلاعات بین المللی»، بشارت داد، که این خاطرات را جداگانه برای خوانندگان خود در مهاجرت منتشر خواهد ساخت. این وعده عملی نشد، که دلیل آنرا در واقع باید در آن مطالبی جستجو کرد، که در این خاطرات مطرح شده و ما آنرا در «راه توده» چاپ کرده ایم. شاید شتاب در اعلام بازانتشار این خاطرات در نشریه «نیمروز»، برخی تصورات دیگر بوده است، که برخلاف آن از آب درآمد!

دفاع از حزب توده ایران، آن خاطراتی نیست، که «نیمروز» و «کیهان هوایی» طرفدارش باشند!

شخصیت ها

بزرگ علوی - به عنوان یک نویسنده، بعضی از کارهایش را می پسندم و از برخی دیگر از آثارش خوشم نمی آید. بخاطر دارم وقتی در انجمن فرهنگی بودم او و صادق هدایت رابطه نزدیکی داشتند. او اظهار می کرد، که کار نویسندگی و کار حزبی در کنار هم، جور نمی شود. حزب هم او را کنار گذاشت و این برای او اهمیتی نداشت. به این ترتیب او سالهاست، که از فعالیت حزبی دور است و کاری به کار حزب ندارد، البته هر وقت لازم باشد، شاید طعن و گوشه ای هم بزنند، ولی فعالیت خاص و مشخصی ندارد.

قدوه - قنده را بیش از دیگران دیده ام. انسان خیلی بزرگواری بود. پاک، محکم، خیلی شیرین و خوش برخورد و کاملا با سواد بود. گویا در قم تحصیل نموده بود. من و «کیا» هر دو برای او خیلی احترام داشتیم. قنده از انسان های بسیار با ارزش و خوب بود و از لحاظ عقیده حاضر نبوده ای صرف نظر کنند و یا کنار بروند. وقتی ما به تهران آمدم، او هم به تهران آمد و باز به اروپا برگشت تا سرو سامانی به زندگی خود در آلمان بدهد و به ایران برگردد. بدبختانه در راه بازگشت هنگامی، که سوار قطار بود، بر اثر سکت در گذشت و جسدش به تهران حمل شد. قنده خیلی حیف شد.

کامبخش - او یکی از خلبان های درجه اول ایران بود، که در شوروی هوانوردی را فراگرفته و در این رشته تحصیلات خود را تمام کرده بود. او فرد شریف، منزه و بدون هیچ آلودگی بود. برای من در معرفی یک فرد، پاکی، درستی و اعتقاد به راهی، که رفته، کافی است. علیرغم این که با او دوردور ارتباط داشتم، ولی مرگش برای من واقعا دردناک بود، کامبخش هم حیف بود.

بابک امیر خسروی - او جزو دانشجویانی بود، که در دوران گذشته (سال های ۲۴-۱۳۲۳) به حزب آمدند و حوزه های اولیه را در منزل خود ما تشکیل دادند. در واقع اینها گروه هایی از دانشجویان بودند، که با «کیانوری» همکاری داشتند. او مدتی در شوروی بود، سپس به اروپا رفت. او هم از کسانی است، که از حزب و جریانات حزبی کنار گرفتند، وی به جریان فکری «ایرج اسکندری» تمایل داشت و با او خیلی نزدیک بود، و در اینجا موضوع مهمتری مطرح است: انتخاب راه و یا پشت کردن به راه گذشته، که من نمی توانم با نظریات سیاسی خیلی ها منجمد او موافق باشم. طبیعتا من نمی توانم به اینهایی، که از حزب کنار رفتند، علاقه داشته باشم، یا برایم شخصیتی محسوب بشوند.

خیلی حرف ها می زنند، که نادرست است، البته شاید از نظر خودش درست است. من قیم کسی نیستم، اما می توانم بگیرم، که این راهی که بر پایه ناسزا گفتن به راه گذشته است را نپیمایند.

این کمال نامردی است، که حالا می‌نشینند در کافه‌های پاریس و نحاشی می‌کنند.

رادمش - آدم فوق‌العاده با شرف، معتقد و وابسته به راهش بود... وقتی رادمش را از دبیرکلی حزب برداشتند و اسکندری به جای وی انتخاب شد، برای من رادمش بالاتر از اسکندری بود و خیلی از این موضوع ناراحت شدم و از اینرو بیشتر از همه به او احترام می‌گذاشتم، حتی کاری که هیچوقت نمی‌کردم برای او می‌کردم و جلوی پای او بلند می‌شدم و صندلی برایش می‌گذاشتم. واقعا او آدم با شرف، محکم در راه اعتقادش بود.

رضا روستا - در ایران وقتی اسم «رضا روستا» را شنیدم، او به عنوان رهبر جریان کارگری در اتحادیه‌های کارگران مطرح بود، او یک فرد علاقمند به این راه، زندان رفته، زجر کشیده، و سختی دیده بود.

در حزب نیز بطور کلی مثل هر جا، هر جمعی که دور هم جمع می‌شوند، یک عده‌ای برای منافع شخصی می‌آیند، اینها آمادگی مبارزه را ندارند، پای سختی که می‌رسد، فرار می‌کنند. اینها آدم‌های سطحی و فرصت طلبی هستند، خیلی‌ها آمدند و رفتند، بعضی‌ها هم می‌مانند، اما با توقع‌های بسیار زیادی می‌مانند، چند سال کار می‌کنند، می‌خواهند همه کاره شوند. وقتی بیرون می‌روند در جای امنی می‌نشینند و شروع می‌کنند به نحاشی و مزخرف گویی. اینها برای من ارزشی ندارند و خوشم هم نمی‌آید. هر کس ممکن است خطا بکند، ولی اگر مانند تا آخر، علاقمند هستند و می‌خواهند یک کاری بکنند، آنها با ارزش هستند. هر کس می‌خواهد باشد. آنهایی که ایستادند و عروسک خیمه شب بازی نبودند، چه نسبت به من نظر مساعد داشتند، یا نداشتند، انسان‌هایی بودند، که برای من ارزش دارند.

درباره اولین انشعاب نیز، موقعی که جریان آذربایجان پیش آمد، یک انشعاب درون حزب صورت گرفت. پیرو آن، خلیل ملکی و عده‌ای دیگر به همراه او از حزب کنسار کشیدند. زن و مرد و حتی افرادی، که دارای مسئولیت‌هایی بودند از حزب بیرون رفتند.

طبیعتا حزب خود را جمع و جور کرد و آماده مبارزه شد. هنگامی که ما در اروپا بودیم، بار دیگر انشعابی درون حزب رخ داد، و یک عده دیگری از جمله قاسمی، فروتن و هم فکراشان از حزب کنسار گرفتند، این گروه برای خودشان روزنامه‌ای هم داشتند. قاسمی خیلی زود بر اثر سکت فوت کرد. دکتر «فروتن»، که دورانی با ما خیلی نزدیک بود، انسان با شرف، محکم، دوست خیلی خوب و فردی بسیار باسواد و استاد دانشگاه بود. این نکته را هم اضافه کنم، که آقایان حزبی، اکثریت قریب به اتفاقشان در رشته‌های تخصصی خود بسیار باسواد و محققین بسیار عمیقی بودند، و افراد سطحی در حزب بسیار بندرت وجود داشتند. ببینید در ارتباط با سوال شما باید بگویم، حزبی که جوان است و تازه پایه‌گذاری شده، بر اثر سختی‌ها و مشکلات، عده‌ای از اعضایش را بنا به دلایلی از دست می‌دهد. فقط آنهایی که از روی عقیده و ایسان آمده‌اند برای مبارزه، باقی می‌مانند. نه تنها در حزب توده در همه جریان‌ات اینطور است.

در مهاجرت آدم خیلی تنگ نظر و کوتاه‌بین و خودبین می‌شود و منیت‌ها نقش پیدا می‌کنند. اگر زود متوجه شود و خود را از این آسیاب، که غیر از بدی و بدخواهی در آن نیست، بیرون بکشد، می‌تواند زندگی کند، والا منقطع می‌شود. به هر حال این واقعیت تلخ مهاجرت است.

البته این تنها مشکل مهاجرین ما نبود، همه مهاجرین به این درد گرفتارند، چنگ می‌زنند و چنگ می‌خورند.

... از مسیر مبارزه دور می‌افتادند. اوقاتشان صرف ایرادهای ظاهری و کوچک می‌شود: چگونه لباس پوشیدی، چطور آمدی، چطور رفتی و ...

البته انشعاب‌هایی نیز هستند، که ریشه آنها برخوردها بود، مسایل شخصی، عدم پذیرش خط مشی حزب و برخورد عقاید، بی‌حوصلگی، عدم اعتماد به موفقیت مبارزه و یا تاخیر زمانی آن، دشواری‌های جریان مبارزه و عوامل خانوادگی، سن، کار، مسائل مادی، همه از عواملی هستند، که افرادی را از مبارزه جلی باز می‌دارند.

«محمد پورهمزمان» - یکی از افسران توده‌ای است، که در دوران مخفی از خراسان آمده بود و بعد کیانوری او را به آذربایجان شوروی فرستاد. من شخصا با او ارتباط نداشتم، وی شخص باسوادی بود، که به چند زبان آشنایی داشت. روسی را فوق‌العاده خوب صحبت می‌نمود و جزو کسانی بود، که در رادیو «پیک ایران» کار می‌کرد.

در آلمان یک آریاتمان دو اتاقه داشت و دائما کار می‌کرد، ترجمه می‌نمود و یک عمر زحمت کشیده و از زندگی مادی صرف‌نظر کرده بود. اینها

اگر با شاه کنار می‌آمدند، می‌توانستند همه چیز داشته باشند. ولی مبارزه کردند و از اینرو برایم محترم هستند.

من از بنین توده‌ای‌های، که دیدم، «خسرو روزبه» رفتارش، برخوردش، بزرگواریش، چشم و دل سیریش برایم نمونه است. این مرد عجیب بود. همه زندگیش را در راه مبارزه گذاشت.

کامیک آوانسیان - در اروپا یک بار او را دیدم، ولی با او آشنایی نزدیکی نداشتم، اما وقتی برگشتم، او کمک ما بود و یک برادر بود، او نه تنها دوست غمخواری بود، بلکه برادری بزرگوار بود.

«ملکه محمدی» - وقتی شروع بکار کرد، دختر جوان، بسیار منظم و کوشایی بود. گمان می‌کنم در سال ۱۳۲۹ جزء انشعابیون حزب را ترک کرد، ولی دوباره بازگشت و حزب هم کار با زن‌ها را برای او تعیین کرد. ملکه محمدی زن با شخصیت و محکم، بسیار منظم و حتی می‌توانم بگویم از این جهت، کمی هم سختگیر است.

جلال آل احمد - گمان کنم او جزو خوزه کیانوری بود. به یاد دارم، که روی ایوان ساختمان حزب ایستاده بود. بعد از سلام و علیک گفت: نمی‌دانم شما اینجا چکار می‌کنید؟ او در پاسخ گفت: تعجب من بیشتر است، که شما اینجا چکار می‌کنید؟ یعنی او از دیدن من شاهزاده، دختر فرمانفرما تعجب می‌کرد، منم از دیدن کسی، که آثارش را خوانده و برخوردهایش را دیده بودم، تعجب می‌کردم. بله، خیلی از مطالبش را خوانده‌ام و از زندگیش خبر دارم.

- خانم ایشان هم نویسنده است؟

* بله خانم «دانشور» فرد با شخصیتی است.

از نوشته‌های سیمین واقعا لذت برده و از سبکش و برداشتش در داستان‌نسرایی خیلی خوشم می‌آید. راستش را بخواهید، نوشته‌هایش را به شوهرش ترجیح می‌دهم، نوشته‌هایش برای من گیرا است. او نویسنده خوب وزن با شخصیتی است و من برایش احترام قائل هست سیمین را در گذشته دیده‌ایم. ایشان جزء بستگان دخترم (افسانه) هستند.

حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان ایران

میدانید، که وقتی فرقه از هم پاشید و شاه به آذربایجان رفت، جلوی پای او جوان آذربایجانی را قربانی کردند.

پیشه‌وری شخص بزرگواری بود. من این را غلط می‌دانم، که می‌گویند، می‌خواست آذربایجان را جدا کند، او علاقمند به ایران، زندان دیده و در جریان مبارزه استخوان خرد کرده بود. پیشه‌وری آنقدر که من او را دیدم و می‌دانم به هیچوجه معتقد نبود، که آذربایجان باید جدا شود. او نسبت به ایران و مبارزه‌اش خیلی علاقمند بود.

* من در مسکو با «مصطفی بارزانی» آشنا شدم. تمام فکر او مشغول کردستان و مسائل مربوط به آن بود. آنطور که بارزانی را من شناختم، مرد ساده و جالبی بود. ساده گرائیش، ایستادگی و محکم بودنش برایم جالب بود. درد کشیده بود. حتی یک دورانی فرستاده بودندش یک جانی به جاروکشی، ولی او روی عقیده و نظرش بود و این برای من محترم است و از نظر من انسان شایسته‌ای بود.

«استالین» - در گذشته خیلی خدمت کرد و در زمان جنگ بخوبی جنگ را اداره کرده و در برابر فاشیسم ایستاد و خدمت کرد. او واقعا مدیر بود. ولی سرانجام از وحشت نسبت به مظنونین، دست به اقدامات وحشتناکی هم زد.

خاطرات و خاطرات نویسی

- از بین اعضای حزب، کسانی که خاطرات خود را نوشته‌اند، کار کدامیک را می‌پسندید و آن را منطبق با واقعیت و به حقیقت نزدیکتر می‌دانید، مثل کشاورز، جهانشاهلو افشار، ملکی، اسکندری، کیانوری و ...

* آنها هر کدام از دیدگاه خودشان نوشته‌اند و هر نوشته یک قسمتش با حقیقت نزدیک است، حقیقتی، که خودشان مدعی هستند، که دیده‌اند. من چرا بگویم دروغ است. من به بحث‌های مستند معتقد هستم و باید برای هر گفته سندی داشت. لجن مال کردن دیگران را نمی‌پسندم و هیچوقت این کار را نکرده‌ام. یکی از محاسن صحبت کردن از روی سند این است، که می‌توان نوشته‌های سال‌های قبل اینها را با نوشته‌ها و گفته‌های امروزشان کنار هم گذاشت و تفاوت‌های موجود در طرز برخوردشان با مردم، زندگی و مسائل کلی را پیدا کرد.

جریان ملی شدن صنعت نفت در ایران، کار فوق العاده‌ای بود، که مصدق کرد. روز تظاهرات ملی شدن نفت من خودم، گرچه مخفی بودم، ولی در میدان حضور داشتم و دیدم که اتومبیل مصدق را احاطه کرده‌اند. این نگرانی بود، که مردم نسبت به انگلستان داشتند و با پشتیبانی از مصدق پیروز می‌دادند. مردم برای کمک به مصدق از هیچ فداکاری دریغ نداشتند. مساعدت‌های مالی مردم را خودم از طریق اقوام و خویشاوندانم شاهد بودم. مردم با میل و رغبت پول می‌دادند.

هنگامی که یک رهبری خوب در راس قرار می‌گیرد، مردم همراهی می‌کنند. وقتی مصدق شعار ملی شدن نفت را مطرح کرد، مردم بلند شدند. ولی اگر چنین شعاری نبود مردم کاری نمی‌توانستند بکنند. او و همراهانش اگر این شعار را نمی‌دادند و جلوی انگلیسی‌ها نمی‌ایستادند، مردم چه می‌توانستند بکنند. هیچکس نمی‌تواند این را نادیده بگیرد، که وحدت مردم در عملی شدن این شعار، نقش داشت. پس طبیعی است، که نقش مردم و رهبری هر دو مهم بوده است.

روزی که مصدق را از کار برکنار کردند، من در میدان بهارستان در منزل قاسمی بودم. دیدم جمعی شعار ضد مصدق می‌دهند. به منزل دکتر مصدق تلفن کردم و به همسرشان گفتم، که به ایشان جریان را اطلاع دهید. سرهنگ مبشری هم بعداً آمد و گفت ریختند و منزل مصدق را گرفتند. کیانوری هم در این رابطه با مصدق تلفنی صحبت کرد، اما او گفت، شما هیچ اقدامی نکنید.

وقتی او به عنوان مسئول دولت اقدامات ما را ممنوع کرد و سرتیپ متین دفتری، برادرزاده‌اش، را همه کاره کرد و او هم کسی نبود، که به توده‌ای‌ها فرصت نزدیک شدن بدهد و به خاطر اطاعت از انگلیسی‌ها همه چیز را از بین می‌برد، در آن موقعیت ما چه می‌توانستیم بکنیم؟ بعدها ما فکر کردیم، که این دستور را نمی‌بایستی اجرا می‌کردیم و افسران را باید در جهت کمک فرا می‌خواندیم و برخلاف دستور مصدق این کار را می‌کردیم، شاید از روی علاقه به مصدق باشد، که فکر می‌کنم بهتر این بود، که حزب می‌آمد و اجازه می‌داد این اتفاق بیفتد. شاید اگر حزب می‌آمد، جلوی خیلی چیزها را می‌گرفت، ولو اینکه سرکوب می‌شد و توی خون غوطه‌ور می‌شد. البته آن روز من جزء هیأت تصمیم‌گیرنده نبودم، ولی بسیار گنج شده بودم.

به هر حال این جریان خیلی سریع گذشت و به علت افزایش فشار، ما مجبور شدیم بیشتر مخفی باشیم، زیرا شاه خیلی بیشتر از مصدق، به خون ما تشنه بود.

در دورانی که مصدق زندانی بود، افسران توده‌ای مراقب او بودند و تمام اخبار و اسناد را در اختیارش قرار می‌دادند. کسانی که از مصدق دفاع می‌کردند، متحیر مانندند، که این اسناد از کجا به دستشان می‌رسد. در این جریان توده‌ای‌ها واقعاً کمک خودشان را کردند و خود مصدق هم می‌دانست. اگر آن روز (۲۸ مرداد) کاری نکردیم، ولی بعداً آنچه از دستمان برآمد، انجام دادیم.

درباره «حزب ایران» و «جبهه ملی». اینها از جهت مبارزه‌ای، که کردند، برای من محترم هستند، ولی هیچکدام فعالیتشان در حد حزب ما نبود، و آن نفوذی را که باید داشته باشند، نداشتند و البته روزنامه و امکانات خوبی هم داشتند.

* هر حزبی برای اینکه جای پایش را پیدا کند، ممکن است گام‌های اشتباهی بردارد و بلغزد ولی باز بلند می‌شود و راه را ادامه می‌دهد. حزب ما هم چنین راهی را طی کرده، لغزیده و راه را درست ندیده، ولی همیشه کوشش کرده راه درست را برد، راهی را که به نفع مردم ایران است، هر چقدر به این حزب اتهام وارد شود و نفی‌اش کنند، نقش آن در تاریخ ثبت است.

* دکتر «فاطمی» انسان بزرگ و شریفی بود. وقتی فراری بود به حزب پناهنده شد و آنها او را به خانه‌ای آوردند، که من آنجا بودم. نمی‌دانم مرا می‌شناخت یا نه، ولی می‌دانست، که در خانه یک توده‌ای مخفی شده است. از صبح تا شب مراقبت از لحاظ حفظ امنیت خانه با من بود. او انسان فوق العاده عجیبی بود، محکم و علاقمند به ایران و معتقد به راهی که رفته بود، از اینکه اشتباهات خودش را متذکر شود، ابایی نداشت.

یکی از دردناک‌ترین روزهای زندگی من، روزی است، که دکتر فاطمی را شهید کردند. تا دقیقه آخر او مردانه ایستاد. ایشان را در حالی که بیمار و بسیار رنجور و نحیف بود، به جوخه اعدام سپردند. وی تا آخرین دم به شاه فحش می‌داد. او اگر می‌رفت و نوکر مابانه تعظیم می‌گردد، او را نمی‌کشتند، اما اقتدر قوی بود، که مرگ برایش هیچ بود. فاطمی برای من نمونه آن پهلوان‌های انسانی است، که ما در کتاب‌ها می‌خوانیم. من او را از نزدیک دیده‌ام. بگذریم از خویشاوندی سببی، که دارم، چون دختر من عروس

اگر شما جای آقای کیانوری بودید، خاطراتتان را آنطور می‌نوشتید، که ایشان نوشتند؟

* در عین اینکه برای او احترام فراوانی قائل هستم، به او هم نظراتم را خیلی روشن ابراز می‌کنم. ... از لحاظ کاری، احترام فوق العاده‌ای برای او قائل هستم، زیرا نحوه کار کردن او را شاهد هستم. برای درج هر مطلب و هر مقاله، ساعتها مطالعه می‌کند، از ده‌ها سند انتخاب شده، استفاده می‌کند، یادداشت برداری می‌کند. چیزی را که می‌نویسد، متکی به اسناد و جریانات روز است. با توجه به خصوصیات اخلاقی‌اش، که اشتباهاتش را می‌پذیرد، معتقد هستم، که این خاطرات، گزارش یک دوران تاریخی با اتکال به اسناد آن عصر است و می‌دانم، که مطلبی را برخلاف واقعیت نگفته است.

- در نشریات خارج از کشور اینطور منعکس شده، که در خاطرات کیانوری تقریباً چیزی نزدیک به ۵۰ درصد از واقعیات است. ارزیابی شما چیست؟

* نشریات خارج از کشور متعلق به چه کسانی هستند؟ اگر برخی توده‌ای‌های (سابق) هستند، که به آنجا رفته و با چند جا کنار آمده‌اند، به کدام منبع اسناد می‌کنند؟ کیانوری منابع خود را مستند نقل کرده، اسناد را نمی‌توان انکار کرد و پشت پا زد. در پاریس و برلین، صحبت‌هایی می‌شود. بنظر من، کتاب را نخوانده‌اند، اسناد را ندیده‌اند، تنها حرفی را از روی میل خودشان می‌زنند.

درباره خاطرات خودم، من هیچ چیز خلاف واقعیت را نمی‌پذیرم، که منتشر شود، زیرا من هیچ چیز را غیر از واقعیت، که شاهدش بودم، بیان نکرده‌ام. برای این که بعد از ۸۰ سال زندگی حاضر نیستم دروغ بگویم. اما چه کسی می‌تواند ادعا کند، کاری که می‌کند، صد در صد درست و بدون اشتباه است. ممکن است در خیلی جاها من کوتاهی کرده باشم، یا یادام نبوده، که مطلبی را بیان کنم.

* درباره «کیانوری» نیز باید بگویم بسیاری از دوستان برای کیانوری سرو جان می‌دادند، چون می‌دانستند روی حرفش می‌توانند حساب کنند و تکیه کنند. می‌دانستند ممکن نیست برای دستیابی به پست و مقام، یا از روی هوس دست از اعتقاداتش بردارد و تا وقتی فکر می‌کند، که عقیده‌اش درست است، می‌ایستد. البته هر کس بگوید «سوسیالیسم» خوب است، مامور که گد است! پس من هم مامور آنها هستم! چون می‌گویم سوسیالیسم خوب است و اهداف بسیار عالی دارد. «کیانوری» کوشش کرده آثاری را بخواند، تا فکرش باز باشد. زبان روسی را در زندان فرا گرفته است و فرانسه و آلمانی را خوب صحبت می‌کند و از وقتی به ایران برگشتم، به یادگیری زبان انگلیسی پرداخته است. روی عقیده خود به عنوان یک «مارکسیست» ایستاده و از آن راه هم دفاع می‌کند. این انسان برایم محترم و عزیز است و کسی هم که به ایشان توهین کند و تهمت بزند، برای من حقیر است. کیانوری هیچوقت خطش را عوض نکرد.

- از بین ایرانیانی که می‌شناسید در این مکتب «مارکسیسم» چه کسی با سوادتر محسوب می‌شد، یا به عبارتی تئوری‌های این مکتب را، بهتر درک می‌کرد؟

* نخستین کسی که خیلی مطالعه داشت، «طبری» بود. البته نه در سطح فوق العاده عالی، بلکه سطح او نسبت به حزب بالا بود و تئوری‌ها را بهتر از دیگران می‌فهمید. بعد به عقیده من «کیانوری» بود. اگر چه ادعا ندارم، که معلومات تئوریش در حد «طبری» است، ولی مطالعاتش عمیق است. دکتر فروتن و قاسمی هم از این جهت خوب بودند، ولی به سطح طبری و کیانوری نمی‌رسیدند.

- یعنی نمی‌توانستند تئوری را با عمل تطبیق بدهند؟

* این کار را بهتر از هر کس «کیانوری» توانسته انجام دهد. چون به عقیده من، آنها نمی‌توانستند، آنطور که «کیانوری» می‌تواند، مسائل را با هم دیگر تطبیق بدهد و عمل کند، این کار را بکنند. شاید به دلیل این که، «کیانوری» مهندس است و با ریاضیات سرو کار دارد، منطقی‌تر فکر می‌کند.

حزب توده ایران و دکتر مصدق

هیچکس در میدان مبارزه نبود. وقتی توده‌ای‌ها با شاه درافتادند. در سال‌های ۲۰ و ۲۱ سربازان شاه در کوچه‌ها به توده‌ای‌ها حمله می‌کردند و آنها را زندانی می‌نمودند. خود مرا در جریان تظاهرات با قنداق تفنگ زدند، درست تا سال ۱۳۴۲، که صدای امام خمینی در قم بلند شد، هیچکس نفسش در نمی‌آمد و در این مدت تنها حزب توده بود، که کشته می‌داد.

نمودند، اگر همکاری با آمریکا را هم خواسته‌اند، به جهت دریافت کمک بوده است. اینها افراد با شخصیتی بودند.
بعد از «مصدق»، بنظر من دکتر «شایگان» آن شخصیت لازم را برای رهبری داشت، اما مصدق در تاریخ ایران چهره درخشان و والایی داشت.

درباره عملکرد جبهه ملی بعد از انقلاب معتقدم بسیاری از اینها با جمهوری اسلامی همکاری کردند، مثل بازرگان. آنهایی که آمدند و خدمت کردند، من اینها را افراد با شرفی می‌دانم، ممکن است اشتباه کرده باشند، در مورد اینها من قضاوت نمی‌کنم، ولی خدمت کردند. در این دوران اشتباهاتی کرده‌اند ولی امروز بر من نیست، که درباره تاریخ قضاوت کنم، باید تمامی اسناد و جریانات وجود داشته باشد، تا بتوان نظر داد. نه تنها در ایران، بلکه در هر انقلابی در هر جایی، دگرگونی‌هایی که پیش می‌آید، بخصوص در سال‌های اول برخورد پیش می‌آید، چون همه در حرکتند و چون، همه در وحشت، که آسیبی نرسد. برخوردی‌هایی پیش می‌آید، در این گونه برخوردها، باید صداقتانه با اسناد و مدارک قضاوت کرد.

درباره فعالیت‌های سازمان مجاهدین خلق پیش و پس از انقلاب، و حضور زنان در این سازمان «مریم فیروز» می‌گوید:

* من از فعالیت زن‌ها در سیاست خوشم می‌آید و علاقه دارم، چون در زن نقش مادر را می‌بینم. بایستی او در کار سیاسی دخالت کند، اما این راهی را که مجاهدین طی کردند، راه درستی نیست، چه مرد و چه زن.
... هر کس در مقابل شاه مقاومت می‌کرد، برای من عزیز بود. این (مجاهدین) جریانی بود، که پایه‌های سلطنت را لرزاند، اما پس از انقلاب، بهشتی، مطهری، محمد منتظری، این جوان باگذشت، اینها بهترین و بزرگترین دشمنان آمریکا را از بین بردند. آمریکا اگر می‌خواست آنها را نابود کند، به این سهولت نمی‌توانست. این خدمتی است، که به اسرائیل شد.

باید راه مردم را رفت، این وظیفه ماست، که در صف اول بایستیم و اگر تیری هست، ما بخوریم. کیانوری از ابتدا به اینها گفت، این کار غلط است، نباید چنین کنید. حاضر به بحث و مذاکره نبودند. آنها ما را خائن قلمداد می‌کردند و با ما خصومت می‌ورزیدند. انتظار داشتند، ما به دنبال آنها سلاح به دست حرکت کنیم. البته هر انسانی عقیده‌ای دارد، ولو مخالف دستگاه باشد، ولیکن حق ندارد چنین کاری را بکند.
بدبختانه امروز هم می‌بینیم، به چه کسی پناه می‌برند و افتخارشان داشتن عکس با صدام است. خاک بر سر آن افتخار.

درباره اتهام همکاری رهبران کنونی این جریان با سازمان‌های اطلاعاتی غرب و آمریکا، که شما مطرح می‌کنید، گفتن چنین چیزی برای من فوق‌العاده مشکل است و نمی‌توانم قبول کنم، که به این صورت و تا این درجه باشد. بعد از انقلاب هم آنها هدفشان، باهدف ما شرف داشت. راه توده‌ای‌ها سخت بود. کار سنگین بود، تحملی زیاد می‌خواست، ایستادگی و فداکاری می‌خواست، آنها حوصله‌اش را نداشتند.

درباره «سازمان فدائیان خلق ایران» و انشعابی، که در آن پس از پیروزی انقلاب صورت گرفت و مواضع کنونی آن، «مریم فیروز» می‌گوید: به عقیده من گروه انشعابی اکثریت، واقعا می‌خواستند، مثل حزب توده کار کنند. می‌خواستند جلوی زیاده‌روی‌ها را بگیرند. گروه اقلیت هم به راه خود رفتند. اکثریت پی برده بودند، که وقتی حزب می‌گوید، ما نباید اسلحه علیه این مردم و انقلاب برداریم، درست می‌گوید. همان زمان من در ملاقاتی، که با یکی از مسئولین اقلیت داشتم، از این موضوع به تلخی یاد می‌کرد، که وقتی انشعاب شد، اینها به دنبال حزب توده رفتند و برای مبارزه مسلحانه نیامدند. اقلیت‌ها شکست خودشان را متأثر از حرکت حزب ما می‌دانستند و معتقد بودند، که اگر حزب جلوی اکثریتی‌ها را نگرفته بود، می‌توانستند موفق شوند.

اما در مورد فعالیت‌های این سازمان در مهاجرت کنونی. ببینید در مهاجرت انسان تنگ نظر می‌شود. من نمی‌دانم اینها در اروپا شخصیت خودشان را چگونه حفظ خواهند کرد.

- به نظر شما با غیرقانونی اعلام شدن حزب منحل شده، آیا جمهوری اسلامی ایران، امتیازی را از دست داد؟

* جمهوری اسلامی، کسی را از دست داد، که حقیقت را می‌گفت، التماس نمی‌کرد و تملق گو نبود. راه غلط و نادرست را نشان می‌داد و آن منتقدی را، که باید داشته باشد، از دست داد. برای همین هم غیرقانونی اعلام شد.

این خانواده است. پشیمان نیستم، که من توده‌ای، فاطمی را در خانه‌ام راه دادم و خدمتش را کردم. امروز پشیمانم، که چرا بیشتر خدمت نکردم. او برایم بسیار بزرگ و عزیز است و خوشحالم، که دخترم عروس این خانواده است و اسم «فاطمی» روی بچه‌های اوست.

درباره شخص مصدق هم، من رابطه سیاسی با دکتر مصدق نداشتم. وقتی من در ایران بودم، ایشان رئیس الوزراء شدند و برایم از طریق پسرش پیغام فرستاد، که به دختر دایی من بگویید، من نخست وزیر، شدم ولی هیچ کاری برای او از دستم بر نمی‌آید. در پاسخ به این پیغام، من گفتم، به آقا بگویید، من انتظاری نداشتم و مسلم بدانید، که هرگز برای گشایش کار خودم به ایشان مراجعه نمی‌کنم. من در اروپا که بودم، با فرزندان مصدق ارتباط داشتم. وقتی هم که از اروپا آمدم (بعد از پیروزی انقلاب) آنها به دیدنم آمدند. من شخصا برای دکتر مصدق احترام قائلم و برایم خیلی عزیز است. خطاهایش را هم می‌بینم، یعنی آن کارهایی، که گاهی به جاهایی رسید، که می‌توانست انجام دهد و سست عمل کرد. طبیعی است، که به همه ما لطمه زده ولی به جهت ایستادگی‌اش و آن محکم بودنش، واقعا آن روزها سر بلند بودیم، که این پیر مرد با این قدرت ایستاده است. هر کس به مصدق توهین کند، خودش را کوچک کرده است، مصدق در دنیا شناخته شده است. وقتی کیانوری و دوستانش به چین سفر کرده بودند، چینی‌ها قبل از هر چیز از مصدق پرسیده بودند. آنها گفته بودند، که دکتر مصدق اولین کسی است، که با امپریالیسم انگلستان درافتاده است. پس می‌بینید او یک چنین شهرتی داشت. ایستادگی این مرد در برابر شاه و در برابر انگلستان در قضیه نفت را هیچکس نمی‌تواند انکار کند. این را هم بیافزایم، که از نقطه نظر مادی هم او انسان بزرگواری بود، چرا که تمام مخارجش به عهده خودش بود، حتی وقتی به آمریکا سفر کرد، که یک ماموریت دولتی بود، یک شاهی از دولت ایران نگرفت.

درباره بقیه اعضا. و رهبران این جریان باید بگویم، که جبهه ملی و افرادش برایم محترم‌اند و مثل هر جریان دیگری در آن افراد صحیح و خوب و افراد ناصالح و بد، در کنار هم بودند. اشخاصی چون مصدق و دکتر شایگان، که می‌دانید در محاکمه مصدق مثل کوهی در مقابل شاه ایستاد و به آن نحو در جلوی مصدق تعظیم کرد، با آن اهداف عالی بودند و کسانی که با آمریکا و انگلیس سازش کردند نیز وجود داشتند. آنهایی که می‌خواستند خودشان را ببندند، یا مامور بودند. اینها هم جزو جبهه ملی بودند ولی سیاستشان، چیز دیگری بود. ... همانطور که ما اشتباهاتی داشتیم آنها هم اشتباه داشتند. افرادی از این جناح سیاسی، که تا آخر محکم ماندند، برای من با ارزش هستند. مثل «نریمان»، مهندس «زیرک‌زاده»، «حسین فاطمی»، «آیت الله «غروی»، «الهی‌ار صالح» یا این انسان بزرگوار و شرافتمند «شمس‌الدین امیر علایی» (این گفتگو مربوط است به تاریخ پیش از حادثه مشکوک تصادف «امیرعلایی» بایک وانت بار، که سرانجام منجر به مرگ وی در تهران شد)، که خواهر زاده پدرم است و شخص بسیار منزهی است. من برای مهندس «بازرگان» به عنوان یک شخصیت برجسته احترام زیادی قائل هستم. او واقعا مبارزه کرده، زحمت کشیده، زندان رفته و ایستاده و واقعا هدف دارد. (این قسمت نیز مربوط است به پیش از مرگ مهندس «بازرگان») من وقتی شنیدیم آقای بازرگان از نخست‌وزیری استعفاء دادند، بسیار متأثر شدم، زیرا او شخصیت بارزی بود و در انقلاب نقش داشت و به نهایت درستی در اجتماعی ایران شناخته شده بود. همانطور که گفتم، ممکن است با عقاید آنها همراه نباشم، ولی به جهت مبارزه و خدمتی که کردند، برای من با ارزش هستند.

درباره جبهه ملی و مذهبیون «نهضت آزادی» من برای آن عده‌شان، که با شاه مبارزه کردند و زندان بودند، رنج کشیدند، مردانه ایستادند، احترام قائلم و برایم محترم‌اند. بگذارم از اینکه بنده با آنها موفق نیستم و آنها هم با من موافقتی ندارند. ولی کسانی هستند، که با فکر خودشان، خواسته‌اند کاری بکنند. اینها دارای شخصیت، سواد و تخصص هستند و می‌توانستند زندگی مرفهی داشته باشند، ولی راه مبارزه را انتخاب کردند. مثل دکتر «سامی»، که یک انسان با ارزش از هر جهت بود. اینها افراد برجسته‌ای هستند، ولی سلیقه سیاسی خاص خود را دارند.

الهی‌ار صالح برای من شخصی فوق‌العاده با شرف و انسان به تمام معنا علاقمند به ایران بود. به نظر من او یکی از باشرف‌ترین افرادی بود، که در نهضت جبهه ملی کار می‌کرد و فوق‌العاده هم برایش احترام قائل هستم.

تمایل به آمریکا در یک جایی ممکن است فوق‌العاده بد باشد، آنجایی که نوکری می‌کنند و پول می‌گیرند. بسیار از آقایان این گونه احزاب، بخصوص افراد سرشناس، آنها نوکری نکردند. تکرار می‌کنم، اینها اهل نوکری

نگاهی به برنامه «تعدیل اقتصادی»

(بخش دوم)

انقلاب اینگونه به زانو درآمد!

میزان وابستگی، استقلال و مبارزه علیه امپریالیسم
را، نه در شعارهای نماز جمعه ها، بلکه در عملکرد
سران حکومت باید جستجو کرد

۱- برنامه «تعدیل اقتصادی»، که بزرگترین ضربات را در سال های اخیر
بر اقتصاد و استقلال کشور وارد آورد، کدام مبنای حقوقی و قانون
را دارد؟

۲- عملکرد مجریان این برنامه، با استناد به کدام یک از مفاد قانون
اساسی کشور قابل پیگیری انقلابی و ملی است؟

۳- سابقه فعالیت «صندوق بین المللی پول» چیست و چگونه این مرکز
بزرگ هدایت کننده و هماهنگ کننده اولیگارش های بزرگ مالی در
سطح جهانی، فعالیت می کند؟

ویروس خصوصی سازی، که پس از قبول بندگی صندوق
بین المللی پول، بصورت فرامین و طرح های این صندوق در ایران به
اجراء گذاشته شد، نه تنها به استقلال ملی ما ضربه تاریخی زد، نه تنها
اقتصاد ایران را به سرنوشت اقتصاد تحت هدایت امپریالیسم در جهان
سوم پیوند زد، بلکه در ساختار فرهنگی و سنت های ریشه دار در مناسبات
مردم ما نیز تغییراتی را بوجود آورد، که تصور می شود، پاکسازی این
تأثیرات بخش بزرگی از نیروی هر دولت ملی را، که زمام امور را در
دست بگیرد، به خود اختصاص خواهد داد. این برنامه، «پول» را محور
بسیاری از مناسبات مردم ایران کرد و...

در بخش دوم این گزارش، ابتداء به مبانی خلاف قانون اساسی
این برنامه می پردازیم و با آن شروع می کنیم.

در حالیکه مطابق برنامه خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی، که
مسئولین دولت و روسای قوه مجریه و مقننه در ماه های اخیر بارها اعلام
داشته اند با قدرت آنرا پیگیری خواهند کرد، خصوصی سازی تا سرز
سرمایه گذاری مختلط سرمایه داران داخلی و خارجی در صنعت نفت و انرژی ایران
پیش رفته است و ویروس «خصوصی سازی» علاوه بر صنایع کشور و حراج
کارخانه های کشور، راه آهن، پست، معادن کشور و حتی سیستم زباله جمع کنی
تهران (!) را هم شامل شده است. قانون اساسی ج.ا. همه آنها را باطل می داند.
بنابراین، مصوبات مربوط به خصوصی سازی فاقد اعتبار قانونی است و مبتکران
و مجریان آن، حتی به همین جرم، قابل پیگرد قانونی هستند. این تازه جدا از اتهام
بزرگ «خیانت به استقلال ملی» کشور است.

به موجب اصل ۴۴ قانون اساسی ج.ا. «گزینه صنایع بزرگ، صنایع
مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانک داری، بیمه، تامین نیرو، سدها و
شبکه های بزرگ آب رسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن،

هواپیمایی، کشتیرانی، راه آهن و مانند اینها سهم بخش دولتی می باشند» و طبق
اصل ۴۵ «کلیه منابع طبیعی در اختیار حکومت اسلامی می باشد».

این تازه، در شرایطی است، که انواع بانک های خصوصی، تحت عنوان
قرض الحسنه، با سرمایه خصوصی در سراسر ایران دایر است و روحانیت متکی به
بورژوازی تجاری وابسته ایران معتقد است، همین صندوق های قرض الحسنه باید
جانشین بانک ها شوند، یعنی نام بانک ها را تبدیل به صندوق قرض الحسنه کنند
و آنها را در اختیار سهامداران فربه شده این صندوق ها بگذارند. (نطق اخیر
آیت الله آذری قمی در نماز جمعه شهرک «خاوه» قم «راه توده ۲۹»)

مطابق اصل ۵۹ قانون اساسی، «در مسائل بسیار مهم اقتصادی-
سیاسی و فرهنگی اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آراء
مردم صورت می گیرد. درخواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم
مجموع نمایندگان مجلس برسد».

در دوره سوم مجلس اسلامی، که هنوز به تسخیر اکثریت نمایندگان، و
در واقع منتخبین بازار و سرمایه داری تجاری درنیامده بود، هنگام تصویب قانون
«تعدیل اقتصادی»، که بزرگ ترین چرخش در اقتصاد کشور بود، هیچ بانگ
وفاداری به اصل (همه پرس) بلند نشد.

مطابق برنامه «تعدیل اقتصادی» و دعوت های مکرر مقامات
اقتصادی و ریاست جمهوری، سرمایه گذاری خارجی نه تنها در ایران مجاز اعلام
می شود، بلکه انواع تسهیلات را نیز برای آنان فراهم می کنند و سهم آنها را
افزایش می دهند، تا بیایند و در ایران سرمایه گذاری کنند. در بنادر آزاد
اقتصادی زمین اجاره کنند و تجارت را گسترش دهند.

اصل ۸۱ قانون اساسی می گوید: «دادن امتیاز تشکیل شرکت ها و
موسسات در امور تجاری، صنعتی و کشاورزی و معدن و خدمات به خارجیان
مطلقا ممنوع است».

بورژوازی تجاری وابسته در کشور و جناح پرقدرت رسالت-حجتیه، که
هدایت اصلی را در کشور بهعهده دارد، نه تنها به این اصول توجه ندارد، بلکه
اصولا به وجود قانون اساسی اعتقاد ندارد. آنها معتقدند همان «فقه سنتی»
تکلیف همه را روشن کرده است.

در سال های اول پیروزی انقلاب، که به نصیحت و توپ و تشر به
روحانیون طرفدار سرمایه داری تلف شد، آنها بتدریج پایگاه خود را برای ضربه
یکجا و پرقدرت در لحظه ممکن، تقویت کردند. در مثل است، که به «گرگ»
نصیحت می کردند، گوسفندان را نباید درید. در جواب گفت «ولم کنید، گله
رفت!» و آنها را (سرمایه داران را) رها کردند، تا به گله بزنند.

خرده بورژوازی ایران، در این دوران تحت تأثیر وعده هایی، که دولت
رفسنجانی می داد و مطابق آنها باید دوران رفاه بزودی، پس از پایان جنگ شروع
می شد، بدنبال بورژوازی بزرگ تجاری وابسته به حرکت درآمد. همان خرده
بورژوازی، که امروز می رود، تا به زانو درآید و اکنون هر تلاش مثبت، برای
یورش به سرمایه داری تجاری وابسته به امپریالیسم، عملا می تواند آنرا در پشت
سر خود داشته باشد.

ناله و فغان کسبه خرده پا و تجار ملی، که این روزها از یکسوزیر
ضربات باصطلاح مبارزه با گرانفروشی و از سوی دیگر از بیم ورشکستگی ناشی
از ایجاد فروشگاه های زنجیره ای و سراسری (یا سرمایه گذاری سرمایه داران بزرگ)
به آسمان بلند است، شاهد بی بدیل این استدلال است.

خرده بورژوازی، که پیوسته در طول تاریخ در عین علاقه و دلبستگی
به مالکیت خصوصی و چشم دوختن به دهان بهره کشان، نگاهی نیز به دستان
بهره دهان داشته است و بستگی به موقعیتی که در آن قرار می گیرد، جبهه خود را
تعیین می کند. جبهه او امروز در جبهه مخالف سرمایه داران وابسته است و باید
این مهم را فراموش نکرد.

خودباختگی طرفداران مذهبی انقلاب، پس از پایان جنگ، در مجلس
اسلامی و هنگام تصویب برنامه تعدیل اقتصادی، که منجر به ۴۰ میلیارد دلار
بدهی خارجی، فقر و مسکنت عمومی و تبدیل ایران به جامعه ۱۰٪ شد، نفرت
عمومی از ادامه جنگ، نبود آزادی ها در جامعه، عدم حضور نیروهای انقلابی
غیرمذهبی (ملی و دگراندیش) در صحنه، بی اطلاعی عمومی از سمت و سوی
تحولات و تصمیمات، دور نگهداشتن مردم از دخالت مستقیم در امور کشور (که
سال های ادامه جنگ شرایط و بهانه آنرا براحتی فراهم ساخته بود) و به صحنه
فراخواندن آنها بعنوان ابزار مشروعیت بخشیدن به اعمال خلاف قانون.
خودباختگی ناشی از حادثه فروپاشی اتحاد شوروی و قدرقدرتی امریکا، همه و

هیات اجرایی صندوق مرکب از ۲۰ مدیر اجرایی است، که ۵ تن آنها پیوسته انتصابی هستند. این ۵ عضو هیات اجرایی، که نقش اساسی را نیز در هیات مذکور به عهده دارند، توسط ۵ قدرت بزرگ آمریکایی، انگلستان، آلمان، فرانسه و ژاپن منصوب می‌شوند. همین ۵ قدرت بیشترین سرمایه و یا در اصطلاح «حق عضویت» را در صندوق دارند. برخلاف این ۵ عضو، ۱۵ عضو دیگر انتخابی هستند و از میان سایر کشورها و بر مبنای تقسیم بندی جغرافیایی انتخاب می‌شوند.

بانک جهانی نیز برای پرداخت اعتبار، تابع و هماهنگ با صندوق عمل می‌کند و بر فراز همه این امکانات، هماهنگی خدشه ناپذیر قدرت های بزرگ مالی آمریکایی در کشورهای متروپل سرمایه داری، برای پرداخت هر نوع اعتبار و قرض به کشورهای محتاج (در راس همه آنها کشورهای جهان سوم) قرار دارد.

در این جمع سهم آمریکا در برابر دیگران، سهم اول و تعیین کننده است.

«استقلال» و یا «وابستگی» کنونی ج.ا. به آمریکا و دیگر کشورهای آمریکاییستی، به میزان بدهی ۴۰ میلیارد دلاری ایران به صندوق و بانک جهانی و قدرت های تعیین کننده سیاست های آن ها، مشخص می شود، نه در شعارهای تبلیغاتی! (۴)

تقسیم سهم مالی و رهبری در صندوق بین المللی پول، گواه صادق این واقعیت است.

مقررات صندوق برای داشتن حق رای، خود گویای تسلط کشورهای آمریکاییستی و در راس همه آنها، آمریکاییسم آمریکا بر سیاست ها و عملکردهای صندوق است و این مقررات و نقش کامل نیست، اگر ندانیم، بیشترین سهم را در صندوق بین المللی، آمریکا دارد و از این طریق بیش از ۲۰٪ رای صندوق به تنهایی در اختیار آمریکاست. تمام تصمیمات صندوق با اکثریت ۸۵٪ آرا، باید گرفته شود و بدین ترتیب آمریکا با داشتن ۲۰٪ از حق رای صندوق، پیوسته دارای اختیار «وقتی» تمام تصمیمات است.

این تازه تمام واقعیت نیست، اگر ندانیم سهم دیگر کشورهای بزرگ سرمایه داری جهان، که هماهنگ با آمریکا در صندوق حرکت می کنند، چه مقدار است. در مجموع، بیش از نیمی از سرمایه صندوق متعلق به ۷ کشور بزرگ سرمایه داری آمریکا، کانادا، بریتانیا، ژاپن، آلمان، فرانسه و ایتالیا است. نه تنها نمایندگان این ۷ کشور در صندوق بین المللی پول، پیوسته با یکدیگر هماهنگ حرکت می کنند، بلکه سیاست های دراز مدت تر صندوق، که بر پاره ای استدلال های محرمانه و در پشت درهای بسته قرار دارد، معمولاً در جلسات نویستی و یا فوق العاده سران این ۷ کشور هماهنگ می شود. پاره ای اختلاف دیدگاه ها، با آراسته اسناد و مدارک و طرح استدلال های محرمانه، در همین جلسات سیاسی-اقتصادی برطرف می شود.

بر اساس همین معیار است، که وقتی «نلسون ماندلا» در آفریقای جنوبی پس از به قدرت رسیدن، خطاب به مردم گرسنه و استثمار شده این کشور می گوید: «بانک جهانی و صندوق بین المللی پول می خواهند ما را برده نگهدارند و همه چیز را به ما دیکته کنند»، از استقلال و شرف ملی مردمش می خواهد دفاع کند. و زمانی، که هاشمی رفسنجانی، متکی به اعتبارات صندوق بین المللی پول و دستورات آن، اعلام می کند، که شرکت ها و دولت های خارجی می توانند در بازسازی ایران (!) وسیعاً سهیم شوند (یعنی پول قرضی را که خودشان «از آن دست» داده اند، چند برابر «از این دست» بگیرند، از وابستگی و بردگی دفاع می کند. (که البته این بست گیری نیز در چارچوب انواع صادرات به ایران و پر شدن جیب تجارت وابسته در جمهوری اسلامی و شرکت ها و انحصارات آمریکاییستی خلاصه شده، که عوارض آن بصورت نقدینگی و انواع اختلاس های دولتی و گسترش بی سابقه فساد و رشوه در سطوح مختلف حکومتی است) (۵)

این اتفاق نظر پیوسته در میان تمام اعضای صندوق بین المللی پول وجود داشته است، که این صندوق در طول تاریخ حیات خود هیچگاه تصمیمی اتخاذ نکرده است، که برخلاف اهداف و منافع ایالات متحده باشد!

صندوق بین المللی پول، در مقایسه و برابری ارزش پول ملی کشورها به اعضا وام می دهد و این وام در عرض ۳ تا ۵ سال باید توسط وام گیرنده، به قیمت برابری روز پول ملی آن کشور در برابر دلار، بازخرید شود. (پس داده شود) سقوط پول ملی ایران در برابر دلار و دیگر ارزهای معتبر خارجی، بدین ترتیب پیش از آنکه در بازارهای ارز و بورس تعیین شود، بی وقته توسط صندوق بین المللی و بانک جهانی تعیین می شود و بازتابش در داخل کشور بر قیمت دلار و مارک و سکه طلا اثر می گذارد. شاخص بین المللی این ارزیابی، تولید ناخالص ملی در کشورهای عضو صندوق است.

بدینیم، اطلاعات صندوق برای تعیین موقعیت اقتصادی-سیاسی کشورها، چگونه فراهم میشود:

همه در این پاسخ روزنامه «سلام» و در واقع دفاعیه «سلامی» ها از نقشی، که نتوانستند بوقیع ایفاء کنند، متجلی است. این پاسخ مشروح در پاسخ به سوال یکی از خوانندگان سلام، در تاریخ ۲ بهمن ۷۳ این روزنامه چاپ شده است. در این دفاعیه از جمله آمده است:

«... گفته می شود، که این سیاست ها «تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی» تورم را به کمتر از ۸٪ خواهد رساند، صادرات را چنان می کند، توسعه را چنین می کند، اینها با چنان قطعیتی گفته می شود، که اگر کسی علم غیب هم به آینده داشت، نمی توانست مردم را قانع کند، که چنین نخواهد بود، و شما چند سال بعد با ده ها میلیارد بدهی و تورم بالای ۳۰٪ (این روزها آترا ۴۰٪ در سال ۷۳ اعلام داشته اند)، که در نیم قرن اخیر بی سابقه استن مواجه خواهید شد. بنابراین در چنین فضایی مخالفت نه موثر بود و نه مفید!»

صندوق بین المللی پول

«صندوق بین المللی پول»، بعنوان ابزار اعمال قدرت و سلطه آمریکاییسم جهانی، ارگانی تازه تاسیس نیست، اما نقش جدید آن پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، نقشی تکامل یافته است. در ابتدای تاسیس این صندوق، که تاریخ و زمان آن به سال های پس از جنگ دوم جهانی بازمی گردد، بنیانگذاران و سرمایه گذاران آن، تلاش داشتند، به آن نقش حامی بازسازی کشورهای صدمه دیده از جنگ دوم را بدهند و بهمین جهت مفاد اساسنامه آن بصورت آشکار در جهان منتشر شد. آمریکا بعنوان پیروز جنگ در جهان سرمایه داری مهمترین نقش را در تاسیس این بانک به عهده داشت و مقررات داخلی آن طبق سلیقه و تمایلات آمریکاییستی این کشور تنظیم شد.

در مجموعه اهداف و مجموعه سرمایه تشکیل دهنده این صندوق، یک هدف و یک سرمایه برجسته بود: ۱- کمک به برپایی کشور اسرائیل، بعنوان کشور و سرزمینی، که حق خلق آواره و قتل عام شده یهود (۶ میلیون در جنگ دوم) تشخیص داده شد؛ ۲- سرمایه گذاری سران ثروتمند جامعه در حال قدرت یهود آمریکا در این صندوق.

شاید در جمهوری اسلامی و در هیاهوی بسیار پس از پیروزی انقلاب، کمتر حزب و سازمان انقلابی و مترقی (مذهبی و غیرمذهبی) به نقش این صندوق توجه داشت، اما برای حزب توده ایران نقش این صندوق، بعنوان ابزارسلطه آمریکاییسم جهانی و صهیونیسم بین المللی، شناخته شده بود و در نشریات حزبی سال های فعالیت علنی و نیمه علنی پس از انقلاب، حزب سلسله مطالبی نیز در ارتباط با آن انتشار یافت.

وقتی ما می گوئیم و می نویسیم، که سران و بلندپایگان ج.ا. در حالیکه علیه استکبار جهانی، آمریکا و صهیونیسم شعار می دهند، در عمل مجری فرامین همین استکبار و صهیونیسم و برنامه های ابلاغ شده توسط آن هستند، به این واقعیات توجه داریم. واقعیاتی، که براساس آن ایران زیر بار ۴۰ میلیارد دلار بدهی خارجی کمر خم کرده است. بدهی خارجی، در حقیقت پوششی است برای پنهان داشتن واقعیت زیر سلطه صندوق بین المللی پول قرار داشتن ج.ا.، زیرا هر نوع وام خارجی توسط قدرت های بزرگ سرمایه داری، بدون موافقت صندوق بین المللی پول و اولیگارش مالی مسلط بر این صندوق، امکان پذیر نیست. این اولیگارش، سیاست های آمریکاییستی را در تمامی عرصه ها مورد نظر دارد و براساس آن عمل می کند. حتی ایجاد هیستری مذهبی در جهان (بین اسلام و مسیحیت).

صندوق بین المللی پول در ماه مارس ۱۹۴۷ در سازمان ملل متحد، بعنوان کارگزار این سازمان، شروع به فعالیت کرد. بدین ترتیب اتخاذ سیاست های سازمان ملل متحد نیز بتدریج تحت نفوذ این صندوق و کشورهای دارای سرمایه اصلی در آن قرار گرفت. نفوذی، که پس از فروپاشی سوسیالیسم در اروپای شرق و اتحاد شوروی سابق، به تسلط رهبری صندوق بر رهبری سازمان ملل متحد تبدیل شد. دولت های بزرگ سرمایه داری، با توصیه نمایندگان رسمی خود در این صندوق، که حالت رابط بین مدیریت صندوق، دولت ها و سرمایه داران بزرگ دول آمریکاییستی (اولیگارش مالی) را دارند، بدین ترتیب هدایت جهان را به عهده می گیرند. این نمایندگان معمولاً وزرای دارایی و یا مدیران بانک های مرکزی این کشورها هستند.

در دولت «هاشمی رفسنجانی»، این نقش را «محسن نوربخش»، رئیس کل بانک مرکزی ایران، به عهده دارد و بهمین دلیل نیز حذف وی از کابینه «هاشمی رفسنجانی»، علیرغم همه فشارهای جناح رسالت-حجتیه در یک دوره، برای برکناری و برگماری نماینده مورد اعتمادتر این جناح، که بنظر می رسد «علینقی خاموشی» باشد، بجای او، نتوانست موثر واقع شود و او فقط برای مت کوتاهی بعنوان مشاور رفسنجانی انجام وظیفه (!) کرد، تا سپس به بانک مرکزی بازگشت.

آنچه موجب تأثر و تعجب همه میهن‌دوستان است، سکوت احزاب و سازمان‌های ملی و چپ ایران در مهاجرت، در برابر این فاجعه ملی، در انواع نشریات خبری-تحلیلی آنهاست، که خود موجب انواع گمراهی‌ها و اغلب خوش‌باوری‌ها درباره اهداف امپریالیسم جهانی شده است. البته باید از اوج‌گیری مقاومت در برابر این برنامه، در داخل کشور خوشحال بود. نه فقط سرمایه‌داری تجاری در داخل کشور، بلکه سرمایه‌دای فراری صنعتی وابسته نیز از این آگاهی و مقاومت نگرانند و پیوسته درباره دله‌ها خود از شکست برنامه تعدیل اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی و موانع ایجاد شده بر سر راه اجرای آن در داخل کشور می‌نویسند. (۶)

حزب ما با ادامه جنگ، انحصارطلبی، ماجراجویی، اختناق و بهرکوب طرفداران انقلاب، و ده‌ها و ده‌ها پدیده و عملکرد غلط و انحرافی تعمیل شده به انقلاب (در مجموع خود) ایستادگی کرد و از موضع دفاع از انقلاب، حتی جمهوری اسلامی (در چارچوب قانون اساسی آن)، نسبت به سقوط کشور در ورطه‌ای، که اکنون در آن قرار دارد، هشدار داد و از عواقب قدرت‌یابی ارتجاع متکی و سخن‌گویی سرمایه‌داری تجاری وابسته و دیکتاتوری متکی به امپریالیسم جهانی این طبقه، با ظاهر اسلامی، تصویری علمی و روشن ارائه داد. اکنون نیز ما اعتقاد داریم، با تمام قدرت و نیرو باید وارد صحنه شد و با دفاع از آرمان‌های انقلاب، راست‌گرایان را از مسند قدرت به زیر کشید. نجات ایران و انقلاب درگرو این کارزار انقلابی است. کارزاری، که ورود به آن امروز بهتر از فرداست و فردا دیرتر از امروز. ضد انقلاب و راست‌گرایان را در مجموع خود (نه فقط در چارچوب آخوند و روحانیت) باید به عقب راند. اگر امروز ارتجاعی‌ترین مناسبات اقتصادی (سرمایه‌داری تجاری وابسته) در کشور دست بالا را دارد، جبهه‌ای که در برابر آن تشکیل می‌شود (با هر اندیشه و ایدئولوژی و در هر لباس و شکل و شمایل)، **جبهه‌ایست وسیع برای نجات انقلاب و دفاع از آرمان‌های آن، که حتی سرمایه‌داری ملی ایران را نیز، بمنظور مقابله با مدافعان تسلط بیشتر (سرمایه‌داری وابسته) بر کشور (با هر اندیشه و ایدئولوژی و لباسی) شامل می‌شود.**

پینویس

۴- این استدلال، هرگز نفی کننده برخی مانورها براساس اختلاف منافع انحصارات سرمایه‌داری و کشورهای مترویل، بمنظور بهره‌گیری از حاصل آن به سود کشور نیست و ما نمی‌خواهیم منکر آن شویم، اما شرط نخست چنین مانوری، وجود و حضور دولتی در صحنه است، که بیشترین نظارت ملی بر آن حاکم باشد و این نظارت نیز فقط در صورت آزادی احزاب ملی، میهن‌دوست، مترقی و انقلابی در جامعه ممکن است. این آزادی، در واقع نه تنها چشم و گوش، بلکه داور بیدار و آگاه جامعه است، که از وجدان ملی کشور دفاع می‌کند.

۵- در سال ۱۹۹۰، انحصارات خارجی با تکیه روی خسارت عظیم جنگ، که هاشمی رفسنجانی آنرا یک هزار میلیارد دلار اعلام داشته است، باصطلاح «بازسازی» ایران را متکی به برنامه صندوق بین‌المللی پول «معامله بزرگ سال ۹۰» اعلام داشتند. برپایه همین ارزیابی‌های متکی به وام‌های خارجی، روزنامه رسالت (۲ اردیبهشت ۱۳۷۰) به نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی نوشت: «دولت درصدد است، طی برنامه پنج‌ساله (تعمیل اقتصادی) ۲۷ میلیارد دلار وام خارجی دریافت کند! این پول به جیب سرمایه‌داری تجاری رفت.

۶- کیهان لندن ۱۲ بهمن ۷۲ درباره مقاومت در برابر برنامه «تعمیل اقتصادی» و دولت رفسنجانی، این مقاومت را جنگ «آخوندها» توصیف می‌کند، تا بدین وسیله نبرد «که بر که» را در ج.ا. یک اختلال «آخوندی» معرفی کند، که ظاهراً نباید ارتباطی با مردم ناراضی از روحانیت داشته باشد! سرمقاله «کار»، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (کثرت) در همین چاله افتاده و در تاریخ ۵ بهمن ۷۲ بی‌اعتنا به ریشه‌یابی مسائل می‌نویسد: «پس از ۱۵ سال وقتی ذخائر کشور ته کشیده، اقتصاد راکد شده و دخل دولت در برابر خرجش (را) بسیار ناچیز و هراس‌انگیز یافتند، تصمیم به انتقال بار این مصیبت در تمام ابعادش به دوش مردم شریخت گرفتند و این یعنی گرانی همه چیز و فقر بیشتر از پیش مردم... آخوندها سخت از این پیامدها هراسانند... کابوس همواره دور سر آخوندها خواهد چرخید... آخوندها این کشور و ۶۰ میلیون جمعیت آثرا به کجا می‌کشاند؟... آخوندها ابایی ندارند، که ملک و ملت را نیز همراه خود به غرقاب نیستی بکشاند... آخوندها در منجلاهی، که خود ایجاد کرده‌اند، غرق خواهند شد...»

تأثیرپذیری از سلطنت‌طلب‌ها بیش از این؟

شعار «طرد ولایت فقیه» نیز، که با کمال تأیید، شعار مرحله‌ای بخشی از رهبری حزب توده ایران و در مهاجرت معرفی می‌شود، در مضمون خود، همین هدف و حاصل را دارد: دیکتاتوری سرمایه‌داری تجاری وابسته را در شکل و شمایل مذهبی، را، مدعیان جنبش چپ (دمکراتیک یا غیردمکراتیک) حق دارند اینگونه ببینند؟ حقیقت تلخ آنست که کمال همشین، در مهاجرت اینگونه اثر کرده است.

کشورهای عضو موظف‌اند درباره ذخائر طلا، تولید و صادرات و واردات طلا و صادرات و واردات کالا، موازنه پرداخت‌ها، میزان سرمایه‌گذاری خارجی، درآمد ملی، شاخص قیمت‌ها، اقدامات مربوط به نظارت بر ارز و نرخ ارز خارجی در کشور خود، پیوسته و بی‌وقفه، اطلاعات دقیق را در اختیار هیات اجرایی صندوق بگذارند. صندوق بین‌المللی پول، با توجه به این داده‌های اطلاعاتی، برنامه اقتصادی (که برنامه سیاسی نیز در دل آن نهفته است) خود را برای کشور طالب وام تنظیم کرده و تنها در صورت تضمین اجرای آن، وام مورد تقاضا را پرداخت می‌کند.

این برنامه‌ها، مانع جدی اصلاحات دراز مدت اجتماعی-اقتصادی و تحقق تثبیت اقتصادی و جلوگیری از توسعه بخش دولتی در کشورهای عضو. نزدیک‌ترین مثال در این زمینه، پس از گفته‌های «نلسون ماندلا»، اظهارات کشیش «آریستید»، رهبر هائیتی پس از بازگشت به قدرت در این کشور، به کمک ارتش امریکاست، که گفت: «اختیارات من در چارچوب برنامه صندوق بین‌المللی پول محدود است»

سرنوشت کشورهای آمریکای لاتین، بنگلادش، فیلیپین و ده‌ها کشور دیگر عضو و مجری صندوق بین‌المللی، که روسیه اکنون درصدد آنها قرار دارد، مشابه یکدیگر است. می‌توان هر یک از آنها را بعنوان نمونه انتخاب کرد و دولت‌هایی را مثال زد، که مردم را با وعده تبدیل کشورشان به کشورهای شبیه سنگاپور، کره، تایوان، برده صندوق بین‌المللی و انحصارات مالی جهان کردند و سپس گفته‌های دولت کنونی ایران را با آنها مقایسه کرد.

اما در اینجا بهتر است به نقل از نشریه «دنیا»، ارگان سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران، شماره ۶ شهریور ماه ۱۳۵۹ از نمونه‌ای یاد کنیم، که پیش از ادامه فاجعه یار جنگ با عراق، به زانودرآمدن اقتصاد کشور، قبول بندگی صندوق بین‌المللی پول و گردش به راست کامل در جمهوری اسلامی، در این نشریه و بعنوان یک هشدار چاپ شده بود. فریاد رهبری حزب توده ایران، خطاب به همه آرمان‌خواهان انقلابی و میهن‌دوستان واقعی، که در انتشار این نوع هشدارها با بازتاب داشت، توسط این نیروها ناشنیده ماند و ضد انقلاب فراری (سرمایه‌داران وابسته صنعتی)، همصدا و هماهنگ با سرمایه‌داری تجاری وابسته در جمهوری اسلامی، همه نیروهای خود را متوجه تبلیغات علیه حزب ما کردند، تا این وجدان بیدار انقلاب را در خون خفه کنند. سپس همان‌ها، که ما را وابسته به اتحاد شوروی و غیرملی معرفی می‌کردند، پس از به خون کشیدن حزب و دیگر نیروهای انقلابی و آرمان‌خواه مذهبی و غیرمذهبی و ملی، نقاب از چهره برگرفته و برای حراج کشور و وابسته ساختن اقتصادی-سیاسی آن به امپریالیسم جهانی، با بی‌پروایی کامل، عمل کردند.

«دنیا» (شماره ۶ سال ۵۹، با پیش‌بینی عواقب سیاست‌های نادرست اقتصادی در جمهوری اسلامی، ادامه ناخودآگاه جنگ با عراق و نابودی توان اقتصادی کشور و خطر بندگی صندوق بین‌المللی نوشت:

«اثرات وام صندوق بین‌المللی پول بر کشور جامائیکا را در ژوئیه سال ۱۹۷۸ می‌توان بعنوان نمونه در برابر خود قرار داد. بر اثر شرایط تعمیل پرداخت وام، ارزش پول ملی این کشور بلافاصله پس از دریافت وام به میزان ۱۵٪ سقوط کرد و سپس هر سال ۱٪ ارزش خود را از دست داد. طبق همین شرایط، فعالیت شرکت‌های دولتی بازرگانی خارجی محدود شد و دولت ناچار شد به تقاضاها و تمایلات بخش خصوصی در این زمینه گردن بگذارد. شرایط وام، مشوق فعالیت شدید سرمایه‌های خصوصی خارجی و داخلی شد و افزایش (حتی اندک) دستمزدها را محدود کرد. نظارت بر قیمت‌ها لغو شد، با اجرای این برنامه به بخش‌های فقیرتر جامعه، بیشتر از اقشار دیگر، ضربه وارد آمد. قیمت گوشت، شکر و سایر خواروبار افزایش یافت و هزینه خدمات بالا رفت.»

۱۶ سال، پس از این هشدار تاریخی حزب توده ایران و از جان گذشتگی رهبری حزب توده ایران، بعنوان میهن‌دوست‌ترین و ملی‌ترین حزب سیاسی ایران، برای جلوگیری از سقوط کشور در دامان صندوق بین‌المللی پول و انحصارات مالی-امپریالیستی، حاصل این سقوط جز آنست، که حزب در مثال کشور کوچک «جامائیکا» مطرح کرده و رهبری انقلاب را از آن برحذر داشت؟ فقط ابعاد فاجعه عظیم‌تر از عوارض و عواقب اشاره شده برای کشور جامائیکاست، والا فرمول‌بندی‌ها کوچک‌ترین تفاوتی با یکدیگر ندارند.

مقالات متعدد کیهان چاپ لندن، در تأیید برنامه «تعمیل اقتصادی»، استقبال از سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت نفت کشور، استقبال از خصوصی‌سازی کشور در تمام عرصه‌ها - با حفظ انتقاد نسبت به شیوه اجرای آن توسط دولت رفسنجانی -، خود بهترین گواه همسویی جبهه ضد انقلاب داخل و فراری در برابر انقلاب است.

«هیچ انقلابی تاکنون پیروز نشده است»

ظاهراً باید اتفاق تازه‌ای افتاده باشد، که ناگهان از «چپ» و از «راست» برای اثبات شکست کامل «انقلاب بهمن» قلم‌ها از غلاف بیرون کشیده شده‌اند و صفحات انواع روزنامه‌ها به آن اختصاص یافته است.

در شماره ۵۴۵ کیهان لندن (۴ اسفند ۷۳)، «هوشنگ وزیری»، پس از استدلال درباره علل شکست انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب کبیر اکسبر، می‌نویسد: «... به جرات می‌توان گفت، که در میان انقلاب‌ها، انقلاب اسلامی سخت‌ترین شکست‌ها را خورده است.»

البته اگر خواننده مطلب تصور کند، که نویسنده و مدعی این تیز می‌خواهد بگوید، که اکنون باید برای نوسازی ایران وارد عمل شد، به اشتباه رفته است. برعکس و در تحلیل نهانی، او، که اکنون برای خود رسالت «راهنمایی» نیروهای «چپ» را هم قائل است، می‌خواهد اثبات کند، که کوشش نیروهای طرفداران آرمان‌های استقلال‌طلبانه، آزیخواهانه و عدالت‌جویانه انقلاب بهمن، عبث است و «انقلاب‌ها همه شکست می‌خورند».

برخلاف بسیاری از مقالات تحقیرآمیز درباره «شکست انقلاب بهمن»، نویسنده، که لااقل در این مقاله، همانند سوسیال دمکرات‌ها، به عنوان یک مدافع تغییرات تدریجی (اولوسیون) در جامعه استدلال می‌کند، و می‌کوشد تر خود درباره «انقلاب‌ها همه شکست خورده‌اند» را در قالب کم و بیش تئوریک و با یک ارزیابی از انقلاب کبیر فرانسه و کبیر اکسبر ارائه دهد. او در این زمینه، تئوری‌های «چپ دمکرات»، را تکرار می‌کند، بنون آنکه قادر باشد، تمایزی بین «شعارهای انقلاب» و «تغییرات انقلابی ساختار تاریخی» - مرحله‌ای جامعه» بگذارد.

سردبیر و نویسنده کیهان لندن، انقلاب فرانسه را شکست خورده اعلام می‌کند، زیرا به شعارهای سه گانه‌ای، که «بر سر لوحه خود نوشته بود» دست نیافت: او که شعارهای سه گانه انقلاب فرانسه، یعنی «آزادی، برابری، برادری» را از محتوای طبقاتی آن تهی می‌سازد، قادر نیز نمی‌شود محتوای «تاریخی» انقلاب فرانسه را باز شناسد. نتیجه چنین تحلیلی، که چند دهه توسط سوسیال دمکرات‌های وطنی و غیر وطنی تکرار شده است، آن می‌شود، که او در نمی‌یابد، که «تغییرات انقلابی ساختار تاریخی» جامعه فرانسه، یعنی محتوای «تاریخی» انقلاب فرانسه، پایان دادن به دوران حاکمیت فئودالی و برقراری حاکمیت بورژوازی و آغاز رشد تاریخی (عملاً) پلاامع سرمایه‌داری در فرانسه و فراتر از آن بود. بازگشت موقت بورژون‌ها به سلطنت نیز قادر به جلوگیری از این تغییر انقلابی نشد.

بنظر او، چون گویا شعار «آزادی و برابری» در برابر قانون، در فرانسه تحقق یافته است، در ایران نیز چنین حاصلی بنون لزوم انقلاب امکان‌پذیر است. او قادر نیست علت «میان تهی ماندن» شعار «برادری» را درک کند و می‌نویسد: «می‌ماند برادری. این، هنوز دویست سال پس از انقلاب فرانسه، شعار میان تهی مانده است.» (۱)

در واقع هم محتوای «بورژوازی» انقلاب فرانسه چیزی بیش از برقراری «آزادی‌های بورژوازی» و «برابری در مقابل قانون» بورژوازی نبوده است و نمی‌توانسته است هم باشد!

آنچه که مربوط به شعار «برادری» می‌شود، که خواست محرومترین اقشار دهقانی و شهری شرکت کنند در انقلاب کبیر فرانسه بود و هنوز هم شعار میلیاردها انسان جهان ما در تمام کشورها است، مسئله دیگری است. این خواست، در واقع اکنون نیز مسئله روز و محتوای عدالت‌جویانه کوشش انقلابی دوران تاریخی فعلی، یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است.

این خواست، خواست امروز بشریت ترقی‌خواه، که تحقق آن تنها با «ورود انسان از مرحله پیش از تاریخ به مرحله تاریخ» (مارکس) و «ورود از مرحله ضرورت به مرحله آزادی» (انگلس) - به نقل از مقاله فوق‌الذکر - ممکن است، همچنان محتوای تاریخی دوران پشت سر گذاشتن صورتبندی اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری و یا «مقابل تاریخ» را تشکیل می‌دهد، اگر چه، هم

یورش ایدئولوژیک «راست» علیه «چپ»

ادامه دارد!

پیروزی امپریالیسم در جنگ جهانی سوم، «جنگ سرد»، واقعیت تلخ سال‌های پایان قرن بیستم است.

باید این واقعیت تلخ را در تمام ابعادش شناخت، تا توانست، با بسیج نیروهای ملی علیه آن و نتایج فاجعه‌بارش برای تمام بشریت، مبارزه کرد. یکی از ابعاد پراهمیت این شناخت، نبرد ایدئولوژیک امپریالیسم علیه مارکسیسم است. کوشش بی‌وقفه امپریالیسم برای «اثبات مرگ کمونیسم»، خود دلیل وجود و حیات جانشینی است، که برای امپریالیسم قابل تحمل نیست.

اگر مبارزه ضد کمونیستی و علیه مارکسیسم - لنینیسم در ده‌های ۶۰-۷۰ این قرن، از طریق طرح نظرات شبه مارکسیستی، از نوع نظرات مارکوزه، و از سوی دیگر پروبال دادن به نظرات ماورا، چپ بود، اکنون این کوشش بصورت «اثبات» یکی بودن نظرات «راست» و «چپ» انجام می‌شود و تبلیغ می‌شود، که گویا «چپ دمکرات» همان «راست دمکرات شده» است، که هر دو با هم، باید برای یک «قرارداد اجتماعی»، یک «آلترناتیو دمکراتیک»، یک راه حل «عقلانی»، برای ایجاد امکان یک «مدل توسعه و رشد»، بمنظور «مبارزه با فقر» و برقراری «عدالت اجتماعی» بکوشند.

در این نبرد ایدئولوژیک علیه «مارکسیسم»، پدیده شایان توجه، شرکت مداحان سرشناس سرمایه‌داری و «راست»، در حد رهبری تئوریتیزه کردن مسائل مطروحه در نبرد ضد مارکسیستی نیروهای «چپ» است.

این پدیده، نه تنها در صحنه جهانی و عمدتاً توسط رهبران راست سوسیال دمکرات در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری انجام می‌شود، بلکه در بین «اپوزیسیون» ج.ا. در خارج از کشور نیز بشدت به چشم می‌خورد.

برخی از رهبران سازمان‌های «چپ دمکرات»، گاه با صراحت و گاه کمتر، بر ضرورت همکاری و همکاری راست و چپ، بر فراز مرزبندی‌های طبقاتی، پافشاری می‌کنند. تلاش جناح راست اپوزیسیون ج.ا. نیز در ارگان‌های آنها قابل رویت است.

اگر کوشش گروه اول در جهت «اثبات» ضرورت یافتن یک «آلترناتیو دمکراتیک»، از «چپ» و عمدتاً از موضع «شکست چپ» و فرار از «دگماتیسم» و تبلیغ ایدئولوژی‌زدانی، انجام می‌شود، کوشش راست، از موضع پدانه و نصیحت‌گونه انجام می‌گردد. هر دو گروه مدعی‌اند، که گویا می‌توان «آزادی و برابری» در برخورداری از قانون را بنون «انقلاب» بدست آورد. آنها تبلیغ می‌کنند، که برای دسترسی به چنین اهدافی، تنها کافی است، به «فرهنگ» اجتماعی پرداخت و در جهت رشد آن کوشید. آنها بدین ترتیب، زیربنای پدیده‌ها را، منکر می‌شوند.

تلاش در جهت توضیح نظری «مارکسیسم» در این زمینه، در هر شکل ممکن، برای همه توده‌ای‌ها و همه هواداران حزب توده ایران یک وظیفه مبرم روز است. با همین یقین است، که به چهار مطلب و نکته در چارچوب یادشده در بالا اشاره کرده و پاسخ لازم را برای آنها جستجو می‌کنیم.

یوزش «کمون اولیه» و هم «انقلاب کبیر اکتبر» نتوانستند تمام راه را طی کنند، و یوزش سومی را بشریت مترقی باید تدارک ببیند و می بیند!

یک نکته

نویسنده مقاله کیهان لندن، خطاب به اپوزیسیون ایرانی، برقراری «آزادی و برابری» در مقابل قانون بورژوازی در فرانسه را بعد از انقلاب سال ۱۷۹۹، بدون انقلاب هم ممکن می داند و می نویسد: «این هدف در کشورهای دیگری، بدون انقلاب نیز ممکن شد».

البته این ادعا نادرست است، یعنی تغییر ریشه ای و انقلابی ساختار اجتماعی و برقراری حاکمیت بورژوازی و دو اصل فوق الذکر آن در هیچ یک از کشورهای اروپائی، بدون برخوردهای کم و بیش شدید اجتماعی ممکن نشد. اگر چنین تغییری در انگلستان پیشتر با «شورش در قصر» عملی شد، برخوردهای اجتماعی و انقلابی در کشورهای دیگر اروپائی، مانند آلمان، ایتالیا، اتریش، بالکان و ... در رد یک چنین حکم مطلق است.

با وجود این، یک هسته درست در این ادعا وجود دارد و آنرا می توان در طول تاریخ قرون گذشته نیز یافت. بدنبال انقلاب اسپارتاکوس، و سرکوب آن، برده داران در کشورهای مختلف با «آزاد» کردن بردگان و تبدیل آنها به دهقان وابسته به زمین ارساب، پایان دوران صورتبندی اقتصادی-اجتماعی برده داری را در کشور خود، کم و بیش آرام، عملی و آغاز دوران فئودالی استثمار انسان را ممکن ساختند. در این تغییرات نسبتاً «آرام»، اما ریشه ای و انقلابی!، نکته عمده، تغییر شکل «استثمار» انسان توسط انسان از شکل برده داری آن به شکل فئودالی و بعدها از شکل فئودالی به شکل سرمایه داری آن بود. در حالیکه برقراری «برادری»، «مساوات» و یا به مفهوم مارکسیستی آن، برخورداری از مواهب مادی و معنوی «برپایه نیاز» انسان، به معنای پایان «استثمار انسان از انسان» است و نه تغییر شکل استثمار.

این که این تغییر انقلابی در این یا آن کشور، اشکال غیرمسالمات آمیز و یا کم و بیش مسالمات آمیز بخود خواهد گرفت، مسئله دیگری است، که نمی توان آنرا اکنون و از قبل تعیین کرد و برای تمام کشورها یکی دانست. شرایط مشخص روز و تناسب قوا در لحظه، بین دو نیروی نو و کهن، برای تعیین شکل تغییر انقلابی جامعه، تعیین کننده خواهند بود.

طیف این اشکال برای گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم می تواند از یک «آپوکالیپس» (روز محشر) تحمیل شده توسط محافل هار امپریالیستی، تا گذار مسالمات آمیز، زیر فشار سنگین نیروهای ترقی خواه جامعه، که توانسته باشند، در دوران تغییرات تدریجی (اولوسیونر) رشد جامعه ابزارهای دموکراتیک کنترل سرمایه را بوجود و بطور موثر بکار گرفته باشند، تشکیل شود. نیروی نو بطور بدیهی و منطقی خواستار شکل مسالمات آمیز گذار است. تاریخ تمام انقلاب ها، از جمله انقلاب بهمن، می آموزد، که بکار بردن زور، قتل، فشار، تخریب و ... شیوه های نیروی کهن است.

۱- در نشریه «عصرما»، ارگان «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» (شماره ۱۰، سوم اسفندماه ۱۳۷۳):

«معمولاً تصور می شود، که رسالت انقلاب باید ایجاد یک جامعه ایده آل باشد و چنانچه در استرلر چنین جامعه ای ناکام ماند، شکست خورده تلقی می شود. حال آنکه رسالت یک انقلاب تنها و تنها برداشتن موانع موجود بر سر راه تحقق آرمان ها و اهداف انقلابی است و اگر نظام برآمده از نهضت به هر دلیل قادر به تحقق آن آرمان ها و اهداف نباشد، از عظمت انقلاب کاسته نخواهد شد. هنر انقلاب - متناسب با نوع آن-، کوتاه کردن دست عمال استعمار، استبداد و یا استثمار از حاکمیت یک کشور و جامعه است. حال اگر گردانندگان و کارگزاران انقلاب نتوانند دستاوردهای مزبور را جفت کرده و دیر یا زود دچار انحراف و یا بازگشت به گذشته غیرانقلابی شوند، گناه انقلاب نخواهد بود. مگر صحیح است که انحرافات صدر اسلام را به حساب نهضت اسلامی و محمدی گذاشت و اسلام را محکوم کنیم؟ اگر چنین رویکردی مورد قبول نیست، که نیست، مشکلات و گفتاری های پس از هر انقلاب و نهضتی نباید ما را نسبت به اصل انقلاب و نهضت بدبین کند.

* حزب ملت ایران، سخنرانی «ابراهیم یزدی» در امریکا:

«آنچه که در ایران است، الان یک برگ، یک صحنه از یک تاریخ است، که در حال شدن است. ملت ما از صد سال پیش با استبداد با استیلا جنگیده است.

انقلاب ۲۲ بهمن یکی از فرازهای این دوران طولانی مبارزات ملت ما برای آزادی و استقلال است. این برمی گردد باز هم به درک ما از انقلاب. انقلاب یک تغییر بنیادی است در بسیاری از ساختارهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی یک ملت... آن چیزهایی، که الان در ایران می گذرد، از نظر حکومت اقتصاد، سیاست، بهیچوجه تناسب با آنچه، که ملت ما آرزوی آن را داشت و برای آن جنگیده و مبارزه کرد، ندارد!

اما این به این معنا نیست، که انقلاب شکست خورده است.

انقلاب اسلامی در ایران یک تغییرات بسیار بنیادی در جامعه ما بوجود آورده است. باید مطلب را در یک سطح بسیار عمیق تری دید. کل جامعه ایرانی ما در یک فراز تاریخی است. جامعه ما یک دوره انتقال تاریخی را می گذراند و تمام ویژگی های یک جامعه انتقالی را ما داریم تجربه می کنیم. بنابراین اگر کسی بخواهد راجع به ایران یک مطالعه و یک یک تضاداتی بکند، باید این را در حالت پویایی در حال یک تغییر نگاه کند... درساره دستاوردهای انقلاب ما باید یک بحث داشته باشیم. در مورد عملکرد حکومت، که بهیچوجه رضایت بخش نیست و بهمین دلیل هم مردم معترض هستند.

آنچه را که ملت ما در ۲۲ بهمن انجام داده است، یک پیامدهایی در سطح دولت و حکومت داشته است، که آنهم برخاسته از درون جامعه ماست، زشت است، کریه است، ولی باز آنهم برخاسته از درون جامعه ماست و آنرا بایستی به این معنا گفت، که انقلاب با ۲۲ بهمن تمام نشده است. ما به اهدافمان نرسیده ایم و باید برسیم، مقاومت کنیم و برای تحقق آن اهدافی، که برای آن ملت انقلاب کرده است، کار را ادامه بدهیم.

* از گفتگوی «داریوش فروهر»، رهبر «حزب ملت ایران» با رادیو بخش فارسی آمریکا بناسبت سالگرد انقلاب:

«حزب ملت ایران» در آستانه شانزدهمین سالگرد انقلاب، برغم دهم شکسته شدن جدول ارزش های انقلاب، برغم خودکامگی مسلط بر کشور، با پیش گرفتن یک رشته کوشش های سیاسی، تلاش می کند، ایران، گذاری آرام، از وضع کنونی به سنی مردم سازی داشته باشد. به این ترتیب، آینده، نه تنها حزب ملت ایران، بلکه همه احزاب می تواند روشن شود؛ در سرنوشت کشور دخالت داشته باشند و درگرگونی های ضروری، برای پدید آوردن زیست آزاد در ایرانی آباد را، فراهم سازند.

فرو نرود میخ آهنین بر سنگ؟

در هفته اخیر دو مقاله شایان توجه در مطبوعات خارج از کشور منتشر شده است. یکی مقاله «... فرهنگ «یک بام و دو هوا»...» در کیهان لندن (شماره ۲، فوریه ۱۹۹۵) و دیگری مقاله «درساره اکثرانیو»، در «کار»، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت، (شماره ۵، ۱۰۱، بهمن ۱۳۷۳).

نویسنده دو مقاله، اولی، «محمد ارسنی» و دومی «ا. مستوفی»، در واقع در برابر یک مجهول قرار گرفته اند، و آن اینست که چرا نباید میخ آهنین بر سنگ فروبرود؟

علت «شایان توجه» بودن این دو مقاله، ظرافت و احتیاط بیان در عین هدفمندی هشیارانه بودن آن، از جانب «راست» و ساده اندیشانه و «بی غل و غش» بودن آن، از جانب «چپ»، برای توجیه و استدلال هدف مشترک آنها، نیست، بلکه این نکته است، که از هر دو سو برای اثبات نظرشان یک استدلال ارائه می شود - نکته ای، که قاعدتاً مورد تأیید دو طرف نیز می باشد و حتی آنرا دلیل جدیدی برای ضرورت پذیرفتن پیشنهاد خود از طرف «هواداران گرایش های چپ و راست و میانه برای تشکیل نیروی دموکراتیک جایگزین» (مستوفی) اعلام می کنند. این درحالی است، که استدلال از سوی «راست»، با صراحت پشت کردن به واقعیت طبقاتی جامعه را هدف قرار می دهد، و «چپ»، با تأیید ضمنی این هدف، با استدلال خود و عملاً، به دنباله رو راست تبدیل می گردد!

بینیم چه می گویند:

«ارسنی»: «آشتی ملی چیست؟ چه ضرورتی دارد، چه عواملی مانع کارند (بخوان: مانع تحقق آن) ... (آشتی ملی) اغلب از این جنبه مطرح می شود، که برای براندازی... رژیم مذهبی ایران، همه نیروهای مخالف آن از طیف های گوناگون، بر محور برنامه واحدی گرد هم آیند و با همبستگی و فراموش کردن دشمنی های گذشته و حال، رژیم نقها را سرنگون کنند... اما همه مساله این نیست ... (بلکه آشتی ملی) فضای فکری و فرهنگی بس مهمتری را شامل می شود.

اما دورنمای واقعی آشتی ملی رسیدن به آن عواطف و شناخت و شعور و انصافی است، که توده مردم یک کشور، از هر حزب و مذهب و فرقه و فرهنگی، با برگزیدن همزیستی و رقابت صلح آمیز و سازنده، برخوشت و دشمنی و جنگ و جدال ویران کننده، نقطه پایان بگذارند.

با همه این صفرا و کبراهای «منطقی» او و دیگران از «چپ» و راست، این «آلترناتیو» نفرین شده، پا نمی گیرد؟

پاسخ روشن است: راست، پایگاهی توده‌ای و مردمی در جامعه ایران ندارد. از اینرو سودی هم از تحلیل واقعیت جامعه نمی برد و لذا در مقاله اش به نفس «جهان» (physis) «سی پرداز» و «عالم انسانی»، «عواطف»، «انصاف»، «سازش»، «همزیستی» طبقاتی و ... را تبلیغ می کند و چشم به ارتش آمریکا در منطقه و نقش سرمایه داری در جهان دوخته است، که با تقویت سرمایه داری وابسته داخلی، راه بازگشت و توافق سرمایه وابسته فراری را باز و هموار کند. او سنگ دموکراسی را هم در همین چارچوب و برای همین هدف به سینه می زند.

«چپ» پاکباخته و از خود ایدئولوژی زدایی کرده، گرفتار در چاله راست، قدرت تحلیل واقعیت‌ها و عینی از واقعیت جامعه را از دست داده است، متحدان واقعی و طبقاتی خود را در ایران نمی یابد و آنجا هم که مجبور می شود، برای خالی نبودن عریضه، نامی از صحنه اصلی مبارزه در درون کشور و نیروهای داخلی ببرد، کوچکترین تغییری در ارزیابی و پیشنهادهای خود وارد نمی سازد، و در واقع هم چگونه می تواند در تحلیل خود تغییری وارد کند، جز پاره کردن کل نوشته، و آغاز تحلیل از نو، آغاز از واقعیت مشخص تاریخی جامعه امروزی ایران و براین پایه تعیین وظائف روز، راه دیگری در برابر چپ وجود ندارد!

البته برای چنین تحلیلی، باید با دید طبقاتی به ایران و جهان نگریست، تا بتوان نقش سرمایه داری وابسته داخلی و راستگرایان سنتی را در عقب راندن انقلاب درک کرد و حضور هول انگیز ارتش آمریکا در خلیج فارس را «مساعد» بودن شرایط منطقه ارزیابی نکرد و دل به شرایط «مساعد» جهان، همانند «ا. مستوفی» نبست!

اگر نویسنده این مقاله (و مقالات نویسان مشابه) چنین می کرد، آنوقت آنچنان دچار خودبزرگ بینی نمی شد، که برای خود نقش تاثیر گذاردن بر اوضاع ایران تصور کند، و مدعی شود، که حزب توده ایران «فعلا در موقعیتی (نیست)، که (بتواند) بر اوضاع ایران اثر» بگذارد. اگر این حکم در گذشته نادرست بوده است، که بوده است، اکنون نیز چنین است و آینده هم چنان خواهد بود، از اینرو است، که حزب توده ایران از سلاح شناخت طبقاتی، برای تحلیل جامعه برخوردار است.

باید اذعان داشت، که این حکم خود بزرگ بینی نزد «مستوفی»، متأسفانه خالی از زمینه نیست. بدون تردید نظرات ابراز شده در برخی از ارگان های حزبی، مانند «نامه مردم» و «دنیا»، برای آن حقانیت نسبی ای را در دوران اخیر ایجاد کرده اند.

جلوگیری از «خودکشی معنوی»

توده ای هایی، که شماره های اخیر «نامه مردم» و یا شماره آخری «دنیا» را ورق زده اند، بحق خوشحال شده اند، که بار دیگر از مبارزه «ضد امپریالیستی» سخن می رود و از وطنانی، که از دیدگاه «سوسیالیسم علمی» در برابر احزاب کارگری و از جمله حزب توده ایران، در شرایط فعلی قرار دارد، اما برای آنکه این روند بطور واقعی بر فعالیت حزبی تاثیر بگذارد، چه باید کرد؟

این خطر بطور جدی وجود دارد، که عناصر لیبرالی، که همصدا و همنا با چپ «نواندیش» سوسیال دمکرات و با مقاله نویسان کیهان لندن، همانند «محمد ارس»ی، در جستجوی یک «قرارداد اجتماعی» برای ایران اند، با پنهان شدن پشت مقالات عام مارکسیستی (به نقل از مطبوعات گذشته حزبی)، درباره «پیدایش» رشد و تاثیر اندیشه های مارکسیستی در ایران» بنویسند، و اتحاد عمل نیروهای «چپ» را تبلیغ کنند، تا بتوانند «مساله ائتلاف با طیف وسیع تری از نیروهای سیاسی...» را بطور ملایم و ظریف مطرح کرده و آنرا «امروز چندان مساله ای مشکلی را و گرنه، که مانع همکاری ها گردد، ...» (م. امیلوار و طائف نیروهای چپ در شرایط حساس کنونی کشور، دنیا شماره ۱۵ آذر ۱۳۷۲) قلمداد نکنند و لذا آنرا طلب و اعمال کنند. طلب کنند ویرای «قرارداد اجتماعی» و «آشتی ملی» در سطحی تبلیغ کنند، که کیهان لندن (شماره ۵۴۲، ۲ فوریه ۱۹۹۵) آنرا مطرح می کند: «اما درونمایه واقعی آشتی ملی، رسیدن به آن عواطف و شناخت و شعور و انصافی است، که توده مردم (بخوان: غیر طبقاتی و همگون) یک کشور از هر حزب و مذهب و فرقه و فرهنگی، و با

روح دموکراسی و آزادی عبارتست از: تضاد و مندارا، اختلاف و سازش. چندگانگی و همزیستی... آشتی ملی نظر بر زدودن موانع ذهنی انسانی، دموکراسی و فراهم آوردن آن شرایط عاطفی بینش و منشی را (به همراه) دارد، که امکان های مدارا (تولرانس)، و سازش و همزیستی در یک جامعه پر از تضاد و اختلاف را میسر می سازد. ... با پرداختن به فکر آشتی ملی، از افکار و کردار چادر نشینی و فرهنگ عشایر سیاسی چپ و راست و ... چیز چندانی برجا نمی ماند. و ... رشد حکمت تاریخ ساز یونانی نیز زمانی ممکن شد، که امر انسانی و تلاش برای سازگار کردن عناصر ستیزه جوی جامعه شهری، به هسته مرکزی مشغله فکری فیلسوفان و اندیشه ورزان تبدیل شد...، که موضوع تامل و اندیشه آنان، نه جهان یا Physis، بلکه عالم انسانی بود...»

با وجود کوشش ظریف و محتاطانه نویسنده در بیان مطلبش، دم خوس تبلیغ برای یک جامعه ماوراء طبقاتی، که در آن گویا شیر و عسل در جویبارها روان است، و گرگ و میش در کنار هم از آن «شرایط عاطفی و بینش و منشی» برخوردارند، که حضرت نوح را به غبطه وامی دارند، به عیان دیده می شود.

بسختی بتوان پذیرفت، که هدف نویسنده، که در فحاشی به مخالفان سیاسی خود و خشنودی و سرور از قتل آنها در دو شماره بعد «کیهان لندن» ابائی ندارد، بطور جدی آن است، که در جامعه مورد نظر و تبلیغ او، «عواطف و شناخت و شعور و انصاف» برقرار خواهد بود، و «موضوع تامل و اندیشه، نه جهان یا Physis، بلکه عالم انسانی» خواهد بود. ادعایی، که در مورد جامعه برده داری یونان قدیم همانقدر غیرواقعی و دروغین است، که برای جامعه سرمایه داری امروزی نیز هست و برای جامعه «دموکراسی» مورد تبلیغ نویسنده مقاله نیز خواهد بود.

آنچه که مقاله نویسنده، از جمله با سرزنش «راست افراطی»، می خواهد بخورد «چپ» بدهد، زهر یک «قرارداد اجتماعی» است، که گویا «راه سومی» است، بنور از «دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت حزبی»، که بجای آن «اصول و حقوق و قواعد سازی و زندگی میان دولت و ملت، احزاب، ادیان و فرهنگ ها و اقلیت و اکثریت و ...» را به ارمغان خواهد آورد. اینکه آنوقت دست غارت سرمایه داری باز است و «چپ» بجای مواضع یک اپوزیسیون ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی به نیروی مجری اوامر امپریالیسم تبدیل می شود، نیاز به توضیح اضافه ندارد.

همین موضع در مقاله «جدایی کامل دین از حکومت» (شماره ۴۴۳، آذر ۱۳۷۳) «نامه مردم» نیز، که «خواهان ... استقرار یک حکومت متکی بر قوانین مدنی مورد قبول در جامعه» می شود و به «راه سوم» پیشنهادی سرمایه داری گردن می گذارد و به ورطه سوسیال دموکراسی درمی غلطد، عیان است.

اهمیت تبلیغ «راه سوم» و «قرارداد اجتماعی» این نیست، که چنین «راه سومی» در تحلیل نهایی کوره راه است و عملی نیست، بلکه اهمیت و خطر در آن است، که با خنثی کردن توان علمی و انقلابی حزب طبقه کارگر، و سوسیال دمکراتیک کردن آن، این «راه سوم» را، لااقل برای دورانی، قابل اجرا نمایانند.

بازگردیم به مطلب «ا. مستوفی»، که با تعدیل نقش اپوزیسیون خارج از کشور، تاکید می کند، که «درست است، که مبارزه اصلی با رژیم بایستی در درون کشور انجام شود» و تلویحا اعتراف می کند، که نیروی اصلی این نبرد در ایران است، اما ایجاد یک «نیروی دمکرات جایگزین» را در خارج از کشور پیشنهاد می کند، که «متشکل از نمایندگان فکری همه گرایش های دمکراتیک چپ و راست و میانه» باشد. او وظیفه این «آلترناتیو» را «یکی توافق بر اصول و برنامه سیاسی برای آینده ایران... و دیگری، تشکیل مرکزیت، یا هسته ای، که بتواند همه دمکرات های ایرانی را نمایندگی کند و امکانات لازم را برای اجرای آن برنامه ها فراهم آورد»، می داند.

نویسنده مقاله، که از «درونمایه»، «آشتی ملی»، راست لبریز شده است، سوگندگویانه می طلبد، که «ما کشتی نشینان روی اصول و پرنسپ ها، با هم توافق کنیم و موارد اختلاف را به رای آزادانه مردم ایران (اگر واقعا به آن باور داریم) واگذاریم»، تا «مردم سالاری، به معنای چندگانگی سیاسی (پلورالیسم)، جدایی دین از دولت، (etat) ...» را برای ایران به ارمغان آوریم.

تنها پرشی، که نویسنده مقاله آگاهانه مطرح نمی سازد، اما خواننده هوشیار در هر سطر نوشته آن باز می یابد، این نکته است، که پس چرا

«تحریف فضای کنفرانس» توسط دیگری، اعتراض دارید، بدون آنکه حتی اشاره‌ای هم به علل واقعی این کوشش‌های ظاهراً تحریف‌آمیز و کلدورد آور (!)، بکنند.

نشریه «کار»، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در شماره ۱۰۳ (۳ اسفند ۱۳۷۳) خود، برخورد «کیهان لندن» را «بازترین نمونه برخورد منفی» ارزیابی می‌کند، که فدائیان را متهم به «مشارکت در گوش و دماغ بریدن‌ها» بعد از انقلاب کرده است.

در عین حال «کار»، در دفاع از برگزاری این کنفرانس، این حاصل و نکته را از آن کنفرانس برجسته می‌کند، که گویا «بسیاری» هم آنرا مطرح می‌سازند: «چطور شد، این عده زیر یک سقف گرد آمدند و (به) بحث و ارائه نظر پرداختند؟».

بنظر کار، «جمهوری اسلامی‌چی‌ها و هم سنخ‌هایشان غیرممکن است، که کاسه‌ای زیر نیم کاسه، ... نبینند، و اضافه می‌کنند، که «تفکر توطئه‌گر» و «کج‌بین، چه در تهران و چه در اینجا، نمی‌تواند باور کند، که زمینه و هدف این گردهمایی به تصمیمات، از جمله به گزارش وزارت خارجه آمریکا ... هیچ ربطی نداشته است... و هیچ مذاکره و نقشه پنهانی هم «در حاشیه» کنفرانس تدارک و یا انجام نشده است».

بنظر نمی‌رسد، «توطئه»‌ای، که باید توجه را به آن جلب کرد، آن باشد، که گویا «بسیاری» آنرا مطرح می‌سازند، بلکه توطئه‌ای که باید از آن نام برد، توطئه سکوت درباره مبارزه واقعی و جاری نیروهای طرفدار اهداف انقلاب در ایران است. در حالی که نیروهای راست‌گرایان و سرمایه‌داران وابسته تجاری و حامیان اجرای برنامه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، کمر به اجرای توطئه جدیدی در ایران بسته‌اند، یعنی اجرای یک انتخابات فرمایشی برای مجلس و ریاست جمهوری، زیر نظر «کمسیون نظارت بر انتخابات»، تا تمام کاندیداهای مخالف برنامه اقتصادی-سیاسی وابستگی به امپریالیسم را یکجا از شرکت در انتخابات محروم سازند! در حالیکه نیروهای مبارز داخل کشور، با اعتراض به سیاست خفقان و دیکتاتوری، بسیج می‌شوند، مدافعان «آزادی» در خارج از کشور، از جمله آنها که خود را «چپ» می‌دانند، با سکوت درباره مبارزه واقعی و در جریان در ایران، تن به توطئه‌ای می‌دهند، که برنده آن، نیروهای راست‌گرای حاکم در ایران و نیروهای خواستار بازگشت سلطنت به ایران در خارج از کشور هستند.

توطئه‌ای، که باید از آن نام برد و آنرا برجسته ساخت، توطئه و خیمه شب‌بازی نیروهای راست داخل کشور است، که بنام انقلاب، به دفن کردن آن مشغولند و توطئه نیروهای راست خارج از کشور، که بنام مبارزه برای «جدانی دین از دولت» بخش‌های عمده‌ای از نیروهای چپ را در خارج از کشور از مبارزه در کنار مبارزان مذهبی، ملی و دمکرات داخل کشور بازمی‌دارند، زیرا گویا آنها «جمهوری اسلامی‌چی» هستند.

توطئه‌ای، که باید از آن نام برد، آنست که این سیاست مشترک و موفق راست اسلامی در ایران و خواستاران بازگشت سلطنت در خارج از کشور، «چپ» را به زانده و دنبال‌روی خود تبدیل ساخته است. «چپ»، در حالیکه حیرت‌زده ناظر صحنه است و هنوز هم نمی‌تواند محتوای تاریخی-بورژوازی مقوله «آزادی» و «قرارداد اجتماعی» و «برابری در برابر قانون» بورژوازی را درک کند و تشخیص بدهد، که هم دیکتاتوری حاکم امروز در ایران، تیلور و واقعیت «آزادی» بورژوازی، و هم سرگند دمکرات منشانه خواستاران بازگشت سلطنت به ایران در خارج از کشور، دارای چنین معنایی است. هم فاشیسم، به معنای آزادی برای غارتگران امپریالیستی است و هم دمکراسی پارلمانی کشورهای مترویل امپریالیستی، در آخر قرن بیستم، چنین معنایی را دارد.

توطئه‌ای، که باید از آن نام برد، آنست، که برای مبارزه واقعی و عملی برای تغییر تناسب قوا در ایران، بنفع نیروهای خواستار اهداف انقلاب بهمن، به سیاست «فشار خارجی بر جمهوری اسلامی» امید ببندیم و خواستار ایجاد «آلترناتیو دمکراتیک» توسط «فشار هماهنگ» غرب بشویم. این خواست و امید خواستاران بازگشت سلطنت به ایران است. چنین خواستی، نمی‌تواند و نباید «مورد حمایت همه میهن‌دوستان و آزادیخواهان ایران» باشد و نخواهد شد، آنطور که در سر مقاله همین شماره «کار» طلب می‌شود. نکته‌ای، که با روح و محتوای اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، که در ۳۰ بهمن ۱۳۷۳ صادر و در همین شماره «کار» نیز منتشر شده است، در تضاد است و نشان می‌دهد، همگان در سازمان اکثریت درباره توطئه (!) یک برداشت و تحلیل ندارند و هر کدام توطئه را در جای دیگری جستجو می‌کنند.

برگزیدن همزیستی و رقابت صلح‌آمیز و سازنده (بخوان: همزیستی طبقاتی) بر خشونت و جنگ و جدال ویران‌کننده (بخوان: نفی نبرد طبقاتی از بالا و دست کشیدن از آن از پایین!) نقطه پایان بگذارند».

قله این ایدئولوژی‌زدایی از احزاب کمونیست را باید در تنز «منافع همه بشری» گریاچف دید، که جان مایسه فکری «نواندیشی» در احزاب کمونیستی و چپ شد و گویا «ام. امیلوار»، در مقاله فوق‌الذکر خود، بمنظور جنگ با آن، شمشیر از نیام برکشیده است.

درباره عاقبت ویی آمده‌ای فاجعه تاریخی ناشی از تنز «منافع همه بشری» برای بشریت، ضرورتی برای سخن در اینجا وجود ندارد. آنچه گفتن آن ضروری است، آنست، که برای پیش‌گیری از چنین فاجعه‌هائمی در آینده، نظر کمونیست‌ها و احزاب کارگری روشن و دقیق و غیرقابل انکار اعلام شده است. راه جلوگیری عبارتست از:

برقراری دمکراسی درون حزبی، ایجاد محیط بحث و تبادل نظر واقعی و رفیقانه.

آیا چنین فضائی را در آن بخش از حزب توده ایران، که «نامه مردم» و «دنیای» را، با نقض صریح اساسنامه حزب، انحلال کمیته مرکزی منتخب پلنوم وسیع ۱۷ در داخل کشور و همچنین منتخب کنفرانس ملی، و از طریق برگماری یک «کمیته برگزاری کنگره»، در اختیار گرفتند، قبول دارد؟ به نظر می‌رسد نه! اما از سوی دیگر امکان انتشار نظرات بکلی غیرطبقاتی از حوادث بعد از پیروزی انقلاب بهمن در ایران، آنطور که در مقاله فوق‌نشریه «دنیای» آمده است (۱)، در این نشریات چاپ می‌شود.

اکنون یکبار دیگر، یکی از علل عمده فروپاشی «سوسیالیسم واقعا موجود»، یعنی فقدان دمکراسی درون حزبی را از زبان «دانشمندان مارکسیست روسیه»، در کنگره روز اول اکتبر ۱۹۹۴، که در مسکو برگزار شد، را به نقل از «راه توده» شماره ۳۰ بخوانیم:

«شیوه اعمال شده سانسور توسط بخش‌های مربوطه کمیته مرکزی و هیئت رئیسه آکادمی علوم، تمام کوشش‌ها را برای رشد خلاق تئوری مارکسیستی خفه کرد. حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی عملا این شیوه را، تا خودکشی معنوی، ادامه داد!». اگر این اعتراف، یک اعتراف عمومی است، که هست، آیا وقت آن نیست، که بگوئیم:

به «خودکشی معنوی» حزب توده ایران باید پایان دهیم!

(۱) گرچه در سال‌های پس از انقلاب فرصت برخوردهای نسبتاً آزادانه‌تر نظری میان طیف گوناگون نیروهای چپ و حزب توده (!؟) پدید آمد، و در برخی عرصه‌ها به تحولات مثبت نزدیک شدن این نیروها به هم نیز انجامید، ولی رسوبات فکری-تبلیغی (!؟) جزده چه کسی) گذشته و بروز اختلاف‌های سیاسی بر سر اینکه با انقلاب و نیروهای شرکت‌کننده در آن، خصوصا نیروهای طرفدار خمینی، چه می‌بایست کرد (سیاست حزب ما: اتحاد و انتقاد روشن، دقیق، علمی و موفق بود)، این فرصت را به نیروهای مخالف (!؟) آزادی داد (یا کدام منشأ طبقاتی؟ چرا فرمولبندی غیرمارکسیستی، در یک مقاله درباره «اندیشه‌های مارکسیستی در ایران» (!؟)، اندیشه‌هائی، که به اعتراف نویسنده در همین مقاله، حزب توده ایران حامل آن بوده و هست (!؟)، که اولاً بتوانند خود را سازماندهی کنند، و ثانیاً با استفاده از اختلافات موجود، به راحتی نسبی، نیروهای چپ را یکی پس از دیگری، سرکوب نمایند (که البته این حکم نادرست و لااقل نادقیق است، زیرا «اختلافات موجود» تنها علت بوجود آمدن این امکان نبود).

توطئه سکوت

نشریات اپوزیسیون خارج از کشور، در هفته‌های اخیر از «چپ» تا راست صفحات زیادی را به انتشار و بازگو کردن «نظرات» و «آزربایی‌ها» خود و دیگران از «کنفرانس ۲۰۰۰» در لندن اختصاص داده‌اند. «نامه مردم»، «کار»، «کیهان لندن» و ... با جدیت به اینکار مشغول هستند و هر کدام به «برخورد منفی» و

افغانستان و حوادث جدید

در افغانستان ظهور یک سازمان اسلامی جدید، بنام «طالبان»، که پیروزی های برق آسای نظامی نیز بدست آورده است، موجب برهم خوردن برخی معادلات سیاسی شده است. سازمان اسلامی نظامی «طالبان»، که بدنبال چند پیروزی برق آسا، خود را به دروازه های شهر کابل رسانده است، ظاهراً خواهان خلع سلاح همه سازمان های دیگر و پایان جنگ داخلی در این کشور است. البته بعنوان یک پیروز نظامی، سهم عمده را در اجرای این طرح حق طبیعی خود می داند!

گروه اسلامی «حکمتیار»، که تاکنون از حمایت مالی نظامی امریکا و پاکستان برخوردار بوده است، در جریان حملات نظامی گروه «طالبان» بزرگ ترین ضربات نظامی را متحمل شده است. گروه «طالبان»، که ظاهراً طرفدار خط میانه اسلامی است و با تندروی های دیگر احزاب اسلامی، نظیر حزب اسلامی «حکمتیار»، فاصله خود را اعلام داشته است، اکنون بعنوان بزرگ ترین طرف مذاکرات جنگ داخلی افغانستان مطرح است. مهلت ریاست جمهوری «ربانی» پایان یافته است و باید جای خود را به یک دولت انتقالی بدهد و این درحالی است، که نماینده سازمان ملل متحد «محمود مستیری» در مذاکرات صلح افغانستان، طرح سازمان ملل متحد را با پیشنهاد یک حکومت انتقالی مرکب از سیاستمداران میانه رو و تکنوکرات های دولت «ظاهرشاه»، پادشاه مخلوع افغانستان، در میان گذاشته است. رئیس دولت از اقوام نزدیک «ظاهرشاه» است. در حالیکه تلاش می شود، تا از رهبران واقعی گروه «طالبان» کمتر صحبت شود، اما در برخی محافل افغانی گفته می شود، که «گیلاتی»، رهبر سابق یکی از گروه های اسلامی درگیر با حکومت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در پشت سر این گروه قرار دارد. «گیلاتی»، که یک روحانی میانه رو تلقی می شود، دارای روابط نزدیک با پادشاه مخلوع افغانستان نیز هست و این درحالی است، که هم دولت پاکستان و هم امریکا او را از نزدیک می شناسند و به او اعتماد دارند.

صرف نظر از صحت، یا عدم صحت این ارزیابی، محافل افغانی، موضوع قدرت یابی یک گروه معتدل اسلامی وابسته به امریکا و پاکستان در افغانستان و حمایتی، که از این طریق می شود، مسئله ای نیست، که بتوان به آسانی از کنار نقشه ها و عواقب وابسته به آن برای ایران گذشت.

همزمان با پیروزی های برق آسای گروه نظامی سیاسی «طالبان» در افغانستان و در حالیکه دولت پاکستان هرگونه حمایت نظامی سیاسی از این گروه را بصورت دیپلماتیک انکار می کند، حجت الاسلام «رفسنجانی»، به بهانه شرکت در کنفرانس منطقه ای «اکو»، راهی پاکستان شد. حضور او در پاکستان، پیش از آنکه مربوط به کنفرانس «اکو» باشد، که معمولاً حضور وزیر خارجه هر کشور در آن کافی است، حکایت از بی اطلاعی رژیم از حوادث پشت صحنه افغانستان و تلاش برای آگاهی از آن دارد.

در اخبار سیاسی مربوط به حضور رفسنجانی در پاکستان، اشاره ای به مذاکرات وی با مقامات پاکستان بر سر اوضاع افغانستان وجود ندارد، اما وقوع یک حادثه مهم در افغانستان و تقریباً همزمان با حضور رفسنجانی در پاکستان، نشان داد، که دست ایران از حوادث افغانستان بسیار بیش از آنچه در تصورات می گنجید، کوتاه شده است. در جریان درگیری گروه «طالبان» با قوای دولتی، مرکز حزب وحدت اسلامی شیعیان مورد حمایت جمهوری اسلامی مورد حمله نظامی شدید قرار گرفت. در این حمله، که موجب شکست همه جانبه سازمان های نظامی این حزب شد، رهبران و دبیر کل این حزب، حجت الاسلام «مزاری»، دستگیر و پس از انتقال به نقطه دیگری از خاک افغانستان، تیرباران شدند. بدین ترتیب، سازمان و گروهی، که جمهوری اسلامی با حمایت از آن سعی داشت در تقسیم قدرت میان احزاب سهم خود را داشته باشد، بطور کلی از بین رفت و برگ قابل توجهی در دست «هاشمی رفسنجانی» برای مذاکره با دولت پاکستان وجود نداشت!

بدین ترتیب، از ۱۵ سال مداخله مستقیم جمهوری اسلامی در امور داخلی افغانستان، تنها بیش از ۲ میلیون آواره افغانی در خاک ایران باقی مانده است، که خود احتمالاً و در صورت استقرار یک حکومت مرکزی تحت حمایت

امریکا در کابل، می تواند پشت جبهه پاکستان و افغانستان در امور داخلی ایران شود!

بی سیاستی و سیاست پشت درهای بسته در جمهوری اسلامی، باز هم برای کشور ما، فاجعه به بار خواهد آورد.

اخیراً در تهران گفته می شود، که در جریان انتقال قدرت در افغانستان، پس از خروج ارتش شوروی از این کشور، بارها حکومت دکتر «نجیب الله» سران ایران را برای مذاکره و جلب حمایت از یک انتقال آرام و ملی فراخوانده و حتی برخی معافان در حکومت نیز با این نظر موافق بوده اند، اما دولت «رفسنجانی» با این سیاست موافقت نکرده و تا پایان سقوط دولت «نجیب الله» حاضر به مذاکره با دولت وی نشده است.

اگر ابعاد گوناگون سیاست خارجی، در چارچوب نظرات احزاب و سازمان ها، برای توده مردم آشکار باشد، جانی برای این یکه تازی ها و کشاندن ایران به گرداب انواع فاجعه ها، باقی می ماند؟

ترکیه در گرداب حوادث

در هفته های اخیر حوادث غافلگیر کننده ای در کشور ترکیه روی داده است. این حوادث مربوط است به رشد و حضور ناگهانی برخی گروه های مسلمان وابسته به فرقه «علوی» در شهرهای بزرگ این کشور، نظیر استانبول و آنکارا!

این گروه ها، که با هدف تظاهرات و راهپیمایی در استانبول به حرکت درآمده بودند، با پلیس ترکیه درگیر شدند و بر اثر آن، طبق آمار منتشر شده تاکنون ۲۰ نفر کشته و ده ها نفر مجروح شده اند.

این درگیری های خونین، موجب شد، که ارتش ترکیه وارد عمل شده و برخی مقررات منع آمد و شد را در طول شب و روز اعلام دارد.

آیا ترکیه نیز مانند الجزایر دستخوش دگرگونی های جدی است؟ ارتش این کشور، همانگونه که بارها شاهد بوده ایم، بار دیگر وارد صحنه سیاسی خواهد شد؟ قرار است ترکیه نیز چهره اسلامی معتدل به خود بگیرد؟ انگشت های اتهام قرار است بطرف ایران تشنه رود؟ بین دو بخش آسیایی و اروپایی ترکیه قرار است تضادها دامن زده شوند؟ بلند پروازی های ترکیه برای نفوذ در کشورهای ماوراء قفقاز و تضاد با اسرائیل زمینه ساز حوادث جدید است؟ لزوم هماهنگی کامل ترکیه به سیاست های امریکا در جمهوری آذربایجان و دیگر کشورهای منطقه در دستور کار است؟

باید دید سیر حوادث در ترکیه یکدام یک از این سئوالات پاسخ مثبت می دهد.

۴۰ هزار کشته در الجزایر

در ادامه اوضاع شدت متشنج در «الجزایر» و از درون سازمان های محدود اسلامی، که با حکومت درگیری مسلحانه دارند، اخیراً گروه های بسیار خشن اسلامی سر بیرون آورده اند، که معلوم نیست، هزینه و سلاح های جنگی آنها از کدام منبع تامین می شود. این گروه ها، که بدون تردید عمل و رفتارشان کوچکترین همخوانی با فعالیت های سیاسی ندارد، خشن ترین کنش و واکنش های نظامی را در شهرهای الجزایر بوجود می آورند. با آنکه احزاب بزرگ اسلامی مخالف دولت، اعلام می کنند، که عمل این گروه ها شبه نظامی را تأیید نمی کنند، اما این گروه ها و سازمان های شبه نظامی مخفی، روز به روز به گسترش حوزه عملشان می افزایند. در آخرین اطلاعیه یکی از این گروه ها، خانواده نظامیان و ماموران امنیتی حکومت، نه تنها تهدید به انتقام شده اند، بلکه در چند مورد سر زن، و فرزندان این نظامیان در معابر عمومی بریده شده است. این عملیات هیچگونه انگیزه سیاسی و آزادیخواهانه و مبارزاتی نمی تواند داشته باشد و هدف از آن تشدید خشونت از دو سو و در واقع تشویق نظامیان الجزایر به اعمال خشونت های بیشتر است. این عملیات، که باید دست

امریکا را در آن دید، می رود، تا کشور الجزایر را از جنگ پراکنده و غیر رسمی کنونی، درگیر یک جنگ متمرکز، علنی و خانمان برانداز داخلی کند. جنگ کنونی براساس آمار منتشر شده ۴۰ هزار قربانی گرفته است.

خلع سلاح اتمی اسرائیل یعنی چه؟

امریکا و اسرائیل برای یک مانور عظیم نظامی در خاورمیانه آماده می شوند. این مانور قرار است بزودی برگزار شود و در روزهای اخیر، انواع سلاح های مدرن و پیچیده نظامی از امریکا به اسرائیل منتقل شده است. رسانه های گروهی غرب، در حالیکه پیوسته از پیشرفت مذاکرات صلح بین اسرائیل و کشورهای عرب منطقه خبر پخش می کنند، درباره این مانور نظامی و انگیزه های آن به سکوت ادامه می دهند. آنچنان که از اطلاعاتی که کوتاه و رسمی دولت امریکا و برخی خبرهای دست و پا شکسته مطبوعات عرب زبان و رادیو اسرائیل (به تاریخ ۱۴ مارس) برمی آید، این مانور با هدف واکنش سریع دو ارتش امریکا و اسرائیل در منطقه انجام می شود.

در حالیکه همه جا صحبت از پیشرفت صلح در خاورمیانه است، معلوم نیست این واکنش سریع نظامی در مقابل کدام عمل نظامی و از سوی کدام کشور منطقه باید صورت گیرد. از میان کشورهای عربی، اردون چنان به اسرائیل نزدیک شده است، که به توصیه اسرائیل (اولیگارشی مالی صهیونیسم)، بدهی این کشور به امریکا بخشیده شد!

دولت مصر نیز هدایت و رهبری مذاکرات اعراب با اسرائیل را عهده دار است. دولت خودمختار فلسطین نیز عمیقاً گرفتار اداره اقتصادی-سیاسی سرزمین های خودمختار فلسطین شده است و زمزمه های موافقت با نظارت این دولت بر بخش شرقی و مسلمان نشین اورشلیم نیز می رود، تا با نظر مثبت مورد بررسی قرار گیرد. سوریه، پس از سفر اسفند ماه وزیر خارجه امریکا، «وارن کریستوفر»، به این کشور بازگشت به مذاکرات با اسرائیل را پذیرفته است، که در اینصورت مشخص می شود، درباره بازگرداندن بلندی های «گولان» به سوریه توافق حاصل شده است. سرنوشت لبنان در ارتباط با روند مذاکرات صلح با اسرائیل در این صورت مشخص خواهد شد. تونس و مراکش با اسرائیل دیگر مسئله ای ندارند و نفوذ اقتصادی-نظامی اسرائیل در میان کشورهای حوزه عربی خلیج فارس نیز رو به گسترش است. بنابراین هر عقل سلیمی حق دارد از خود بپرسد مانور نظامی مشترک با امریکا در چنین شرایطی به چه منظوری انجام می شود؟

برای یافتن پاسخ این سوال، لازم است موضع و موقعیت کشور عراق نیز بررسی شود. تهدید محاصره اقتصادی عراق فقط برای ۲ ماه در سازمان ملل متحد، سفرهای پیاپی دیپلمات های عراقی به اردن و مصر و فرانسه حکایت از مذاکرات با واسطه با عراق دارد. مذاکراتی، که هدایت آن بعهده امریکا و اسرائیل است. بدون تردید، جلب رضایت سوریه برای امضای پیمان صلح با اسرائیل، علاوه بر موضوع بلندی های «گولان»، آینده لبنان، شرط ورود عراق به روند مذاکرات نیز هست، چرا که بعث سوریه رضایت نمی دهد، که بعث عراق پرچمدار مبارزه علیه اسرائیل، باقی بماند و جای سوریه را بگیرد. ضمناً عراق نیز در موقعیتی نیست، که در صورت گرفتن امتیازهای اقتصادی و یافتن امکان سرکوب کردها و حفظ تمامیت ارضی عراق، تن به مذاکرات ندهد.

ادامه درگیری های نظامی در کردستان عراق، تحرکات وسیع ارتش عراق برای رسیدن به مرزهای شمالی این کشور در هفته های اخیر، که دولت ترکیه (عضو ناتو) با آن توافق کرده است، همگی نشانه های این روند است، که در صورت تحقق کامل آن، ایران نه تنها از شرق و جنوب (افغانستان، پاکستان و خلیج فارس)، بلکه در غرب نیز (ترکیه-عراق) در حلقه محاصره قرار خواهد گرفت. تحرکات و تغییرات سیاسی-نظامی بسیار مهم افغانستان در هفته های اخیر به این نگرانی می افزاید.

اهداف مانوری نظامی و سیاسی

در چنین شرایطی، باید مانور نظامی امریکا و اسرائیل معنی و مفهومی دیگر داشته باشد. بویژه آنکه این مانور و چنین موقعیتی در خاورمیانه و در همسایگی ایران، همزمان شده است، با یک حیل جدید تبلیغاتی-سیاسی. براساس این حیل، که ظاهراً پایه های آن مربوط است، به جنجال امکان تولید سلاح اتمی در ایران در ده سال آینده (!)، گویا همه کشورهای

منطقه و از جمله اسرائیل ملزم به امضای پیمان منع تولید سلاح اتمی باید بشوند. اسرائیل (تنها کشور دارای سلاح اتمی در خاورمیانه) مدعی است، که این پیمان را در صورت مطمئن شدن از عدم تولید چنین سلاحی در ایران امضاء خواهد کرد و مصر نیز تاکید می کند، که در صورت امضای این پیمان توسط اسرائیل، راه های همه گونه دوستی و همکاری با اسرائیل هموار خواهد شد. بنابراین گویا مشکل ایران است و مظلومیت اسرائیل تثبیت شده است!

بدون تردید، این جنجالی است با اهداف سیاسی، که در نهایت یا باید به دخالت مستقیم در ایران ختم شود، و یا زمینه قدرت یابی کامل طرفداران همکاری مستقیم با اسرائیل و امریکا را، در حکومت ایران تقویت کند. آماده سازی افکار عمومی جهان و کشورهای منطقه، در بطن این حیل سیاسی برای رسیدن به اهداف دوگانه بالا قرار دارد.

این جنجال از دو سو، همچنان ادامه دارد و باید در نهایت به نتایجی ختم شود، که شاید مانور نظامی اخیر اسرائیل و امریکا برای بهره گیری از این نتایج صورت می گیرد.

نتیجه اول- در صورت موافقت اسرائیل با امضای پیمان منع تولید سلاح اتمی، دست دولت های منطقه برای همه نوع تائید و همکاری با اسرائیل باز می شود.

نتیجه دوم- در صورت ادامه تاکید اسرائیل برای قبول امضای این پیمان، در صورت اطمینان از منع تولید سلاح اتمی در ایران، زمینه روانی دخالت نظامی در امور داخلی ایران، به بهانه از بین بردن خطر و سپس امضای همگانی پیمان مورد بحث، فراهم می شود!

نتیجه سوم- کشیده شدن پای ایران به پای میز مذاکره به بهانه کنترل اتمی اسرائیل و سپس ادامه این ارتباط و مذاکره و تعمیل همه نوع شروط امریکا و اسرائیل به دولت و حکومت ایران، که در موقعیت بسیار دشوار اقتصادی-سیاسی قرار دارد.

دولت و حکومت ایران نیز، برای توجیه این همکاری علنی با امریکا و اسرائیل، ظاهراً یک حربه ضد استکباری در اختیار دارد، که همانا وادار کردن اسرائیل به امضای پیمان منع تولید سلاح اتمی است. در پوچ بودن این توجیه همان بس، که در شرایط کنونی جهان، این نوع پیمان ها هیچ نوع مانعی را بر سر راه ادامه تولید این نوع سلاح ها برای اسرائیل بوجود نمی آورد و این فقط یک بازی زیرکانه سیاسی در منطقه است، که در صورت قبول آن، امریکا و اسرائیل، تحت پوشش سازمان های بین المللی، بعنوان ناظر، اختیار همه نوع دخالت و نظارت را در ایران خواهند یافت.

هیچ عقل سلیمی مخالف منع کامل تولید سلاح های اتمی در جهان و منطقه خاورمیانه نیست، اما همه شواهد، که مانور جدید نظامی امریکا و اسرائیل شاهد زنده آنست، نشان می دهد، که هدف از جنجال جدید نه منع تولید سلاح اتمی در منطقه، بلکه زمینه چینی برای به قدرت کامل رساندن طرفداران همکاری همه جانبه با امریکا و اسرائیل در حکومت ایران و با زمینه سازی برای دخالت نظامی مستقیم در ایران است.

برای خنثی سازی همه این توطئه ها چه باید کرد؟

بنظر ما، ابتدا باید روشن ساخت، که چه نباید کرد؟

- به دیپلماسی پنهان و زدو بند سیاسی باید خاتمه داد، مردم ایران را نباید بیش از این مجرم از اطلاعات پشت پرده نگه داشت، آزادی ها را به جامعه بازگرداند، تا نظارت عمومی بر مملکت حاکم شود، دست غارتگران داخلی را از غارت مردم کوتاه کرد و بدین ترتیب مردم را در راه دفاع از میهن و استقلال آن بسیج کرد، دست از سرکوب مدافعان استقلال و آزادی برداشت و گام های اساسی برای استقرار عدالت اجتماعی برداشت.

این کوشش و اقدام، هیچ ارتباطی به قدرقدرتی امریکا در جهان و فروپاشی اتحاد شوروی ندارد و نباید اجازه داد، که کسانی در حکومت ایران، پشت این سنگر پنهان شده و یا با مظلوم نمایی، جاده صاف کن امریکا و اسرائیل در ایران شوند. حکومتی، که به مردم تکیه داشته باشد، مردمی، که حکومت را از خودشان بدانند، ضربه پذیر نیستند. رمز بزرگ مقاومت در برابر توطئه های امپریالیسم در شرایط کنونی جهان، همین است، نه عقب نشینی توأم با ترس و دلهره، که ریشه آن در جدائی حکومت از مردم و بیگانه بودن مردم با حکومت هاست.

نمونه کره شمالی، کوبای انقلاب و ده ها نمونه دیگر نشان می دهد، که این تنها ترین و یگانه ترین راه مقابله با همه توطئه هاست.

ویژه نامه «ایران فردا» درباره مهندس «بازرگان»

سلطنت طلب ها

«بازرگان» را

خائن می دانند!

متاسفانه مهندس «بازرگان» هرگز نتوانست واقعیت لزوم همکاری با مارکسیست ها را قبول کند

نشریه «ایران فردا»، که با مدیریت و سردبیری مهندس «عزت ا الله سبحانی» در ایران منتشر می شود، بمناسبت درگذشت مهندس «بازرگان»، رهبر فقید «نهضت آزادی ایران»، یک ویژه نامه منتشر ساخت. در این ویژه نامه، که ضمیمه شماره ۱۶ «ایران فردا» است و ۵۶ صفحه می باشد، بعضی مقالات تحلیلی-سیاسی جدی چاپ شده است، که ما امیدواریم تمام اعضا، زهبران و علاقمندان «نهضت آزادی ایران» در این کوشش، بعنوان نگاهی دربار ۱۶ سال حیات همه احزاب و جریانات سیاسی ایران پس از انقلاب، سهمی بوده باشند.

نخستین مقاله این ویژه نامه، برگرفته ایست از نطق مهندس «عزت ا الله سبحانی» در مجلس ترحیم مهندس «بازرگان» و در توضیح منش ها و بینش های سیاسی مهندس «بازرگان» از ابتدای ورود به صحنه سیاسی و مبارزاتی. در بخشی از این توضیحات، «عزت ا الله سبحانی» اتهاماتی را، که به مهندس «بازرگان» و تصمیمات سیاسی او وارد می آورند، مطرح کرده و به آنها پاسخ داده است.

از جمله این اتهام سخیف اینست، که مهندس «بازرگان» با شرکت در انقلاب و پذیرش مسئولیت دولت، خیانت کرده است. «سحابی» در این باره گفت، که دو گروه این مسئله را طرح می کنند. یک گروه، که خودشان هم در همه چیز شرکت داشتند و بعد هم سلطنت طلب ها، او اضافه کرد: «در واقع این موضوع ابتداء از ناحیه سلطنت طلب ها مطرح شد. همان ها، که «انقلاب» و واژگونی رژیم پهلوی را نمی خواستند. همانها، که بر سرمقابله و مبارزه با انقلاب، خیلی چیزها را، من جمله استقلال مملکت را فدا کردند. حال اگر کسانی از انقلابیون، بعدها پشیمان شده و دریافته اند، که نظام پهلوی نسبت به آرمان های ملت ایران، منافع و مصالح درازمدت ایران بیگانه بود، قابل اصلاح و تغییر بود، این مسئله دیگری است و آنها می بایست در درجه اول به اشتباه یا نفاق خودشان در همراهی با انقلاب، که خود آنرا قبول نداشتند، اعتراف کنند. کسانی که این ایراد را به «بازرگان» و همکارانش می گیرند، در همان ایام و یا کمی بعد از آن، این کشور را رها کردند و رفتند و هیچگونه دلسوزی برای اصل وجود مملکتشان نداشتند. نمی گویم، همه ولی بسیاری از آنها، با عراق همکاری کردند. برخی از آنها، وقتی عراق به ایران حمله کرد، در اتاق جنگ بغداد نشستند!! (این موضوع مربوط به دوران پیش از استقرار مجاهدین خلق در عراق است)

برخی از طریق دیگری با غرب و دشمنان ایران همکاری کردند. این میزان علاقه آنهاست برای اصل وجود و هستی و اساس مملکت و حالا آنها حق دارند، که از این موضع خودشان می گویند، که «بازرگان» خیانت کرد!!»

«عزت ا الله سبحانی» در بخش دیگر از صحبت های خود، گفت: «... درد اصلی و عمومی و مشترک امروزی جامعه ما ایرانیها، دستیابی به یک وحدت و پیوند انسجام اجتماعی-ملی آزادی، استقلال، ترقی و توسعه، عدالت و ... است.

اینکه جماعتی از مردمان از خاستگاه آموزش ها و ارزش ها و تربیت دین خود به این اهداف و آرمان ها می رسند، یا از خاستگاه دیگری غیر از دین و اسلام، مسئله اصلی نیست. بلکه مساله اصلی و تعیین کننده، که ملاک تشخیص و تمیز امتیاز گروه ها می تواند بود، وفاداری و پای بندی، تلاش و کوشش همراه با عشق و صداقت، وقف شدن به منافع و مصالح جامعه و ... می باشد. هر مکتب و مذهبی، که این معیارها را بیشتر در پیروان و شاگردان خود رسوخ دهد، برای جامعه و حرکت کلی ترقی خواهانه آن «مفیدتر» و بنابراین «معززتر» است.

از دیدگاه «مصلح» جامعه و ملت، اینکه مردم ارزش ها و اخلاقیات دینی و توحیدی را رها کنند، جامعه آنها برادرانه تر و مطمئن تر و امن تر و سالم تر می شود، یا با حفظ آنها، یک امر جامعه شناسانه است، نه مکتبی و عقیدتی.

... پس در کنار اصل عدم جدائی دین از سیاست (برای مومنین به دین)، باید به اصل دیگری هم معترف و وفادار بود، عدم جدائی دین از سیاست آری، ولی حاکمیت سیاست (دعوی قدرت) بر دین هرگز.

در همین ویژه نامه، مقاله ای با امضای «پیروز فقهایی دوانی» منتشر شده است، که طی آن، ضمن گله و انتقاد از جریانات چپ ایران، که دولت «بازرگان» را لیبرال و غیرانقلابی می دانستند، از یک ویژگی انکارناپذیر مرحوم «بازرگان» یاد می کند، که بنظر ما نیز این بینش و ویژگی -بویژه در ابتدای پیروزی انقلاب- در شکل گیری جدائی مذهبیون از دگراندیشان سهم بسزائی داشت و در عدم قبول عام مهندس «بازرگان»، بعنوان «مدافع» آزادی ها برای همگان -بویژه دگراندیشان و مارکسیست ها-، تاثیر اساسی گذاشت.

در قسمتی از این مقاله «ایران فردا» بدرستی آمده است: «... نیروهای ملی و لیبرال و از جمله «بازرگان» نیز در تشخیص ارزش ها، پتانسیل ها، پوست اندازی ها و جناح بندی های درون طیف «چپ» و نیز در تنظیم مناسبات خود با آنها در اشتباه بودند. متاسفانه، «بازرگان» هیچگاه به نیروهای کمونیست و چپ کشور، به عنوان متحدین خود در راه آزادی مردم، نمی نگریست و به وحدت با این نیروها علاقه مند نبود. حتی در دورانی، که جنبش انقلابی در سال ۵۶ رو به اوج بود و او تمام سعی خود را بر آن می گذاشت، که اظهارات و اعتراضات را از حالت انفرادی و گروهی بیرون آورد، تا دربرگیرنده همه طبقات و افکار باشند، تاکید داشت، که کمونیست ها را نباید در این دایره اتحاد وارد نمود. «بازرگان»، بطور مشخص و صریح از سرکوب احزاب و جریانات چپ و کمونیستی انتقاد نمی کرد و در این زمینه ناپیگیری قابل انتقادی از خود بروز می داد. در حقیقت، لازمه دفاع از حقوق بشر آن است، که از حقوق کلیه انسان ها، صرف نظر از تعلقات سازمانی و علایق و دیدگاه های ایدئولوژیک و فلسفی آنها، دفاع شود و از مهندس «بازرگان» به عنوان یکی از برجسته ترین چهره های مدافع حقوق بشر در کشور انتظار چنین حرکتی می رفت. او مارکسیسم را -که سیاست اتحاد شوروی و برخی از جریانات چپ کشور را جزئی از آن می دانستند- «شیطان اکبر» قلمداد کرده و آن را «مکتب میکروبی» می خواند. وی اعتقاد داشت، که این مکتب، اعتقادات مردم را تهدید می کند و از این رو مبارزه با روحیات و رویه مارکسیستی را وظیفه خود می دانست. با وجود این، وی اعتقاد داشت، که مبارزه با نیروهای مخالف و دگراندیش را تنها باید به صورت یک مبارزه سیاسی-ایدئولوژیک سالم به پیش برد. او یک فرد ضد کمونیست بود، اما شاید بتوان گفت، که از جمله شریف ترین و صادق ترین ضد کمونیست ها به شمار می رفت؛ زیرا بر مبنای اعتقادات سیاسی و مذهبی خود، و با اتکا به شیوه نقد و بررسی به مقابله با آنها می پرداخت و به هیچ وجه با توسل به شیوه های سرکوبگرانه، حذف فیزیکی و ترور شخصیت به جنگ آنها نرفت. ... چنین عملکردی، به خودی خود، یک ارزش به شمار می رود. بسیاری از نیروهای چپ، که تر «یا با ما، یا علیه ما» را باور داشتند، نتوانستند به این ارزش پی ببرند.»

وحدت صفوف را حفظ کنیم!

وحید - سوند

با همه ابهامات در نوشته «آ.ک.» تاکید می‌نمایم، منظور رد کلیه نظریات نیست، زیرا تردید برانگیزترین دکترین‌ها نیز ممکن است به نقاط قوتی آراسته باشند، که گاهی لقب آراستگی می‌تواند در القاء ارزیابی‌های احتمالا ناروشن و جهت‌دار بگونه‌ای استتاری مورد استفاده قرار گیرد. موری صمیمانه، اما منتقد، بر ارزیابی‌ها حکایت از ابهامات دارد، که در افهات آن، گذرا و مختصر بر روش بخش اندکی از نوشته تحلیلی ایشان می‌پردازم.

ایشان بدنبال دعوت از همه توده‌ای‌ها به وحدت در صفوف حزب، بلافاصله در تعریفی انتقادی از وضعیت موجود حزب توده ایران می‌نویسند، که حزب دستخوش رکود و پراکندگی است. و در ادامه نوشته‌اند، مسئله طرد مجموعه رژیم صحنه اصلی مبارزه نیست، چرا که جناح چپ آن از یک موضع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی پیروی می‌کند. شعار ضد «ولایت فقیه» زمینه تشمت و انفعال مبارزان توده‌ای بوده و اسباب تضعیف جناح چپ حاکمیت می‌شود...

همانطور که فوقا اشاره شد، موارد اخیر، تنها بخش اندکی از ارزیابی‌های آن تحلیل را تشکیل می‌دهند، لذا پاسخ کامل، اگر چه ممکن و میسر است، لیکن مسلما وسعتی را شامل می‌شود، که می‌تواند بهانه عدم انعکاس آن، به جهت محدودیت صفحات نشریه «راه توده»، تلقی گردد.

اما آنچه در خور داوری است، اینکه سراسر آن نوشته تحلیلی بر این گونه توهان استوار است، که شعار «ضد ولایت فقیه» را، بمثابة شعار مرگ بر شاه، شلیک بقلب حاکمیت چهل و جنایت است، عامل انفعال سیاسی و نافی رژیم گویا برآمده از انقلاب شکست نخورده بهمن، معرفی می‌نماید.

سقوط به دامگاه‌های ضد توده‌ای به شهادت گذشته و تاریخ، ابتدا اتفاقی نبوده و نیست. تجربه دور و نزدیک تصریح دارد باینکه، دشمن مدام و پیوسته در کمین نشسته، تا از خصایل انفعالی و ضعیف بهره گرفته و قدم به قدم روحیات برتافته و خسته از شرایط دشوار یک مبارزه هدفمند و توده‌ای را، حول محورهای دلخواه، بسوی اهداف خود مغشوش کند.

هم اکنون نیز این مسئله می‌تواند یکی از دلایل عمده عدم وحدت اپوزیسیون محسوب گردد. تسلیم باینگونه آرایش‌ها ابتدا آینده‌ساز نیست و تنها راه حصول به آینده‌ای آرمانی و انسانی، فایق آمدن به اختلافات ناشی از چنان خصایلی است.

اینجانب نه صرفا بر موضع دفاع از حزب توده ایران و یا توجیه اشتباهات اغلب تحلیلی برآن، که در طول یک پیکار پنجاه ساله از جهت هر سازمان مشابه دیگری نیز محتمل است، بلکه به عنوان یک هموطن علاقمند به سوسیالیسم و مومن به فلسفه و ایدئولوژی مارکسیسم در رستگاری بشریت و با احترام به همه جانبازان صدیق و ایثارگر این اندیشه دوران ساز، اجازه می‌خواهم این حق را داشته باشم، به سهم خود و در حد توان بکوشم، تا پیروان راستین مارکسیسم-لنینیسم تحت شرایط سخت و دشواری، که به میهن و مردم زیر ستم ما، تحمیل گشته است، دست از ادامه تفرقه ویران ساز بردارند و بجای آینده منجادات قلمی و خرده گیری‌های بی سرانجام، بخود آمده، از کمک به پراکندگی بیشتر، که مطلوب دشمن است بپرهیزند و لجاجت‌های عبث و نفرت‌های بیپایه را دامن نزنند، استمرار قتل تشمت و تفرقه برپای مبارزات ضد ستم و عدالت جویانه، از جمله بین نیروهای چپ، دلایل و عوامل قدیمی، اما شناخته شده دارد و کلید آن معجزه همبستگی و ایثار و تأمین همدلی و همزیانی و ضمنا اغماض و احتراز در توسل به خرده گیری‌های مغشوش و عجولانه است. همت در حفظ وحدت، وفاداری به پیمانی است، که به شهیدان تاریخ پسر از رزم و رنج میهن داریم و همینطور ارجی است، هر چند ناکافی، به مبارزان اسیر وطن در مسلخ‌های رژیم...

تحت شرایط حاضر و معادلات مبتنی بر تحولات و تحریکات قابل رویت در جهان و منطقه، وطن ما لحظات حساس و تحول‌پذیری را پیش رو دارد. بویژه، با توجه به بحران‌های متفاوت داخلی و حرکت‌های خودجوش و رو به رشد، نظیر وقایع یکی دو ساله اخیر، امپریالیسم سناریوی جدیدی را دوباره به صحنه آورده است، تا مواضع خود را پیش از پیش در منطقه تقویت و تثبیت نماید. احتمال اینکه اینبار هدف او ایران و تکه پاره کردن آن باشد، دور از ذهن نیست و براین چشم‌انداز نگران کننده است، که باید پذیرفت، ادامه سکوت رکود و تفرقه بشیوه گذشته دیگر قابل توجیه نبوده و تاریخ و نسل‌های آینده نیز این همه تسامح را نخواهند بخشید.

مقالات وارده

پاسخی، که جمهوری اسلامی، بدهکار است

نیما - استکھلم

در نشریه «راه توده» مقاله‌ای تحت نام «سخنی با همه توده‌ای‌ها» درج شده بود، که نمی‌توانم از کنار آن بی تفاوت گذر کنم. امید آنکه، شأنش درج یابد.

در مقاله یاد شده، سعی شده، به ۲ نکته بطور اخص پرداخته شود، اول آنکه در حاکمیت جمهوری اسلامی نیروهای انقلابی‌ای وجود دارند، که موضوعی را در اشغال داشته و هنوز بعضی از مواضع قدرت در دست آنهاست. و دیگر آنکه مشکلات حزب، از روزی شروع شد، که منکر این واقعیت شد. قبل از پاسخگویی، تعریفی که از واژه انقلابی در عرصه سیاسی اجتماعی دارم را عرض می‌کنم، تا بهتر درک شود و ریشه‌های اختلاف در این نگرش روشن گردد.

معیار انقلابی بودن، نه بطور اعم وابستگی طبقاتی و یا مردمی، مترقی، خلقی و اصلاح طلب بودن، بلکه بطور اخص، ایسان و خواست به دگرگونی بنیادی در جامعه و تبلیغ ترویج و تعمیق اهداف آن می‌باشد.

در جامعه ما، عقب‌نگه داشتنی اقتصادی و فرهنگی و اختناق طولانی و دیکتاتوری، بویژه زحمتکشان جامعه را از بوجود آوردن تشکیلات خویش محروم کرده است. سنگینی هدایت انقلاب بدوش روشنفکران متعهد جامعه منتقل و دورنمای جامعه‌ای توأم با عدالت اجتماعی بوسیله این قشر ترسیم شده است. نقش مشخص این قشر در بوجود آوردن سازمان‌های مترقی در تاریخ معاصر ایران و موتور حرکت اولیه انقلاب بوضوح تمام برشمرده است. مسایلی که همیشه همین قشر را رودرو با ارتجاع حاکم نگه می‌داشت، خواست آزادی‌های اجتماعی بود. این خواست بحق عمده و اساسی، یعنی داشتن جامعه‌ای، که امکان سازماندهی تشکیلات متفاوت مردمی در آن وجود داشته باشد. موجودیت این تشکیلات ابزاری خواهد بود برای تحقق بخشیدن به خواست‌های گوناگون و رشد جامعه، که حتی بعد از هر تحول بنیادی جامعه، تضمینی است، برای حفظ و بقای آن و نیروی تقابل با تهاجم دوباره سرمایه استثمارگر و انحصارطلب. مثال زنده این واقعیت انقلاب بهمن است، که جناح رسالت-حجتیه برای بسط حاکمیت اقتصادی، ابتدا، کمر به نابودی تمام سازمان‌های سیاسی و صنفی ایران بست و قبل از تهاجم سرمایه، آزادی‌های اجتماعی بر زیر تیغ کشیده شد. ارتجاع رابطه ارگانیک اختناق و استثمار را بخوبی درک کرده است. درباره جناح روبروی حجتیه و ارتجاع می‌خواهم بگویم، که این جناح، که به آنها صفت و لقب «چپ» داده شده است، در مجموع بغیر از تعبیر مختلف از اسلامی بودن انقلاب به اهداف راستین آن اعتقادی نداشتند. در حالیکه این جناح مواضع دولتی و قدرت را در دست داشتند، از فردای انقلاب به کردستان و ترکمن صحرا لشکر کشیدند و خواست‌های خلق‌های محروم ایران را سرکوب کردند. از همین انقلابیون درون حاکمیت هیچ صدایی بخون خواهی و حق طلبی بلند نشد. از سال ۵۸ مزمزه پورش به آزادی‌ها، تعطیل نشریات، خاتمه بخشیدن به حیات شوراهای تهاجم به آزادی و حقوق و شخصیت زن آغاز شد و اهداف انقلاب در چهارچوب قوانین فوق ارتجاعی-مذهبی خلاصه شد. بدینگونه انقلاب تحریف شد و از میان این نیروهای چپ مذهبی (به قول شما)، صدایی درنیامد.

بودند کسانی که به نعل و به میخ می‌زدند، ولی از کی تا بحال کسانی که خواهان اصلاحاتی در بعضی از زمینه‌های اجتماعی هستند، انقلابی خوانده می‌شوند؟ اگر در دوران حاکمیت ارتجاع، اصلاح طلب‌ها را مترقی بنامند، در دوران انقلاب و در مقایسه با خواست تحول بنیادین جامعه، آن خواست‌ها ارتجاعی است.

احزاب و مطبوعات آزاد، مشروعیت حکومت را با خود می آورند

معرفی

مهندس «عباس عیدی» سال گذشته و بدنیاال انتشار مقاله‌ای، با عنوان لزوم «آشتی ملی»، در خیابان ربوده شد و سر از زندان اوین درآورد. او بمدت ۶ ماه در زندان ماند و سرانجام بدون محاکمه و حکم قطعی آزاد شد و به سر کار خود در روزنامه «سلام» بازگشت.

اجلاس شورای مرکزی انجمن‌های اسلامی دانشجویان کشور، مدتی پیش، در شهر تبریز تشکیل شد. این اجلاس با هدف بررسی وضع دانشگاه‌ها، تشویق دانشجویان و اعضای این شوراها به برخورد فعال‌تر با مسائل سیاسی کشور و تجدید و تحکیم تشکیلاتی شوراها، تشکیل شد. بصورت همزمان، انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها، که نقش ارگان امنیتی را در دانشگاه‌ها دارند، و بصورت عمده، تحت نفوذ گروه‌بندی نیمه علنی و نیمه مخفی «رسالت» قرار دارند و ارتجاعی‌ترین دیدگاه‌ها را تبلیغ می‌کند، بر کوشش‌های مغرب خود برای جلوگیری از تشدید فعالیت شوراهای مرکزی افزود. این کوشش، که به ظاهر، هدف هر چه اسلامی‌تر کردن دانشگاه‌ها را دنبال می‌کند و در واقع سیاست گروه‌بندی رسالت-حجتیه را برای ادامه دور کردن دانشجویان از صحنه سیاسی و دفاع از اختناق پیگیری می‌کند، تا مرز پخش انواع شبنامه‌های تهدیدآمیز در دانشگاه‌های کشور، پیش رفت. استادان دانشگاه‌ها متهم به غیر مکتبی اندیشیدن شدند و دانشجویان وابسته به شوراها، متهم به داشتن افکار «چپی»!

یک سلسله از برخوردها و تشنجات دوران اخیر در دانشگاه‌های کشور ناشی از همین رویارویی می‌باشد. این در حالی است، که انواع دشواری‌های تحصیلی، هزینه تحصیل، دخالت‌های دسته‌بندی‌های ارتجاعی-سیاسی بیرون از دانشگاه‌ها در امور تحصیلی دانشجویان (که در بالا به آن اشاره شد)، مشکلات عمیق اجتماعی-اقتصادی-سیاسی، که خانواده‌ها با آن دست به گریبان هستند و خواه ناخواه توسط جوانان وابسته به این خانواده‌ها به محیط دانشگاه‌ها نیز کشیده می‌شود، همه و همه در شکل‌گیری جنبش اخیر دانشجویی کشور نقش دارند.

در اجلاس مورد بحث و بنا بر دعوت هیات رئیسه انجمن‌های شوراهای مرکزی اسلامی دانشجویان، «عباس عیدی»، عضو شورای سردبیری روزنامه «سلام»، بنظر ایراد یک سخنرانی شرکت کرد.

مهندس «عیدی» در سخنرانی خود، که تحت عنوان «مسئله اصلی جامعه ما چیست؟»، ایراد شد، بر لزوم گسترش آزادی‌ها، بعنوان یگانه امکان مشروعیت حکومت‌ها، تاکید کرد و دلائل خود را در این زمینه ارائه داد. این سخنرانی نسبتاً مشروح در چند شماره روزنامه «سلام» و به فاصله چند ماه (۱) چاپ شده است. «راه توده»، نکات اساسی و مهم این سخنرانی را، با هدف انعکاس مسائل جاری و تلاش‌های متفاوت برای دفاع از انقلاب و بازگرداندن آزادی‌ها به جامعه در داخل کشور، منتشر می‌کند. این تلاش با یکبار دیگر نشان می‌دهد، که امر مبارزه برای آزادی‌ها، عدالت اجتماعی و دفاع از استقلال کشور هرگز نمی‌تواند به زمان دیگر و به فراهم آمدن شرایط متفاوت‌تر موکول شود. آزادی‌ها از گذرگاه دشوار مبارزه لحظه به لحظه عبور می‌کند. چگونه می‌توان به جریان‌ات سیاسی و تلاش‌های ارزنده و روشنگر نیروها و شخصیت‌های سیاسی توصیه کرد: ابتدا بی‌انید علیه «ولایت فقیه» موضع بگیرید، تا ما شما را باور کنیم و آنوقت تصمیم بگیریم، که با یکدیگر می‌توانیم همکاری کنیم، یا

خیر! این نه تنها یک ارزیابی سیاسی جدی نیست، بلکه در حد یک شوخی غیرسیاسی نیز نمی‌توان به آن بها داد. طرفداران این نوع شوخی‌ها، که از گره زدن سرنوشت خود و بخشی از حزب به طرده شدن از سنگر مبارزه، بیم به دل راه نمی‌دهند، نباید اجازه و امکان یابند، تا با سرنوشت حزب توده ایران بازی کنند.

«راه توده» مبارزه نیروهای صادق در راه دفاع از انقلاب و آرمان‌های آنرا، در هر سنگر واقعی، با هر اندیشه و ایدئولوژی، قدر می‌شناسد و آنرا مبارزه و تلاش انقلابی و ملی ارزیابی می‌کند.

با همین انگیزه است، که ما پیوسته تلاش‌های مدافعان آرمان‌های انقلاب را برای آگاهی علاقمندان به تحولات و روند مبارزات داخل کشور، منتشر ساخته و خواهیم ساخت. با هم بخش‌هایی از سخنرانی «عباس عیدی» را بخوانیم:

«... افراد می‌توانند، در اهمیت هر کدام از مسائل و مشکلات مقالات متعددی بنویسند. ولی خلاصه باید گفت، کدام مشکل اصلی‌تر و منشأ بحران است. اگر پاسخ به این سوال غلط باشد، هر کوششی، برای حل مشکل انتخاب شده، بی‌نتیجه خواهد بود، زیرا با وجود مشکل اصلی، نمی‌توان آن را حل کرد. ... یکی از دلایلی، که افراد نسبت به شناخت مساله اصلی وحدت پیدا نمی‌کنند، اختلاف نظر در چارچوب‌های تئوری آنان است. برای این که ما به یک مساله برسیم -- مثلاً همه ما تورم را مشکل اصلی بدانیم و بگوئیم، اگر تورم حل شود، امید به حل مشکلات دیگر می‌رود -- دو شرط لازم است: یکی، داشتن تئوری یکسان، یعنی این که وضعیت کلی جامعه ما چیست و چگونه این وضع بحرانی ایجاد شده و دیگر، داشتن توصیف و تحلیل یکسان نسبت به آن پدیده. به عبارت دیگر، نسبت به انطباق واقعیت با چارچوب تئوریک، اتحاد نظر داشته باشند. بنده جواب خود را به این موضع عرض می‌کنم. به نظر من، مساله مهم جامعه ما آن است، که نهاد سیاست در جامعه ما، با نهادهای دیگر جامعه، همخوانی و انطباق لازم را برای ایجاد یک توسعه پایدار، ندارد و همه وقایع مهم در قرن اخیر، در نتیجه وجود این مشکل بوده است و انقلاب هم در اصل برای حل این مشکل بوجود آمد، ولی این که موفق شدیم یا نه، بحث دیگری است. در شرایط کنونی جهان، پس از امنیت، مساله، حداقل لازم از رشد اقتصادی است، زیرا بدون رشد اقتصادی، امکان این که جامعه‌ای در میان و بلند مدت پا برجا بماند، وجود ندارد. ... امنیت زوایای گوناگونی دارد، داخلی و خارجی، قضایی و مشهود و قزوين از بعد داخلی است، حمله و توطئه خارجی نیز می‌تواند امنیت را به مخاطره اندازد. ... چه عاملی امنیت جامعه، به مفهوم عام، را تهدید می‌کند. در جامعه ما همواره فاصله میان نهاد سیاست، یعنی دولت و مردم، تهدید کننده‌ترین عنصر برای امنیت جامعه بوده است و بی‌ثباتی ایران، از استقلال دولت از ملتش بوده است... نادرشاه، که پسر پوشتین دوزی بود، شاه می‌شود - بعضی‌ها این را نقطه قوت می‌دانند... بقول معروف هر کس زودتر از خواب بیدار می‌شد، شاه می‌شد و همه امور و طبقات و قدرت‌ها در طول اراده شاه قرار می‌گرفت، و کل اراضی کشور را، به هر کس می‌خواست، می‌داد، از هر کس می‌خواست، می‌گرفت. ... بی‌ثباتی ذات چنین نظام‌هایی است، نادرشاه گنج‌هایی را، که از هند آورده بود، روی کولش می‌گذاشت و از این طرف مملکت به آن طرف می‌رفت. کوه نور را زیر کلاهش می‌گذاشت، این حکومت‌ها منشأ پیشرفت نیستند. ...

این استقلال دولت از ملت منجر به آن شد، که قانون مفهوم و معنا پیدا نکند و فقط معادل اراده ملوکانه باشد. هنگامی که قانون نباشد، بازیگران اجتماعی و افراد نمی‌توانند روابط خود را تنظیم کنند و معیار این روابط، قدرت و زور می‌شود و این یعنی عدم امنیت. در این محیط می‌توان هر تعرضی را روا داشت. در چنین محیطی، اصحاب قدرت هم احساس امنیت نمی‌کنند. اگر در جامعه ما یک نفر به راحتی شاه یا وزیر می‌شد، به همان راحتی هم از وزارت خلع می‌شد، نادرشاه از قلدرترین پادشاهان ایران بود، ولی یک ساعته کار حکومتش ساخته شد، و علی‌رغم این که در حفظ امنیت خودش بسیار کوشا بود و چند ردیف محافظ داشت، پس از کشته شدنش، همه چیز پایان یافت. محمد رضا نیز در اوج قلدری و قوتش سقوط کرد. در سال‌های ۵۴ به بعد بود، که در تلویزیون ظاهر شد و قلدرمآبانه گفت: هر کس ما را نمی‌پذیرد، پاسپورت بگیرد و برود خارج، ولی سه سال بعد، خودش با پاسپورت و پول هم نتوانست در خارج از کشور جای امنی برای زندگی پیدا کند. چرا چنین شد؟ چرا انقلاب رخ داد؟

انقلاب، به دلیل عدم تعادل میان ساخت سیاسی جامعه با ساخت‌های دیگرش، واقع شد، زیرا اگر این ساخت‌ها با هم تعادل نداشته باشند و یکدیگر را تقویت و حفظ نکنند، آن نظام فروپاشی را تجربه خواهد کرد. در دهه چهل و پنجاه رشد اقتصادی قابل توجهی رخ داد - منشأ این رشد و پول نفت بحث دیگری است - شهرنشینی سریعاً افزایش یافت، تعداد جوانان و دانشجویان و تحصیلکردگان و باسوادان نیز رشد یافت، ولی ساخت سیاسی در خلاف این مسیر

شود، قطعا دولت ها در برخورد با این روشها موفق خواهند شد، ولو این که، آنان بطور غیرقانونی برخورد کنند.

نکته بعد، این که، اگر از حاکمیت قانون دفاع می کنیم، باید نسبت به مفهوم آن ملتزم بود. یعنی هم التزام عملی به مفهوم حاکمیت قانون و هم آزادی داشت.

نکته بعد، این که، باید از انحصارطلبی بطور جدی پرهیز کرد. و این به معنای آن نیست، که فرد از مواضعش کوتاه بیاید. بلکه به این معناست، که فرد بخواهد وحدت را حول مسائل صوری و فکر خودش ایجاد کند. این را مطمئن باشیم، که رقابت در عرصه فکری، خیلی کارآمدتر از عرصه اقتصاد است، بگذارید دیگران حرفشان را بزنند و برخورد کنند... اگر این دو هدف (یعنی حاکمیت قانون و بسط آزادی های قانونی) را انتخاب کنیم، خیلی راحت می توانیم با افراد بیشتری از مردم همفکری و با آنان حول این دو محور اشتراک نظر داشته باشیم. یعنی اینها محورهای عمومی و عام هستند و افراد زیادی را با دیدگاه های مختلف در برمی گیرد.

ممکن است این سوال پیش آید، که در این صورت، ارزش هایمان کجا می رود؟ اسلام کجا قرار دارد؟ دیدگاه هایمان چه می شود؟ باید دانست که هیچ تعارضی در این قضیه وجود ندارد. مگر غیر از این است، که فکر می کنیم، جامعه ما جامعه ای متبعت از انقلاب است؟ پس اگر ارزش هایی وجود داشته و ما تاکنون توانسته ایم آنها را بصورت قانون دریاوریم، که درآورده ایم و حمایت از آن قانون، یعنی حمایت از آن ارزش و اگر نتوانسته ایم آنها را قانونی کنیم، چه دلیلی دارد، که از امروز به بعد بتوانیم؟ اما اگر نتوانسته ایم باید از قانون دفاع کنیم، که طیف وسیع تری را حول خود تشکیل می دهد، اگر این روش را در جامعه داشته باشیم و ادامه دهیم، امید آن می رود، که هر کس جایگاه خاص خود را بفهمد و رانده مان و بهره وری کل جامعه در هر عرصه ای، از جمله فکر، سیاست، اجتماع، اقتصاد افزایش پیدا کند و آینده مطلوب تری را ترسیم نماید.

نتیجه یک نظر خواهی قبل از سخنرانی

قبل از شروع سخنرانی پرسشنامه ای میان اعضای حاضر در جلسه، که عموماً نمایندگان شورای های انجمن های اسلامی دانشجویان بودند، پخش شد، که طی آن، از آنان پرسیده شده بود، به نظر شما در تا از مهمترین مشکلاتی، که جامعه به آنها روبروست، چیست؟ و رفع این مشکلات را با توجه به روند موجود چقدر محتمل می دانید، پاسخ های بیش از صد نفر از حاضرین به شرح زیر بود.

مشکلات	درصد پاسخگویان
سیاسی	۱۹٫۱
اقتصادی	۲۲٫۲
فرهنگی	۴۵٫۱
اعتقادی و فکری	۷٫۴
اجتماعی	۶٫۲
جمع	۱۰۰
احتمال حل این مشکلات در آینده مقولی	
احتمال حل	درصد پاسخگویان
خیلی زیاد	۳٫۳
زیاد	۱۲٫۰
متوسط	۲۶٫۷
کم	۴۰٫۰
خیلی کم	۱۵٫۳
هیچ	۲٫۷
جمع	۱۰۰٫۰

میانگین پاسخ ها میان پاسخ متوسط و کم می باشد. البته پاسخ های ارائه شده راجع به مشکلات، متنوع بوده است، مثلاً در عرصه فرهنگ بیشترین پاسخ ها به حذف ارزش ها و در سیاست، به آزادی داده شده است.

پیش رفت - عقب رفت و نظام تک حزبی رستاخیز ایجاد شد. و همین امر منشاء تزلزل و بی ثباتی رژیم شد، که شاه با وزیدن اولین بادهای انقلاب، از بدنه حکومتش جدا شد. یکی از مشکلات شاه، همین بود، که خودش هم گفت، «نزدیکان ما هم به ما وفا نکردند» و دقیقاً هم چنین بود. نظام سیاسی، که ثبات نداشته باشد، نزدیکانش هم به او وفا نمی کنند، چرا که آنان هم احساس امنیت نمی کنند. و هر لحظه ممکن بود شاه برای حفظ خودش و تامین مطامعش آنان را هم قربانی کند، همچنان که در مورد هویدا و نصیری کرد. در تاریخ شاهان این مملکت، چه تعداد از بچه های پادشاهان به دست پدرانشان کور یا کشته شدند، و چه شاهانی، که به دست نزدیکان خود کشته شدند. نادرشاه، شاه عباس و رضا شاه نمونه های مناسبی هستند، همان کسانی، که در به قدرت رسیدن رضا خان نقش داشتند، به دست او قربانی شدند... اگر نخبگان سیاسی در سال ۱۳۲۰، مثل مرحوم مدرس، مصدق و بسیاری از وطن پرستان واقعی بودند، آیا تصمیمی را که رضاخان گرفت (یا بهتر است بگوئیم نگرفت) و به هیتلر و آلمان امید بست و کشور را به اشغال بیگانگان درآورد، ممکن بود واقع شود؟ موضوعی، که سبب پس افتادگی چند دهه شد. ... اگر آن زمان مشارکت جدی گروه ها و اقشار اجتماعی در سیاست وجود می داشت، احتمالاً واقعه ای، که به اشغال ایران منتهی شد، رخ نمی داد. این واقعه ای، که برای یک دهه بعد از آن نیز، بی ثباتی را در کشور دامن زد... در جامعه ما همواره فاصله میان نهاد سیاست، یعنی دولت و مردم تهدیدکننده ترین عنصر برای امنیت جامعه بوده و بی ثباتی ایران به دلیل استقلال دولت از ملت بوده است.

چنین مشکلی را چگونه می توان در جامعه حل کرد؟ آیا به صرف رفتن یک نفر و آمدن دیگری مشکل حل می شود؟ مثلاً احمد شاه رفت و رضا خان آمد، آیا مشکل حل شد؟ به این صورت مساله حل شدنی نیست، مگر آن که رابطه مردم و دولت به دقت مشخص و معین شود و وابستگی دولت به ملت مستقیم باشد... در مورد اطاعت از روی ترس باید گفت، که مشروعیت ریشه در رضایت (consent) دارد و بدون رضایت، حکومت باید به سرکوب روی آورد. لذا از علایم عدم مشروعیت هر حکومتی، غلظت عناصر قهر و سرکوب عریان در جامعه است (مثلاً تعداد پلیس). لذا از ادوار قدیم نیز فلاسفه ای مانند روسو و افلاطون، رضایت را شرط لازم مشروعیت شمرده اند، البته در مقابل، بعضی فلاسفه سیاسی، مانند ماکیاوول، که انسان را طبعاً شرور می داند و معتقد است، تنها منبع مشروعیت زور است... بحران مشروعیت یک معنای خاص دارد، که صاحب نظران توسعه و نوسازی سیاسی بدان عنایت دارند، که مربوط می شود به جوامع در حال گذار، اما در معنای عام نیز می توان از این اصطلاح استفاده کرد و بحران مشروعیت را به تمام جوامع تسری داد.

بنابراین، به نظر من و براساس تحلیل فوق، دو مساله اصلی، که باید در جامعه به دنبال تحققش بود، تا ما را از این بحران نجات دهد، حاکمیت قانون و تامین و بسط آزادی های قانونی است، حاکمیت قانون، برای این که، عینیت قضیه را نشان می دهد. و هر فرد و حکومت و حکومتگری را ضابطه مند می کند و رابطه پدر و فرزندی میان ملت و دولت را به رابطه کارفرما و پیمانکار تبدیل می کند، بسط آزادی های سیاسی نیز برای پر کردن خلاها است، که هر لحظه ممکن است در استعمار و دوام این رابطه ایجاد شود. بسط آزادی ها زمینه ساز ایجاد نهادهای مدنی، مثل احزاب و مطبوعات است، که پر کردن فاصله میان دولت و ملت، تنها از طریق این نهادها امکان پذیر است. در جوامع جدید نمی توان فاصله میان دولت ها و مردم را به طور مستقیم از میان برد. البته مطبوعات و احزاب مشکلاتی هم ایجاد می کنند، اما مشکلات بزرگتری را از سر راه برمی دارند.

اگر بخواهم خلاصه عرض کنم، مشکل همان فقدان حاکمیت قانون است. و این مشکلی است، که تاکنون بطور ریشه ای در جامعه ما حل نشده است. قانون باید قدسیتی بزرگ داشته باشد.

موضوع دیگر، آن که، روش های رسیدن تحقق این امر خیلی اهمیت دارد. یکی این که باید از روش های تند پرهیز کرد. البته به این معنا نیست، که دستگیری نمی کنند، بلکه دیرتر دستگیر می شوید! (اشاره به دستگیری خود و ۶ ماه زندان) مصداق پرهیز از این روش ها، عدم بکارگیری خشونت است. بعضی ها فکر می کنند، چون انقلاب در اصل با خشونت بوده (که آن هم با خشونت چندانی نبود و حضرت امام (س) در نهایت بدون خشونت انقلاب را پیروز کرد)، پس خشونت را مقدس می دانند، در حالی که، اگر هم به انقلاب اعتقاد جدی داشته باشید، بقول «هانا آرت» «هیچ چی برای انقلاب خطرناکتر از آن شیوه هایی نیست، که انقلاب به وسیله آن شیوه ها ایجاد شد».

نکته بعد، آن که، نباید دولت ها را حساس کرد. یعنی نباید روش هایی را برگزید، که دولت ها بتوانند از خودشان حساسیت و واکنش موثر نشان دهند. این موضوع نکته ظریفی است نباید به نحوی غفلت کرد، که اگر واکنش تند نشان دادند، به نفعشان نباشد. اگر روش غیر ضحیحی در پیش گرفته

کارزار دفاع از آزادی کیانوری-امیرانتظام

کانون دفاع از زندانیان سیاسی ایران (سدیپ) در نیویورک اعلام داشت، که نشریه «صدای مردم»، ارگان حزب کمونیست کانادا، در شماره ماه فوریه خود، فراخوان این کانون برای آزادی دکتر «کیانوری» و مهندس «امیرانتظام» (تدبیریترین زندانیان سیاسی ج.ا.) را چاپ کرده است. «صدای مردم» می نویسد: «کیانوری» ۷۹ سال دارد و اکنون بیش از ۱۲ سال است، که در اسارت ج.ا. بسر می برد و از محل زندان او هیچ اطلاعی در دست نیست. حزب کمونیست کانادا، اعتراض خود را نسبت به ادامه زندان این دو شخصیت سیاسی برای مقامات عفر بین الملل، سازمان ملل متحد و دفتر ریاست جمهوری ایران ارسال داشته و از همه آزادخواهان جهان خواهان عمل مشابه شده است.

آزادی سرتیپ «امیر رحیمی»

«حزب ملت ایران» اطلاع داد، که تیسمار سرتیپ «امیررحیمی» سرانجام پس از ۱۳۰ روز اسارت در زندان جمهوری اسلامی، آزاد شد. «امیر رحیمی» پس از آزادی اعلام داشت، که در زندان اوین شاهد فجایعی بوده است، که در نظر دارد، آنها را با نماینده ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر ایران «گالینوپل» در میان بگذارد تا جهانیان بدانند، با زندانیان ایران چه می کنند.

«امیر رحیمی»، که دچار ضعف جسمی ناشی از کم غذایی و شرایط سخت زندان بود، به بیمارستان پاستور نو منتقل شد. «داریوش فروهر»، رهبر «حزب ملت ایران»، از سرتیپ «امیر رحیمی» دیدار و با او مذاکره کرد. با آنکه هنگام آزادی از زندان به «امیر رحیمی» گفته بودند، که این آزادی فقط برای ۳ روز است، اما برای انتقال او به زندان اقدامی نکردند. پیش از آزادی «امیررحیمی»، ۱۲ تن از افسران بازنشسته ارتش ایران، که همگی سرهنگ بوده اند، طی نامه ای به «علی خامنه ای»، بعنوان رهبر جمهوری اسلامی خواهان آزادی «امیر رحیمی» شده بودند، آنها در نامه خود نوشتند: دستگیری نابردارانه «امیر رحیمی» به نفع مصالح مملکت نیست و موج ناراضی را در میان نیروهای وطنخواه تشدید می کند.

امریکا قوای بیشتری را به خلیج فارس منتقل می کند

وزیر دفاع امریکا، «ویلیام پری»، که در خلیج فارس بسر می برد، طی دیدار از عربستان سعودی و مذاکره با مقامات این کشور اعلام داشت، که امریکا خواهان اختیارات بیشتر از سوی کشورهای خلیج فارس بمنظور استقرار نیروهای نظامی جدید است. «ویلیام پری» گفت، که هدف از انتقال سلاح و نفرات جدید از سوی امریکا به بحرین، شیخ نشین های ۶ گانه، کویت و عربستان مقابله با خطر ایران و عراق است!

بطور همزمان اعلام شد، که همزمان با حضور وزیر دفاع امریکا در خلیج فارس، یک مانور نظامی با شرکت نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس و کشورهای کوچک منطقه انجام شده است.

در امریکا، بدنال اعلام «کلینتون»، رئیس جمهور امریکا، مبنی به خودداری شرکت های امریکایی از خرید نفت ایران، یک شرکت مختلط امریکایی-هلندی، که قراردادی با ایران برای خرید بیش از یک میلیارد دلار بسته بود، این قرارداد را بطور یک جانبه و برای هماهنگی با سیاست کاخ سفید، نسخ کرد!

حکومت ایران مذاکره و قرارداد با این شرکت را بصورت پنهانی انجام داده بود و مطبوعات ایران هرگز خبری درباره آن منتشر نساخته بودند.

«محمد زهری» درگذشت

دکتر «محمد زهری»، شاعر نوپرداز و کتاب شناس ایرانی، بر اثر سکته قلبی در تهران بدرود حیات گفت. او که دکترای ادبیات فارسی بود، هنگام مرگ ۶۸ سال داشت.

دکتر «زهری» زاده شهسوار بود و نخستین فعالیت های هنری خویش را در سال ۱۳۲۴، با فکاهی نویسی در مجله «توفیق»، آغاز کرد. نخستین دفتر شعر او با عنوان «جزیره» در سال ۱۳۳۴ منتشر شد، که بسیاری از اشعار آن تحت تاثیر حوادث خونین پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود.

«محمد زهری» در تمام سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد و در طی دوران سیاه اختناق سلطنتی به افکار و اندیشه های خود پایبند باقی ماند و بسان انسانی والا زیست. وی سال ها معاون کتابخانه ملی بود و علاوه بر چند دفتر شعر، از خود ۱۳ جلد کتاب در زمینه کتاب شناسی بجای گذاشت.

دکتر «زهری»، در جریان انقلاب ۵۷ و پس از پیروزی انقلاب، با تمام توان و نیروی خویش وارد کارزار سیاسی-علمی-فرهنگی شد. پس از پیروزی انقلاب از نخستین شماره انتشار دوره جدید مجله «دنیای» در داخل کشور، رسا به عضویت هیات تحریریه این نشریه وزین و معتبر انتخاب شد.

دکتر «زهری» پس از یورش به حزب توده ایران، در سال ۶۲، ناچار به جلاي وطن شد و چند سالی را در فرانسه بسر برد. دو سال پیش بار دیگر به ایران بازگشت و کار علمی-ادبی و هنری خود را از سر گرفت، که تا آخرین لحظات حیات خویش بدان ادامه داد.

قطعه ای از اشعار او در تمام سال های اختناق سلطنتی زبان زد همه مبارزان و میهن دوستان مبارز بود، و سال ها در زندان های رژیم شاهنشاهی و در پی هر اعدام و کشتاری زمزمه می شد.

دریغ و افسوس، که پس از پیروزی انقلاب نیز، بار دیگر همین قطعه شورانگیز در زندان های جمهوری اسلامی زمزمه شد:

«برای هر ستاره ای که ناگهان
در آسمان
غروب می کند،
دل هزار پاره است.

دل هزار پاره را،
خیال آنکه آسمان
همیشه و هنوز
پر از ستاره است.

چاره است»

خودکشی وکیل دادگستری در تهران

یک وکیل پایه یک دادگستری، بنام دکتر «لطیف زاهدی»، بمنظور اعتراض به فشارهای سیاسی، که از سوی ج.ا. به وی وارد می آمد و مانع کار او بود، خود را از طبقه هشتم ساختمان کانون وکلای مرکز، در تهران، خیابان سعدی شمالی به پائین پرت کرد و کشت.

مراسم تدفین و ترجمیم دکتر «زاهدی» با شرکت جمع زیادی از آزادیخواهان ایران و وکلای دادگستری برگزار شد. «داریوش فروهر»، رهبر حزب ملت ایران»، که خود نیز وکیل دادگستری است، در این مراسم شرکت کرد.

Rahe Tudeh No. 31

März 95

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
می توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار
و گزارش های خود استفاده کنید.